

زندگانی، سیره، فرزندان اصحاب

امام صادق علیه السلام

برگرفته از مسند امام صادق علیه السلام

تألیف:

عالم محقق مرحوم شیخ عزیزالله عطاردی رحمته الله

ترجمه: حجة الاسلام و المسلمین محمدرضا عطائی

تلخیص و تدوین:

دکتر سمیه خلیلی آشتیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران غرب)

سید مجید نبوی

تحت نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)



انتشارات نبأ

سرشناسه: عطاردی قوجانی، عزیزالله، ۱۳۰۷ - ۱۳۹۳
 عنوان قراردادی: مسند الامام الصادق، برگزیده، فارسی.
 عنوان و پدیدآور: زندگانی، سیره، فرزندان و اصحاب امام صادق علیه السلام، برگرفته از مسند امام
 صادق علیه السلام / تألیف: عزیزالله عطاردی؛ ترجمه محمدرضا عطائی؛ تلخیص و تدوین: سید
 مجید نبوی، سمیه خلیلی آشتیانی؛ تحت نظارت: عبدالحسین طالعی.
 مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.
 شابک: ۶ - ۱۱۰ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: جعفر بن محمد علیه السلام، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. احادیث، احادیث شیعه، قرن ۱۴.
 شناسه افزوده: عطائی، محمدرضا، ۱۳۱۵، مترجم.
 شناسه افزوده: نبوی، سید مجید، ۱۳۶۶، مقلّمه‌نویس.
 شناسه افزوده: خلیلی آشتیانی، سمیه، ۱۳۶۰، مقلّمه‌نویس.
 شناسه افزوده: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰.
 رده‌بندی کنگره: BP ۴۵
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۵
 شماره کتابخانه ملی: ۶۰۰۵۳۴۳

این اثر از محلّ نذورات فرهنگی منتشر می‌گردد



مرکز فرهنگی نیا



انتشارات نیا

زندگانی، سیره، فرزندان و اصحاب امام صادق علیه السلام

مؤلف: حاج شیخ عزیزالله عطاردی رحمته الله

ترجمه: حجّة الاسلام و المسلمین محمدرضا عطائی

تلخیص و تدوین: دکتر سمیه خلیلی آشتیانی، سید مجید نبوی

تحت نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ و صحافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۳۹۸ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۳۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز،

کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۱۵۶۵۵ / ۳۷۷

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۶ - ۱۱۰ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN 978 - 600 - 264 - 110 - 6



فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۷	زندگینامه علامه عطار دی
۱۹	ولادت
۱۹	تحصیلات ابتدایی
۲۰	حوزه قوچان
۲۰	حوزه مشهد
۲۱	حوزه‌های تهران و قم
۲۲	تحقیقات مستقل
۲۲	اجازات
۲۳	سفرهای علمی خارج از ایران
۲۵	تأسیس مرکز فرهنگی خراسان
۲۵	آثار و تألیفات
۲۸	مروری فهرست‌گونه بر آثار ایشان

۲۸	وفات
۲۹	مسند نگاری
۳۱	روش علامه عطاردی در تدوین مسانید
۳۳	علت گرایش علامه عطاردی به مسندنویسی
۳۴	ویژگی‌های مسانید عطاردی
۳۴	برتری‌های این مجموعه
فصل اول: از ولادت تا شهادت	
۳۷	ولادت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۷	سخن کلینی
۳۷	سخن طبرسی
۳۸	نام‌ها، لقب‌ها و نقش انگشتی آن حضرت
۳۸	سخن ابن طلحه
۳۸	سخن ابن صباغ
۳۸	سخن صاحب العُدَد
۳۹	نصّ و دلیل روشن بر امامت حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۳۹	مصدق آیه مستضعفان
۴۰	سفارش
۴۰	وصیت
۴۱	پس از من
۴۱	نام او در آسمان
۴۲	نام‌های مُهر شده
۴۲	شهادت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۴۲	نماز و شفاعت
۴۳	گزارش مختصر طبرسی

۴۵	فصل دوم: ویژگی‌ها و کرامات امام صادق <small>علیه السلام</small>
۴۵	توبهٔ مرد کوفی
۴۷	اعتراف منصور
۴۸	چه می‌کنی وقتی...؟
۴۹	بندگان برگزیده
۴۹	سرنوشت مُعلی بن خُنیس
۵۰	خشنود شدم...
۵۰	نشانه
۵۱	توان سحرخیزی ندارم...
۵۲	گوش و چشم و دل...
۵۲	در درجات ما، با ما...
۵۳	دو گونه پاسخ به یک پرسش
۵۵	علم و فضایل امام صادق <small>علیه السلام</small>
۵۵	معنای توحید
۵۵	دربارهٔ توبه
۵۶	سخن طبرسی
۵۶	مفسران وحی الهی
۵۶	وارث پیامبران
۵۶	هدایت حمیری
۵۷	معنای توحید و عدل
۵۸	گواهی مالک بن انس
۵۸	سخن ابن شهر آشوب
۵۹	بخشندهٔ گمنام
۵۹	پس نمی‌گیریم
۶۰	خواب شب و خواب روز

- ۶۰ ویژگی‌های کار نیک
- ۶۰ سفارش‌های اخلاقی
- ۶۲ از من بپرسید
- ۶۲ صادقان کیانند؟
- ۶۲ شادی مؤمن
- ۶۳ دشمنی در امور دین، هرگز
- ۶۳ مراقب باش!
- ۶۴ وصی پدر

۶۵ فصل سوم: امام صادق علیه السلام و معاصران

- ۶۵ یک - زید شهید
- ۶۵ عمل به آیه قرآن
- ۶۶ عمویم زید...
- ۶۷ حسین بن زید
- ۶۸ اطاعتش واجب است یا نه؟
- ۶۸ جعفر علیه السلام امام ماست...
- ۶۹ گفتگوی مؤمن الطاق با زید شهید
- ۷۰ آیین استوار
- ۷۲ نگرانم...
- ۷۳ گزارش ابن اثیر
- ۷۴ دو - محمد بن عبدالله بن حسن
- ۷۴ پاسخ درست
- ۷۵ دیروز... و امروز...
- ۷۶ به راست و چپ نروند!
- ۷۷ این همان حسد است

فهرست مطالب □ ۷

۷۸	فقط پنج نفر نام ببر
۷۹	امامت، در کدام نسل؟
۸۰	او را می‌کشند
۸۰	سه - منصور دوانیقی
۸۰	به دیگری نگویی
۸۱	منم پسر ابراهیم!
۸۱	فرجام سخن چینی ناروا
۸۳	شکایت و آرزو
۸۳	پیوند با خویشان
۸۵	در زمان خود
۸۵	وصف نماز راستین
۸۷	چهار - ابوحنیفه
۸۷	قفل بر دل
۸۸	امام رافضیان
۸۹	پنج - سفیان ثوری
۸۹	جامهٔ گرانبها
۸۹	شکر و استغفار
۹۰	شش - ابوالجارود
۹۱	هفت - ابوالخطّاب
۹۲	هشت - حیّان سراج
۹۳	نُه - مُعَبَّر بن سعید
۹۷	فصل چهارم: خانوادهٔ امام صادق <small>علیه السلام</small>
۹۷	یک - مادر امام <small>علیه السلام</small>
۹۸	دو - اسماعیل بن جعفر <small>علیه السلام</small>

- ۹۸ وصیت به اسماعیل
- ۹۸ بی‌کفش و عبا
- ۹۸ سه - علی بن جعفر علیه السلام
- ۹۸ امر امامت به دست خداست
- ۹۹ گزارش شیخ طوسی
- ۱۰۰ گزارش نجاشی
- ۱۰۰ چهار - محمد بن جعفر علیه السلام
- ۱۰۰ اعتراف مأمون
- ۱۰۱ گزارش ابونصر بخاری
- ۱۰۱ گزارش ابن عمّار
- ۱۰۲ پنج - عبدالله بن جعفر علیه السلام
- ۱۰۲ آزمون عبدالله
- ۱۰۳ شش - اسحاق بن جعفر علیه السلام
- ۱۰۳ هفت - عباس بن جعفر علیه السلام

۱۰۵ فصل پنجم: اصحاب امام صادق علیه السلام

- ۱۰۵ ۱. أبان بن تغلب
- ۱۰۶ ۲. ابراهیم خارق
- ۱۰۷ ۳. ابوبصیر
- ۱۰۸ ۴. أبو حمزة ثُمّالی
- ۱۰۸ ۵. أبو حنیفه سائق الحاج
- ۱۰۹ ۶. ابو عبیده حدّاء
- ۱۰۹ ۷. ابوهارون
- ۱۱۰ ۸ و ۹. اسحاق و اسماعیل بن عمّار
- ۱۱۱ ۱۰. برید بن معاویه

۱۱۲	۱۱. بشر بن طرخان
۱۱۳	۱۲. بُکیر بن اَعین
۱۱۳	۱۳. جعفر بن عَقان
۱۱۴	۱۴. جمیل بن دَرّاج
۱۱۵	۱۵. حارث بن مُعیرَه
۱۱۵	۱۶. حسن بن زیاد
۱۱۶	۱۸. حَماد سَمندری
۱۱۶	۱۸. حُمران بن اَعین
۱۱۸	۱۹. حمزه بن طیار
۱۱۹	۲۰. خالد بَجلی
۱۲۱	۲۱. داوود رَقّی
۱۲۱	۲۲. ذُرّارَة بن اَعین
۱۲۲	۲۳. زکریّا بن شاپور
۱۲۳	۲۴. زید شَحام
۱۲۳	۲۵. ابواسامه زید
۱۲۴	۲۶. سُدیر
۱۲۴	۲۷. سُفیان بن عُیینَه
۱۲۵	۲۸. سِکّین نَخعی
۱۲۶	۲۹. عبدالرحمان بن حجاج
۱۲۶	۳۰. عَبْدالله بن ابی یَعفور
۱۲۷	۳۱. عبدالملک بن اَعین
۱۲۷	۳۲. عبدالملک بن عَمرو
۱۲۸	۳۳. عَمّار دُهنی
۱۲۹	۳۴. عمر بن یزید
۱۳۰	۳۵. عَمرو بن حُرَیث

٣٦. عَنبَسَةَ بْنِ مُصَعَّبٍ ١٣١
٣٧. فَضِيلَ بْنِ يَسَارٍ ١٣١
٣٨. مَوْمَنَ طَاقٍ ١٣٢
٣٩. مُحَمَّدَ بْنَ زَيْدِ شَحَّامٍ ١٣٤
٤٠. مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ ١٣٥
٤١. مَعْلَى بْنِ خَنِيصٍ ١٣٦
٤٢. وَالِدَ بْنَ صَبِيحٍ ١٣٧
٤٣. هِشَامَ بْنَ حَكَمٍ ١٣٧
٤٤. هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ ١٤٣
٤٥. يَوْسُفَ ١٤٣
٤٦. يُونُسَ بْنَ ظَلِيانٍ ١٤٤

مقدمه

راویان و محدثان فرهیخته از همان سده‌های نخست هجری بر نگارش و گردآوری روایات اهتمام می‌ورزیدند. رهاورد تلاش‌های طاقت فرسای ایشان، نگارش صدها اثر روایی است. اگرچه بخشی از اولین نوشتارهای حدیثی به دست مانرسیده است، ولی دانشمندان هوشمند، جوامع و کتاب‌های مفصل را، با استفاده از همان آثار اولیه تدوین کردند و بدین سان ما را خوشه‌چین کوشش‌های راویان نخست گرداندند و امروزه صدها کتاب روایی، زینت دهنده‌ی کتابخانه‌هاست.

بانگاهی به نگارش‌های پیشینیان می‌یابیم که شیوه‌های تدوین آثار روایی بسیار گوناگون است. این گوناگونی بنا به نیاز زمانه، انگیزه و گرایش‌های نویسنده و عواملی مانند سلیقه‌ی مخاطبان پدید آمده است.

یکی از شیوه‌هایی که در سده‌های سوم و چهارم هجری برای تدوین کتب حدیثی رواج داشت، مسندنویسی است. به طوری که کمتر محدثی

را می‌توان یافت که مسندی تألیف نکرده باشد. پاره‌ای از این مسانید چاپ شده و در دسترس پژوهشگران است. پاره‌ای دیگر نیز هنوز به صورت دست‌نوشته در کتابخانه‌ها از دسترس پژوهندگان دور مانده است. شمار بسیاری هم باگذشت زمان از میان رفته و تنها نامی از آن‌ها بر جای مانده است.

هدف اصلی از تدوین مسانید گردآوری احادیث پراکنده‌ی نبوی و جلوگیری از تضييع آنهاست؛ از دیگر ویژگی‌های مشترک مسانید، تکرار متن حدیث ذیل اسامی صحابه، ذکر سند حدیث به صورت متصل و مسند تا پیامبر است.

مسانیدی در طول تاریخ حدیث به شهرت رسیده‌اند و اغلب از سوی محدثان اهل سنت گردآوری شده‌اند مانند مسند احمد بن حنبل و طیالسی.

در دوره‌ای مسدنگاری به دلیل این‌که مراجعه‌کننده به این کتاب‌ها باید نام راوی حدیث را می‌دانست تا بتواند به متن حدیث دست یابد و این مسأله دستیابی به متن حدیث را دشوار می‌ساخت کنار گذاشته شد. هرچند روی کار آمدن سبک‌های دیگر تدوین حدیث مثل معجم‌های حدیثی که سهل‌الوصول‌تر از مسانید بود، در کاهش نگارش‌هایی به سبک مسند بی‌تأثیر نبود.

مسندنویسی که از شیوه‌های مهم نگارشی اهل سنت است، از سوی محدثان شیعه مورد اقبال واقع نشد، زیرا شیعیان از حضور امامان معصوم علیهم‌السلام تا سال ۲۶۰ به صورت مستقیم و تا سال ۳۲۹ هجری به گونه‌ای کم‌رنگ بهره‌مند بودند؛ از این رو حفظ و به خاطر سپردن حدیث نبوی، آن هم به شیوه‌ی اهل سنت در میان شیعه ضرورتی

نداشت و از سوی دیگر در دوران شکل‌گیری مسانید اهل سنت، شیعیان سرگرم تدوین و تنظیم جوامع بزرگ روایی، مانند محاسن و کافی بودند، با این همه چند کتاب مسند نیز همسو با مسانید اهل سنت در همان قرون نخست به دست شیعیان نگاشته شد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

مسند الرضا یا صحيفة الرضا اثر احمد بن عامر بن سلیمان طایبی
(نیمه دوم قرن سوم)

مسند زید بن علی بن الحسین علیه السلام

مسند الامام موسی بن جعفر اثر موسی بن ابراهیم مروزی (م پس
از ۲۲۹ هـ)

مسند محمد بن حنفیه (م ۸۱ هـ)

المسند از قیس بن ربیع سندی (م ۱۵۰ هـ)

مؤلفان این کتاب‌ها با الگو گرفتن از سبک کتب مسانید، احادیث معصومان علیهم السلام را ذیل عنوان هر معصوم آورده‌اند.

اگر در معنای اصطلاحی مسند کمی تسامح کنیم، می‌توانیم گردآوری کلمات هر معصوم را نیز مسند بنامیم. در سال‌های اخیر تلاش‌های بسیاری در این زمینه انجام شده است^۱ که یکی از این تلاش‌ها مسانید معصومان علیهم السلام است که جناب آقای شیخ عزیز الله عطاردی رحمته الله علیه گردآوری آن را انجام داده است، این مجموعه مسانید به

۱. کتاب‌هایی مانند: مکاتیب الرسول و مکاتیب الائمه، علی احمدی میانجی؛ مسند الامام علی، سید حسن قپانچی؛ موسوعة الامام الصادق، سید کاظم قزوینی؛ موسوعة الامام الجواد، مؤسسه ولی عصر از جمله آثاری به سبک مسندنگاری است که در دوره معاصر و در سال‌های اخیر تدوین شده است.

کوشش مرکز فرهنگی خراسان و توسط آقای محمدرضا عطایی به فارسی ترجمه شده که تا کنون این ترجمه‌ها منتشر نشده است.

مسند امام صادق علیه السلام یکی از این مسانید است که محقق عطار دی در ۲۲ مجلد به عربی نوشته و انتشار داده است. جناب عطایی ترجمه این دوره مفصل را در زمان حیات مؤلف فقید و تحت نظر ایشان به پایان برده که به دلیل کمبود امکانات مالی تا کنون منتشر نشده است. آنچه پیش رو دارید، تلخیص این دوره مفصل است که در قالب چند مجلد کتاب انتشار می‌یابد. در این تلخیص، بنابر گزینش احادیثی است که بیشتر به کار عموم مردم بیاید. لذا احادیث ابواب فقهی نقل نشده و در میان احادیث با مضمون مشابه نیز گزینش صورت گرفت که فقط برخی از آن‌ها نقل شود.^۱

باید دانست که هر کدام از مسندهای معصومان علیهم السلام با چند باب در معرفی سیره آن معصوم و شناساندن یاران و فرزندان آن گرامی آغاز می‌شود. بدین روی، نخستین دفتر از این تلخیص نیز به سیره امام صادق علیه السلام اختصاص می‌یابد.

به هر حال، هدف اصلی از تدوین و نشر این کتاب، آن است که یک دوره جامع و معتبر و روان و مختصر در باب زندگی ششمین حجت خدا علیه السلام در دسترس عموم قرار گیرد. امید است این کتاب، هدف یاد شده را تحقق بخشد. در تحقق این هدف، به یقین، دعای مستجاب امام

۱. ساختار اصل کتاب، نقل نصوص حدیثی و تاریخی بدون توضیح و اظهار نظر مؤلف است که این ساختار، هم در ترجمه و هم در تلخیص حفظ شده است. توضیحاتی که بر این متون اضافه شده، از ویراستار است برای آن‌که این کتاب برای عموم مفید باشد.

عصرمان، حضرت بقية الله ارواحنا فداه پشتوانه‌ای از توفیق برای مؤلف فقید، مترجم گرامی، ناشر ارجمند، تلخیص کنندگان و خوانندگان گرامی کتاب فراهم می‌آورد، که امید داریم این توفیق برای همگان تداوم یابد.

این تلخیص به سفارش مؤسسه فرهنگی نبأ و با همکاری مرکز فرهنگی خراسان انجام شده و به زیور طبع درآمده است، امید که در بهره‌مندی از معارف بر جای مانده از امام صادق علیه السلام مفید و راهگشا باشد و مقبول نظر کیمیایان آن امام همام علیه السلام قرار گیرد.

والحمد لله رب العالمین

مردادماه ۱۳۹۸

ایام عید سعید غدیر سال ۱۴۴۰ هجری

سمیه خلیلی آشتیانی

زندگینامه علامه عطار دی

علامه فرزانه حاج شیخ عزیرالله عطار دی، محقق، مصحح و مؤلف بزرگ حوزه‌ی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران به حق از حسنات و نوادر روزگار محسوب می‌شود. سراسر زندگی ایشان به مطالعه و تحقیق و تألیف سپری گشت، در حالی که در این مسیر، التزام به حق و حقیقت - که گوهر تحقیق به معنی واقعی است - در شخصیت ایشان بسیار برجسته و نمایان است. بانگاهی اجمالی زندگی ایشان به پنج دوره قابل تقسیم است:

ولادت و تحصیلات ابتدایی

حوزه های قوچان و مشهد

حوزه های تهران و قم

مسافرتها

تدوین و تألیف آثار تا وفات

دوره اول زندگی ایشان بیانگر استعداد فراوان خدادادی و روح جستجوگر و کمال طلب مبتنی بر فطرت پاک انسانی است. زمینه ظهور و بروز این استعداد در خانواده ایشان فراهم بوده و موجب شد عشق و علاقه به مطالعه و درس و مشق در وجوشان نهادینه گردد.

علامه عطار دی در حوزه‌های قوچان و مشهد به تحکیم پایه‌های معلومات ادبی و علمی خود پرداخت. به علاوه همجواری با بارگاه ملکوتی امام رضا علیه السلام موجب تعمیق علاقه ایشان به علم و کمال و پیگیری مجددانه و مصرّانه تحصیلاتشان می‌گردد.

در دوره سوم زندگی - که مهم‌ترین بخش و نقطه عطف زندگی ایشان است - در مسیر اصلی آرزوی مورد نظر خود یعنی گام نهادن در راه پایان‌ناپذیر مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرند. در این دوره با انتشار نخستین اثر تحقیقی و تألیفی خود «زندگانی و مسند حضرت عبدالعظیم حسنی» توان علمی و پژوهشی خود را به ارباب فضل و دانش عرضه کرد، به عنوان دانشوری محقق و جستجوگر مطرح شد و مورد توجه واقع می‌گردند.

بخش چهارم زندگی ایشان حاکی از همت والا و عشق و علاقه ایشان در خدمت به فرهنگ و تمدن اسلام و ایران است. تحقیقات و مطالعات ایشان از وسعت و تنوع خاصی برخوردار بود، لذا منابع موجود در ایران را جهت اهداف چند رشته‌ای و میان رشته‌ای خود کافی ندانست و در کنار تحقیقات کتابخانه‌ای تصمیم به انجام تحقیق میدانی در داخل و خارج از ایران می‌گیرند. جالب است که علامه عطار دی در دوره‌ای تصمیم به انجام تحقیق میدانی می‌گیرند که این

روش تحقیق در سنت رایج در حوزه های علمیه جایی نداشت. ایشان با اعتماد به نفس تحسین برانگیزی توأم با ابتکار و خلاقیت در این مسیر گام می نهند و این روش نوپدید پژوهش را که یک سنت دانشگاهی بوده است، در کارهای خود وارد می نمایند.

در بخش تألیفات نیز علامه عطاردی نویسنده ای کثیر التالیف بوده و آثار ماندگاری به دنیای دین و دانش عرضه کرده اند. در این زمینه آثار برجسته ایشان در موضوع مسانید اهل بیت علیهم السلام، نهج البلاغه و فرهنگ خراسان قابل ذکر می باشد، که شایسته است کارشناسان و محققان این عرصه ها آنها را بررسی، نقد و تحلیل کنند.

این نوشتار، عمدتاً بر اساس زندگی نامه ایشان براساس کتاب «روایت عشق» - که زندگینامه خودنوشت ایشان است - تدوین و تنظیم گردیده است.

ولادت

علامه عطاردی، در پنجم آذرماه سال ۱۳۰۷ شمسی در روستای آقا بگلر از توابع قوچان دیده به جهان گشودند. این روستا امیرنشینی بوده که در زمان نادرشاه افشار در منطقه ای در جنوب خوشان، در دامنه کوه محمدبگ از محدوده سلسله جبال شاه جهان ارغیان در یکی از سرچشمه های رود اترک بنا گردیده و محل اسکان عشیره حمزکانلو، اجداد پدری علامه عطاردی بوده است.

تحصیلات ابتدایی

علامه عطاردی در سن چهار سالگی در زادگاهشان به مکتب خانه

رفته و نزد روحانی محل، قرآن مجید، خط و خوشنویسی و ادبیات فارسی را فرا می‌گیرند و تا هفت سالگی به انواع متون ادبیات فارسی تسلط یافته، به قسمی که کتب درسی دوره های دبستان را تهیه و بدون معلم مطالعه می‌کنند. از این رهگذر با آثار فاخر ادبیات فارسی نظیر شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی، ناسخ التواریخ، معراج السعاده، تاریخ معجم و... آشنا می‌گردند. در ده سالگی قادر به مطالعه هر متن فارسی بوده و به علاوه علاقمند به ادبیات عرب شده و در روستا به تحصیل جامع المقدمات می‌پردازند.

حوزه قوچان

در سال ۱۳۲۵ شمسی با مهاجرت به قوچان در مدرسه عوضیه این شهر، به مدت دو سال تحصیلات حوزوی را ادامه داده و ضمن خواندن کتاب سیوطی با اصول و مبانی ادبیات عرب آشنا می‌شوند.

حوزه مشهد

در سال ۱۳۲۷ راهی مشهد مقدس رضوی گردیده و در جوار بارگاه ملکوتی امام هشتم در مدرسه بالاسر - در محلی که روزگاری مأمن و عبادتگاه بزرگان دین و دانش چون امیر علی شیرنوی، شیخ بهایی و شیخ حسن علی اصفهانی بوده است - اسکان یافته مشغول به تحصیل می‌شوند. در مشهد با حضور در درس اساتید و مشاهیر علمای آن دیار ادبیات، فقه، اصول، منطق و تفسیر را فرا گرفته و مقدمات و سطوح را به اتمام می‌رسانند و با رجال علم و ادب و فرهنگ و کتابخانه‌ها ارتباط برقرار می‌نمایند. در این زمان با شرکت در حوزه درس مرحوم ادیب نیشابوری ادبیات فارسی و عربی را بطور علمی و دقیق فرا

می‌گیرند.

حوزه‌های تهران و قم

در آذرماه سال ۱۳۳۱ شمسی به تهران مهاجرت کرد. ابتدا به مدت یک سال در جوار حضرت عبدالعظیم در مدرسه برهانیه شهر ری سکونت می‌نمایند. پس از آن در مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین در بازار پاچنار تهران رحل اقامت افکند و قدم در راهی گذاشت که به تعبیر خودشان مطالعه و تحقیق در آن به اتمام نرسد. در مدرسه شیخ عبدالحسین تا سال ۱۳۴۰ ماندگار شد. در این مدت ضمن آشنایی با علما و بازاریان و شرکت در جلسات مذهبی و سیاسی و معاشرت با گروهی از منبری‌ها و وعاظ و رجال سیاست و فرهنگ، با تعدادی از ناشران، محققان، مصححان و مؤلفان آشنا می‌شوند. در سال ۱۳۳۴ کار تصحیح متون را با مرحوم استاد علی اکبر غفاری، ابتدا با مقابله و تطبیق کتاب «تحف العقول» و بعد چاپ کتاب کافی شروع نموده و سپس برخی از آثار شیخ مفید، شیخ صدوق و امین الاسلام طبرسی را تصحیح و منتشر می‌کنند. این همکاری به مدت پنج سال ادامه می‌یابد. دوره همکاری علامه عطاردی با استاد غفاری، از نقاط عطف زندگی ایشان محسوب می‌گردد. زیرا سبب آشنایی ایشان با کتابهای مرجع در باره حدیث، رجال، تاریخ و جغرافیا، ادبیات و لغت و انساب شده و مبانی معارف اسلامی را به طور علمی و عمیق و چند جانبه فراگرفت. بدین سان عملاً وارد حوزه تحقیق و تصحیح متون و مخطوطات گردید و مسیر زندگی آینده خود را مشخص کرد. طی سالهای اقامت در تهران و مطالعه و تحقیق در کتابخانه‌ها و مخطوطات، به طور

مداوم به قم مسافرت نموده و با اقامت در آنجا و حضور در حوزه‌های درسی اساتید و بزرگان آن دیار به توسیع دانش و اطلاعات علمی و تحقیقی خود می‌پردازند.

تحقیقات مستقل

ایشان از سال ۱۳۴۰ بطور مستقل شروع به تحقیق و مطالعه در کتابخانه‌ها و مخطوطات نموده و نخستین اثر تألیفی خود کتاب مسند حضرت عبدالعظیم حسنی را در سال ۱۳۴۲ به چاپ می‌رسانند. صحت، عمق تحقیق و سبک نگارش این کتاب موجب می‌شود که مرحوم علامه ابوالحسن شعرانی تقریظ غرائی بر آن بنویسند. این اثر وزین موجب کسب اجازه روایت ایشان از طرف علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی می‌گردد. متعاقباً نیز ترجمه «اعلام الوری» امین الاسلام طبرسی را به چاپ می‌رسانند. ایشان طی چند سال با مسافرت به شهرهای مختلف، از کتابخانه‌های مهم و مشهور کشور بازدید کرده و به بررسی و مطالعهٔ مجموعه مخطوطات موجود در ایران می‌پردازند. اما یافته‌های موجود را برای اهداف تحقیقاتی خود کافی نمی‌دانند، لذا تصمیم مسافرت به خارج از کشور می‌گیرند.

اجازات

علامه عطاردی در سال ۱۳۴۴ راهی عتبات عالیات شده و به مدت یک سال اقامت در نجف اشرف، از محضر علما، فقها، محققان و مراجع نجف بهره‌مند می‌شوند. در این مدت کوتاه، ضمن معرفی آثار و دیدگاه‌های تحقیقاتی خود، موفق به اخذ اجازه روایت از عالمانی چون حضرات آیات سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی و شیخ آقا

بزرگ تهرانی می‌گردند. البته ایشان از آیه‌الله سید محمد هادی میلانی نیز اجازه روایت داشتند. علامه عطاردی در مدت اقامت در مدینه منوره نیز از عالم بزرگ حنفی، شیخ محمد ابراهیم ختنی - که از مشایخ زیادی اجازه روایت داشت و از محبان اهل بیت علیهم‌السلام بود - اجازه روایت گرفته و از این طریق به سلسله راویان و مشایخ حدیث در ماوراءالنهر و حرمین شریفین و مصر و شام می‌پیوندند. تحقیقات و تتبعات علمی ایشان همواره مورد تشویق و ترغیب بزرگانی چون علامه امینی، علامه شعرانی و علامه مرعشی نجفی قرار می‌گرفت.

سفرهای علمی خارج از ایران

علامه عطاردی پس از بهره‌گیری از بیشتر کتابخانه‌های مهم ایران و مطالعه و بررسی مجموعه کتب چاپی، مخطوطات و منابع دست اول موجود در ایران، برای طرح تحقیقاتی بزرگ خود «فرهنگ خراسان» به تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای گسترده‌ای پرداخت. لذا برای جمع‌آوری اسناد و مدارک و اطلاعات بیشتر، تصمیم به سفرهای علمی خارج از کشور می‌گیرند. بدین جهت، با مسافرت به کشورهای از سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، از اقیانوس هند تا اقیانوس اطلس در جستجوی ناشناخته‌ها به مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی طاقت‌فرسایی با کمترین امکانات و بدون هیچ تشویق و تقدیری از مرکز و سازمانی دست می‌زنند.

این سفرهای علمی و تحقیقاتی از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۷۰ شمسی به طول می‌انجامد. در سال ۱۳۴۴ پس از سفر عتبات عالیات در اسفندماه عازم حجاز شده و در کتابخانه‌های مکه و مدینه به مطالعه و تحقیق

می‌پردازند. پس از بازگشت از این سفر در زمستان ۱۳۴۵ به هندوستان رفته و سپس از پاکستان و افغانستان دیدن نموده و از کتابخانه‌های این کشورها بهره می‌برند. مجدداً در سال ۱۳۴۸ عازم شبه قاره گشته و مطالعات و تحقیقات خود را پی می‌گیرند. در سال ۱۳۵۳ پس از انجام مناسک حج به کشورهای یمن، مصر، سوریه و لبنان سفر کرده و از کتابخانه‌های مهم این کشورها بازدید می‌نمایند. در سال ۱۳۵۴ عازم اروپا شده و از کشورهای انگلستان، فرانسه، بلژیک، آلمان و سپس ترکیه دیدن نموده و از کتابخانه‌های آن کشورها استفاده می‌نمایند. در سال ۱۳۵۹ سفر کوتاهی به هندوستان داشته‌اند و پس از آن در سال ۱۳۶۰ مجدداً عازم شبه قاره گشته و به مدت سه سال در آنجا اقامت نموده، فعالیت‌های علمی و تحقیقات خود را پیش برده و چندین مجلد از تألیفات خویش را به چاپ می‌رسانند. ره‌آورد سفرهای متعدد ایشان به شبه قاره هند کتاب «سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان» می‌باشد.

در سال ۱۳۶۶ با سفر به روسیه از کتابخانه‌های مسکو و سن پترزبرگ دیدن نموده و پس از آن عازم ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان می‌گردند و از کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی و آثار تاریخی این کشورها بازدید کرده و از مخطوطات موجود استفاده می‌نمایند. سرانجام در سال ۱۳۷۰ سفرهای علمی و تحقیقاتی علامه عطاردی باکوله‌بار سنگینی از اسناد و مدارک و اطلاعات ذی‌قیمت میدانی و کتابخانه‌ای به پایان می‌رسد و ایشان شروع به تنظیم و تدوین و تألیف می‌نمایند، در حالی که طی این سی سال نیز تألیفات متعددی را به دنیای دین و دانش عرضه کرده بودند.

در کتاب «روایت عشق» که در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسید، ایشان شرح نسبتاً جامعی از زندگی، سفرهای علمی و تحقیقاتی، آثار و تألیفات خویش را به نگارش درآورده‌اند.

تأسیس مرکز فرهنگی خراسان

در سال ۱۳۷۰ شمسی علامه عطاردی برای جمع‌بندی، حفظ و تداوم نشر آثار، تألیفات و تحقیقات خویش به فکر ایجاد مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی مستقلی برآمدند. لذا با مطالعه‌ای همه‌جانبه و مشورت با علما، فضلا و اهل تحقیق، با همت و پشتکاری والا در سال ۱۳۸۴ شمسی به انجام این مهم موفق گردیدند. بنابراین در تهران مؤسسه‌ای بنام «مرکز فرهنگی خراسان» تأسیس و کتابخانه شخصی خود را به آنجا منتقل کردند. مرکز فوق‌رابه همراه کتابخانه و کلیه تألیفات خود وقف نموده و جهت اداره آن هیئت امنایی تعیین کردند و تازمانی که در قید حیات بودند خود اداره و نظارت بر آن را عهده‌دار بودند. هم‌اکنون نیز این مرکز تحت نظارت هیأت متولیان اداره می‌گردد.

اهداف مرکز فرهنگی خراسان به طور مبسوط و به وضوح در وقف‌نامه آن مکتوب گردیده است. مأموریت اصلی مرکز فوق تحقیق اهداف طرح عظیم «فرهنگ خراسان» می‌باشد که ایشان حدود نیم قرن از عمر گرانبهای خویش را در ایران و جهان صرف مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای در این زمینه نمودند و بیشتر آثار ایشان در ذیل همین عنوان شکل گرفته است.

آثار و تألیفات

آثار و تألیفات علامه عطاردی در عرصه‌های تحقیق، تصحیح، تألیف و ترجمه از کثرت و تنوع موضوعی خاصی برخوردار است که این نتیجه مطالعات چندرشته‌ای و میان رشته‌ای خستگی ناپذیرشان است. حاصل بیش از نیم قرن قلم‌زنی در عرصه‌های فوق حدود ۶۰ عنوان کتاب در بیش از ۱۳۰ مجلد به شرح ذیل می‌باشد:

علامه عطاردی طی چهل سال بررسی و مطالعه منابع حدیثی تشیع و تسنن در جستجوی علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام موفق شده‌اند مسانید ائمه اطهار علیهم السلام را - که شامل زندگانی، مناقب و فضائل آنان، روایات و راویان آنها می‌باشد - به صورت موضوعی تألیف و به دنیای معارف دینی عرضه نمایند. لذا مسند عطاردی جامع‌ترین مسندی است که تا کنون نگاشته شده است. این مسند به تنهایی بیش از نیمی از تألیفات علامه عطاردی را شامل می‌شود. تنها همین اثر کافی است تا نام علامه عطاردی را در تاریخ تشیع و جهان اسلام ماندگار نماید.

در باب نهج البلاغه نیز ایشان پس از تحقیقات گسترده‌ای در جستجوی نسخه‌های قدیمی و مخطوطات موجود در ایران و خارج از ایران، موفق شده‌اند متنی از نهج البلاغه را با قدیمی‌ترین نسخه‌های مربوط به قرن‌های پنجم و ششم در ایران و هندوستان مقابله، تصحیح کنند و به چاپ برسانند و فراروی تشنگان حق و حقیقت قرار دهند. لذا در این عرصه نیز نهج البلاغه عطاردی از جایگاه ممتازی در بین نهج البلاغه‌های رایج برخوردار است.

در سال ۱۳۴۰ شمسی علامه عطاردی متوجه اهمیت و جایگاه خراسان بزرگ، این خطه فرهنگ پرور حوزه تمدنی شرف شدند. لذا

مطالعه و تحقیق در این زمینه را شروع نموده و تا پایان عمر به طور خستگی ناپذیر ادامه می دهند. در واقع خراسان از قرن اول هجری با ورود اسلام به ایران اهمیت خاصی می یابد و خراسانی ها در مناطق آسیای صغیر و اروپای شرقی منشأ خدمات و آثار فراوانی در حوزه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران می شوند. حتی دین اسلام نیز توسط همین قوم در قرن چهارم به شبه قاره هند برده می شود.

لذا خراسان حدود پنج قرن به نحو چشمگیری مهد تمدن و فرهنگ بوده است. علامه عطار دی با همتی و صف ناپذیر در این زمینه اقدام به انجام تحقیقات میدانی و کتابخانه ای در ایران و خارج از ایران می نمایند. ایشان ابتدا با مطالعات جغرافیایی محدوده خراسان بزرگ را مشخص می نمایند. پس از این مرحله به استخراج شهرها، قصبات، ولایات و روستاها می پردازند و از آن جا رجال علم، ادب، حکمت، فرهنگ و سیاست و... مربوط به هر منطقه را شناسایی می کنند. در مرحله نهایی با مطالعات و تحقیقات میدانی و مسافرت به مناطق مربوطه در ایران و خارج از ایران به مشاهدات و جمع آوری اطلاعات و اسناد و مدارک می پردازند. حاصل حدود نیم قرن تحقیق و مطالعه خستگی ناپذیر ایشان در این عرصه تهیه حدود سی هزار عنوان می باشد که در ۵ موضوع و ۳۶ بخش تنظیم کرده اند. موضوعات عبارتند از:

شرح حال رجال علم، حکمت، عرفان، ادب و فرهنگ و سیاست
تاریخ سیاسی - اجتماعی خراسان بزرگ از قرن اول هجری تا قرن
معاصر

جغرافیای خراسان بزرگ
آثار تاریخی خراسان بزرگ

تهیه فهرست جامعی از آثار علمی و تألیفات علما، دانشمندان و رجال خراسان بزرگ

موضوع فرهنگ خراسان با چنین طرح گسترده‌ای که علامه عطار دی ارائه نموده است، همواره مورد توجه و تشویق علما، محققان و فضلا و رجال علم و ادب قرار می‌گرفته است.

ایشان تمام سی هزار مدخل مذکور را به صورت الفبایی تنظیم و تدوین نموده و بستری گسترده و عمیق برای محققان فراهم نموده‌اند. در زمان حیات ایشان فقط ۱۱ جلد از فرهنگ خراسان چاپ گردید و مابقی شامل ده‌ها مجلد منتظر همت و اراده محققان این عرصه می‌باشد. یکی از اهداف اصلی مرکز فرهنگی خراسان به انجام رساندن این طرح و چاپ و نشر تمام مجلدات این دائرةالمعارف عظیم می‌باشد.

مروری فهرست‌گونه بر آثار ایشان

- مسانید اهل بیت علیهم السلام و ضمائم، ۷۴ مجلد
- نهج البلاغه، تحقیق، تصحیح، تألیف و ترجمه، ۱۲ مجلد
- بررسی کتاب تاج العروس و تدوین ضمائم آن، ۹ مجلد
- تألیفات متنوع فارسی، ۷ مجلد
- ترجمه متون کهن عربی، ۱۲ مجلد
- فرهنگ خراسان، ۱۱ مجلد (ده‌ها مجلد، چاپ نشده)
- تحقیق و تصحیح متون، ۱۰ مجلد

وفات

علامه عطار دی عصر روز جمعه سوم مرداد ماه ۱۳۹۳ شمسی مصادف با ۲۷ ماه رمضان ۱۴۳۵ قمری در تهران وفات یافتند و در جوار مضجع شریف رضوی علیه السلام در بقعه شیخ طبرسی به خاک سپرده شدند. عاش سعیدا و مات سعیدا.

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

مسند نگاری

نخستین کسی که در اسلام به تألیف حدیث پرداخت، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. ایشان آن چه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسائل حلال و حرام و تبیین احکام دینی در اصول و فروع شنیده بود جمع آوری و تدوین نمود و بعدها پیروان ایشان به این مهم ادامه دادند.^۱ جمع آوری و یا بازآرایی متون مربوط به یک مکتب برای ترویج و گسترش آن بسیار سودمند است و یکی از این شیوه‌ها در متون حدیثی مسندنگاری است. به طور کلی مسند در اصطلاح علم حدیث روایتی است که در سلسله روایات آن افتادگی نباشد و سند آن یکی بعد از دیگری تا معصوم موجود باشد. هر چند برخی اشاره کرده‌اند ممکن است این سماع شاگرد از استاد روشن و آشکار نباشد. در تعریفی دیگر مسند حدیثی است که از پیامبر رسیده باشد، خواه اسناد پیوسته داشته باشد

۱. مقدمه مسند الرضا علیه السلام، عطار دی.

خواه گسسته.^۱ در میان حدیث پژوهان مکتب اهل بیت علیهم السلام دو شرط برای حدیث مسند وجود دارد: اتصال سند و این که قائل حدیث معصوم باشد.^۲

تدوین روایات به شیوه‌ای که در آن احادیث مربوط به هر معصوم جداگانه جمع‌آوری شوند نیز مسند نام دارد.^۳ این در مقابل شیوه دیگری است که در آن احادیث به صورت موضوعی تدوین می‌شوند.

مجموعه‌های مسند را از حیث تسمیه کل به جزء به این نام می‌خوانند یعنی از نام یک حدیث برگرفته و کل را توصیف کرده‌اند.^۴

علامه عطار دی ضمن مصاحبه‌ای در باره تاریخ مسندنویسی بیان می‌کند: شیعه در قدیم مسندنویسی داشته است ولی از بین رفته و کم‌کم اسامی دیگر مانند تهذیب، کافی و... آمده است. در میان اهل سنت هم همه مجموعه‌های حدیثی غیر مسند مانند صحیح بخاری و... بوده است. کتاب نویسی و جمع‌آوری اخبار و احادیث در آغاز «مصنف» نامیده می‌شده مانند مصنف ابن ابی شیبه و بعد نام مسند متداول شده مانند مسند احمد حنبل و بعد اسامی صحیح و یاسنن به کار رفته است.^۵ چنان که پیشتر ارائه گردید بخشی مهم از آثار علامه عطار دی

۱. مسندنویسی در تاریخ حدیث، سید کاظم طباطبایی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۷، ص ۳۵ - ۴۳.

۲. گرامی‌نامه استاد عطار دی، ج ۱، مقاله نیم‌نگاهی به مسانید اهل بیت، محمد کاظم رحمان ستایش، ص ۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۷۸.

۴. مسندنویسی در تاریخ حدیث، ص ۶۳.

۵. مجله رایجه، شماره ۳۰، ص ۲۱.

«مسانید اهل بیت علیهم السلام» است، که تألیف، تدوین و چاپ کرده‌اند. این مجموعه در بیش از هفتاد جلد، از مسند حضرت مولی‌الموحدين امیرالمؤمنین علیه السلام در ۲۷ جلد آغاز شده و پس از آن مسند ام‌الائمہ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مسانید ائمه هدی تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام تدوین گشته است که مجموعاً ۷۲ جلد می‌باشد. در مورد اخبار امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه مؤلف مسانید اهل بیت می‌گوید: نمی‌توان کلمه مسند به کاربرد زیرا مسند یعنی سنددار بودن مطلب که نیاز به داشتن حوزه درسی و شاگرد و استاد است و از ایشان به جز توقیعات اخبار دیگری نداریم، البته در تمام مسانید کتاب الغیبه داریم که اخبار امامان ما در باره ایشان آمده است.^۱

روش علامه عطاردی در تدوین مسانید

علامه عطاردی شیوه خود در تحقیق و تدوین مسانید را در زندگینامه خودنوشت خود، روایت عشق و همین‌طور در ضمن گفته‌هایشان این‌گونه بیان داشته‌اند:

ما در این مورد کتاب‌های حدیث شیعه، اهل سنت، زیدیه و اسماعیلیه را که اخبار و احادیث مدون دارند، مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم، و به کتابهای قرون اولیه (عمدتاً قرن ۵ و ۶) که مورد اعتماد هستند مراجعه کردیم. برای احتیاط به بحارالانوار و وسائل‌الشیعه نیز مراجعه کرده و به مأخذی که مرحوم مجلسی استفاده کرده و موجود

است مراجعه کردم و یک سلسله مخطوطاتی هم در زمان مجلسی و شیخ حرّ عاملی موجود بوده که اکنون در دسترس نیست.

بعد هم شروع کردم به احادیث اهل سنت، و تمام کتب آنها را، مثل صحاح سته و مسانیدی که نوشته‌اند بررسی کردم. بعد به کتب تاریخ مراجعه کردم که به مناسبت روایاتی نقل می‌کنند. بعد به کتب سیره اصحاب و تابعین مراجعه کردم. بعد به کتاب‌های بزمی که صرفاً ادبیات و شامل سخنان فصیح و بلیغ بوده مراجعه کردم.

اخبار و احادیث منقوله از هر امامی را که در مصادر دیدیم روی برگه‌ها نوشتیم، نخست نام امام و موضوع حدیث و کتابی که حدیث در آن جا نقل شده است ذکر کردیم. این کار چند سال طول کشید و ده‌ها کتاب بررسی گردید و روایات آن‌ها استخراج شدند.

در مرحله دوم روایات بر حسب نام معصوم تفکیک شد. در مرحله سوم اخبار و روایات هریک از امامان از نظر موضوعات مرتب گردید و در مرحله چهارم به صورت ابواب مرتب شد. این مسانید هر کدام حدود ۴۰ عنوان موضوعی دارد. در سومین تقسیم نیز موضوعات کلی ریزتر شده و بعد هم شروع کردم به تنظیم و چاپ آنها. همچنین در مقدمه مسند الرضا علیه السلام می‌نویسد: ما هر آنچه از امام رضا علیه السلام در آثار قدما نقل شده بود خارج کردیم و این مسند مانند دیگر کتب حدیثی، در آن ثقه، صحیح، حسن، ضعیف و متروک وجود دارد که تبیین آن به عهده فقها و اصحاب جرح و تعدیل است... سپس شیوخ اجازه خویش را معرفی می‌کند که بیشتر اشاره شد.^۱

۱. روایت عشق، ص ۳۸۰، ویژه‌نامه عطارد خراسان، ص ۲۵.

ایشان در جمع‌آوری احادیث کوشیده است ولی ادعای جامعیت ندارد، چنانکه می‌نویسد: احتمال دارد روایات دیگری نیز وجود داشته باشد که در دسترس من نبوده است، از دانشمندان بزرگوار می‌خواهم اگر به روایتی دست یافتند که در مسند نیامده است، ما را به منابع آن راهنمایی کنند.^۱

علت گرایش علامه عطار دی به مسندنویسی

زمینه اولیه تحقیقات ایشان فرهنگ و تاریخ خراسان بوده است. اما از آنجا که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرکزیت این تمدن قرار دارد انگیزه مسندنگاری ایشان را فراهم می‌کند، چنانکه در زندگینامه خودنوشت خویش می‌نویسد:

مسندنویسی را از سال ۱۳۴۵ شروع کردم، و این از هنگامی آغاز گردید که درباره فرهنگ خراسان به تحقیق مشغول شدم. یکی از عناوین کتاب فرهنگ خراسان، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود که مزار و بارگاه آن حضرت همانند خورشید فروزان و ماه تابان در آسمان خراسان و ایران می‌درخشد.

در باره آن حضرت تحقیق جامعی کردم و به ابعاد زندگی آن حضرت پرداختم و کتابی در دو مجلد به زبان عربی چاپ نمودم. کتاب مزبور که از چاپ در آمد، علماء و محققان از این کتاب استقبال کردند و روش نگارش آن را ستودند.

تعدادی از فضلا به من گفتند بهتر است در باره هر یک از امامان

۱. مقدمه مسند امام صادق علیه السلام.

چنین کتابی با همین روش و اسلوب تألیف کنید. فقیه بزرگ و مجتهد عالی مقام حضرت آقای حاج سید محمد هادی میلانی رضوان الله تعالی علیه فرمودند: دوست دارم کتابی به همین سبک در باره امام باقر علیه السلام تألیف نمایید. با لطف خداوند متعال و عنایت اهل بیت این کار را آغاز نمودم.^۱

ویژگی‌های مسانید عطاردی

در تاریخ شیعه مسند ائمه اطهار به صورت موردی نگاشته شده و مسند جامعی که شامل همه ائمه شیعه باشد وجود نداشته است. تدوین مجموعه‌های حدیثی برای هر کدام از اهل بیت علیهم السلام خود از ابتکارات ایشان بوده است که برای نخستین بار صورت گرفته است. به طور کلی هر کدام از مسانید سه بخش کلی دارند که ذیل هر یک ابواب مختلفی تنظیم شده:

بخش اول معرفی آن معصوم است که به شرح زندگانی، جایگاه و فضائل او و اتفاقات دوران حیات او می‌پردازد.

بخش دوم به نقل احادیث مروی از ایشان پرداخته و در بابهای مختلفی مانند عقل، علم، امامت و یا موضوعات احکام و... می‌پردازد.

بخش سوم بخش رجالی است که به معرفی راویان در هر مسند و شرح زندگانی‌شان اختصاص دارد.

برتری‌های این مجموعه

۱- علاوه بر مجموعه احادیث، زندگی و احوال ایشان با توجه به منابع معتبر و دست اول ارائه شده است. این زندگینامه‌ها به صورتی مدون و باب‌بندی ارائه شده که دستیابی به آنها را برای محقق آسان‌تر می‌کند.

۲- باب‌بندی آن‌ها در موضوعات احادیث که در عناوین هرچه کوچک‌تر صورت گرفته است. به این ترتیب می‌توان در یک موضوع روایات هر کدام از معصومین را مشاهده کرده و یا برای تبیین و فهم بهتر، آن‌ها را در مجموعه‌های مختلف مقایسه نمود تا احادیث، یکدیگر را معنا کنند.

۳- بررسی حالات رجال و راویان حدیث از زمان حضور اهل بیت مورد توجه بوده است، چنان‌که حسن بن محبوب که از راویان امام رضا علیه السلام بوده در این باره کتابی داشته است (مقدمه مسند عبدالعظیم) تا این‌که روایت شیعه و اهل سنت به خصوص در عصر امام صادق علیه السلام آمیخته گردیدند و دشمنان اهل بیت به جعل حدیث و انتساب آن به معصومان پرداختند و به این ترتیب، علم رجال بیشتر مورد توجه علما و محدثان قرار گرفت. مجموعه مسانید عطاردی در عین حال یک کتاب تذکره‌ای و رجالی نیز می‌باشد که شرح حال راویان هر کدام از معصومین علیهم السلام را در ذیل هر مسند بیان می‌کند.

۴- در جمع‌آوری احادیث به متون و منابع متنوع قدیم از میان مذاهب مختلف از کتاب‌های خطی و چاپی در کتابخانه‌های داخل و خارج از ایران مراجعه شده است.

این مجموعه عظیم چنان‌که خود علامه در روش کارشان نوشته‌اند با مشقات زمان خود همراه بوده که کار مطالعه و فیش‌برداری و جستجوی مطلب با وسایل امروزی ممکن نبوده است. به علاوه تنظیم و تدوین آن‌ها به این راحتی صورت نمی‌گرفته است. از جمله دشواری‌های کار آن‌که ایشان تمام مراحل تحقیق و فیش‌برداری تا تصحیح و چاپ کتاب را به تنهایی عهده‌دار بودند. در مسانید ایشان ممکن است اشکالات و اشتباهاتی دیده شود که بنا بر وصیت خودشان، مرکز فرهنگی خراسان که عهده‌دار آثار ایشان است نسبت به رفع این نواقص اهتمام دارد.

همه مسانید استاد عطاردی به جز مسند امیرالمؤمنین به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، ترجمه مسند حضرت عبدالعظیم ذیل متن کتاب و مسند امام رضا علیه السلام به نام اخبار و آثار امام رضا توسط خود مؤلف ترجمه شده است. مسند امام محمدبن علی الجواد علیه السلام توسط مرحوم استاد سید ابوالفضائل مجتهدی با اشراف نویسنده ترجمه گردید. بقیه مسانید نیز به دست محقق ارجمند حجة الاسلام و المسلمین آقای محمدرضا عطایی ترجمه شده و همه‌ی این‌ها به جز مسند امام صادق علیه السلام به چاپ رسیده‌اند. اینک گزیده‌ای از مسند امام صادق علیه السلام بر اساس همین ترجمه را پیش روی خود دارید.

مرکز فرهنگی خراسان

۱۳۹۸/۸/۸

فصل ۱

از ولادت تا شهادت

ولادت امام صادق علیه السلام

سخن کلینی

۱- کلینی می‌گوید: امام صادق علیه السلام سال ۸۳ قمری به دنیا آمد؛ در ماه شوال سال ۱۴۸ قمری در حالی که ۶۵ سال داشت از دنیا رفت؛ در قبرستان بقیع - همان جا که پدرش امام باقر، [جدش امام سجاد] و عمویش حسن بن علی علیه السلام و مادرش ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و مادر مادرش اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر دفن شده‌اند - به خاک سپرده شد.^۱

سخن طبرسی

۲- طبرسی می‌نویسد: آن حضرت در شب هفدهم ماه ربیع‌الاول

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲.

سال ۸۳ قمری به دنیا آمد.^۱

نام‌ها، لقب‌ها و نقش انگشتی آن حضرت

سخن ابن طلحه

۱- ابن طلحه می نویسد: نام وی جعفر، کنیه اش ابو عبدالله - و به قولی ابواسماعیل - مشهورترین لقبش صادق و لقب‌های دیگرش: صابر، فاضل و طاهر بود.^۲

سخن ابن صباغ

۲- ابن صباغ می گوید: ... صفت‌هایش معتدل و گندم‌گون بودن، شاعرش سید حمیری، از یاران خاصش مفضل بن عمر و نقش انگشتی حضرتش «ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله»، بوده است.^۳

سخن صاحب العدد

۳- مجلسی از کتاب «العدد»^۴ نقل کرده است: نقش انگشتی دیگر امام علیه السلام «الله عونى و عصمتى من الناس» بود؛ یعنی: خدا یار و نگهدار من از شر مردمان است!
بعضی گفته‌اند: نقش انگشتی آن حضرت: «أَنْتَ تَقْتَى فَاَعْصِمْنِى

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۶۶.

۲. شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۸۱.

۳. مالکی، الفصول المهمه فی معرفة الأئمة، ص ۲۲۳، یعنی آن‌چه خدا بخواهد

می‌شود هیچ قدرتی جز وسیله خدا نیست، از خداوند طلب آمرزش دارم.

۴. العدد القویة، از آثار علی بن یوسف بن مطهر برادر علامه حلی است.

مِنْ خَلْقِكَ» بوده؛ یعنی: خدایا تو مورد اعتماد منی، مرا از شرّ خلق خود نگهدار! و به قولی: «رَبِّي عَصَمَنِي مِنْ خَلْقِهِ»؛ یعنی: پروردگار من مرا از شرّ خلق خود نگهدار! احتمالاً امام چندانگشتر داشتند و بر روی هر کدام ذکری متفاوت از دیگری نوشته شده بود.

لقاب آن حضرت: صادق، فاضل، قاهر، باقی، کامل، منجی، صابر، فاطر و طاهر بود. نام مادرش امّ فروه - و به قولی امّ قاسم - فاطمه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود.^۱

نصّ و دلیل روشن بر امامت حضرت صادق علیه السلام^۲

مصداق آیه مستضعفان

۱- روایت شده که امام باقر علیه السلام نگاهی به امام صادق علیه السلام کرد. در حالی که ایشان راه می رفت، فرمود: «او را می بینی؟ او از جمله کسانی است که خدای عزّوجلّ می فرماید:^۳

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ
نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.^۴

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱.

۲. نصّ، کلامی است صریح که امام پیشین درباره امام بعدی بگوید و امامت او را به روشنی به مخاطب اعلام کند. یا رفتاری که نشان دهد امام بعدی چه کسی خواهد بود.

۳. قصص، ۵، «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین متّ نهمیم و آن ها را

پیشوایان و وارثان حکومت جباران قرار دهیم.»

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۶.

سفارش

۲- روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون هنگام مرگ پدرم فرا رسید، فرمود: ای جعفر! تو را نسبت به اصحابم به خوش رفتاری توصیه می‌کنم! گفتم: فدایت شوم! آن‌ها را به جایگاهی از علم و دانش رسانم که هر کدام در هر شهری که باشند نیاز به پرسش از کسی نداشته باشند.»^۱

وصیت

۳- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«پدرم، آن‌چه در آن‌جا بود به من سپرد و چون هنگام مرگ آن حضرت فرا رسید، فرمود: چند گواه نزد من حاضر کن! من چهار تن از قریش را - که یکی از آن‌ها نافع آزاد شده عبدالله بن عمر بود - حاضر کردم. آن‌گاه فرمود: بنویس! این همان وصیتی است که یعقوب به فرزندانش کرد: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.^۲ محمد بن علی به (پسرش) جعفر بن محمد علیه السلام وصیت کرد و به او فرمان داد تا با همان بُردی که روزهای جمعه نماز می‌خواند کفشش کند، عمامه مخصوص او را بر سرش ببندد، قبر او را چهارگوش بسازد و در حد چهار انگشت از زمین بلند کند و بندهای کفن او را موقع خاکسپاری باز کند!

سپس رو به شاهدان کرد و فرمود: خدا شما را بیامرزد، برگردید! همین‌که آن‌ها بازگشتند، عرض کردم: پدرجان! این مطالب چه

۱. همان.

۲. بقره، ۱۳۲: «فرزندان من! خداوند این آیین توحید را برای شما برگزیده است، بنابراین جز بر این آیین رهسپار نشوید و جز در حال تسلیم و ایمان مبادا بمیرید!»

فصل اوّل: از ولادت تا شهادت □ ۴۱

اهمیتی داشت که شما گواه گرفتید؟ فرمود: پسر! من نخواستم که در دفن و کفن من تحت تأثیر نظر دیگران باشی، بگویند: به او وصیت نشده است! خواستم که تو مدرکی (برای کارها) داشته باشی.»^۱

پس از من

۴- امام باقر علیه السلام روزی به اصحاب خود فرمود:
«چون مرا از دست دادید، به این (پسر) - اشاره به پسرش امام صادق علیه السلام کرد - اقتدا کنید که وی پس از من امام است.»^۲

نام او در آسمان

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«چون شب هنگام مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نگاه کردم، دیدم نوشته است: هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، من او را به وسیله علی علیه السلام کمک و یاری کردم. در جاهایی دیدم نوشته است: علی، علی، علی، علی، علی، محمد، محمد، جعفر، موسی، حسن، حسن، حسین، حجت. شمردم دیدم دوازده تن هستند. عرض کردم: پروردگارا! این‌ها که من می‌بینم چه کسانی هستند؟ خطاب رسید: یا محمد! این‌ها که وصی تو و دو نواده‌ات و این انوار امامان از فرزندان ایشان است، به وسیله ایشان پاداش می‌دهم و به وسیله ایشان کیفر می‌کنم.»^۳

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. همان.

۳. خزاز رازی، کفایة الأثر، ص ۲۵۴.

نام‌های مُهر شده

۶- از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سخن مردم پرسیدند که: «به امّ سلمه - رحمة الله علیها - نامه‌هایی مُهر شده داده‌اند». ایشان فرمود:
 «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت علی علیه السلام وارث علم و سلاح او و دیگر مواریث امامت گردید، پس از وی به امام حسن و بعد به امام حسین علیه السلام رسید. راوی می‌گوید: گفتم: بعد از او به علی بن حسین، پس از او به پسرش و سپس به شما رسید؟ فرمود: «آری».^۱

شهادت امام صادق علیه السلام

نماز و شفاعت

۱- ابوبصیر می‌گوید: خدمت امّ حمیده رسیدم تا به خاطر شهادت امام صادق علیه السلام به او تسلیت بگویم، او گریست و من هم باگریه او گریه کردم.

سپس فرمود: یا ابامحمّد! اگر موقع درگذشت اباعبدالله علیه السلام می‌بودی، امری شگفت می‌دید. امام چشمانش راگشود، سپس فرمود: «هر که بین من و او خویشاوندی هست، گرد آیند.» امّ حمیده گفت: کسی را فروگذار نکردیم مگر همه را گرد آورديم. نگاهی به ایشان کرد، آن‌گاه فرمود: «محققاً به شفاعت ما نمی‌رسد کسی که نماز راسبک بشمارد.»^۲

۱. خزاز رازی، کفایة الأثر، ص ۲۵۸.

۲. برقی، المحاسن، ص ۸۰.

گزارش مختصر طبرسی

۲- طبرسی می‌گوید: امام صادق علیه السلام شب هفدهم ربیع الأوّل سال ۸۳ هجری به دنیا آمد و در نیمه رجب و به قولی در ماه شوّال سال ۱۸۳ در شصت و پنج سالگی درگذشت.

دوازده سال با پدر و جدش بود، پس از جدش با پدرش نه سال به سر برد، پس از پدرش به امامت رسید که این دوره سی و چهار سال بود. دوران امامت آن حضرت همزمان با بقیه سلطنت هشام بن عبدالملک، سلطنت ولید بن یزید بن عبدالملک، سلطنت یزید بن ولید بن عبدالملک ملقب به ناقص، سلطنت ابراهیم بن ولید و سلطنت مروان بن محمد حمار بود.

پس از این‌ها واقعه سیاه‌جامگان از مردم خراسان به همراهی ابو مسلم در سال ۱۳۲ اتفاق افتاد. ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ملقب به سفّاح چهار سال و هشت ماه زمام امر را به دست گرفت، سپس برادرش ابو جعفر عبدالله ملقب به منصور بیست و یک سال و یازده ماه سلطنت کرد. امام صادق علیه السلام پس از بیست سال از سلطنت او دنیا را وداع گفت. بدن او را کنار قبر پدر و جدش و عمویش حسن (ابن علی) علیه السلام در قبرستان بقیع به خاک سپردند.^۱

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۶۶.

فصل ۲

ویژگی‌ها و کرامات امام صادق علیه السلام

توبهٔ مرد کوفی

۱- از ابوبصیر نقل شده است که می‌گوید: همسایه‌ای داشتم از سر سپردگان شاه، مالی به دستش افتاد، زنان رامشگر را جمع می‌کرد و محفلی می‌آراست و می‌گساری می‌کرد و مرا می‌آزرد. چند بار زبان به شکوه و گلایه گشودم، باز نایستاد. چون زیاد گفتم، رو به من کرد و گفت: ای گوینده! من مردی گرفتار و بدبختم، ولی تو مردی درستکار و پاک، اگر نزد ارباب خود (امام صادق) مرا یاد می‌کردی، امید داشتم که خدا به کمک تو مرا دریابد!

در دلم افتاد که این کار را برای او انجام دهم. نزد امام صادق علیه السلام آمدم و ماجرای او را گفتم. به من فرمود: «وقتی که به کوفه برگشتی، او به دیدن تو می‌آید. به او بگو: جعفر بن محمد علیه السلام می‌گوید: تو آن چه را که رفتاری ترک کن، تا من در پیشگاه خدا برای تو بهشت را ضمانت کنم!» به کوفه برگشتم. او نیز بادیگران به دیدنم آمد. او رانگاه داشتم تا

خانه خلوت شد. گفتم:

ای دوست من، تو را در نزد امام صادق علیه السلام یاد کردم، فرمود: «چون به کوفه برگشتی او به دیدنت می آید به او بگو: جعفر بن محمد به تو می گوید: تو آن چه را که گرفتاری ترک کن من نزد خدا برای تو بهشت را ضامن می شوم!» می گوید: او با شنیدن این پیام گریه کرد و سپس به من گفت: راستی امام صادق علیه السلام این را گفت؟ من قسم خوردم که چنین فرمود. گفت: تو را بس است! و رفت، چند روزی گذشت دنبال من فرستاد و مرا خواست، رفتم دیدم پشت در خانه اش برهنه است، گفت: ابوبصیر! به خدا که چیزی در خانه ام نماند همه را بیرون انداختم، اکنون چنینم که می بینی.

ابوبصیر می گوید: به سراغ برادران رفتم و برای او جامه و لباس فراهم کردم. چند روزی بیش نگذشت که دنبالم فرستاد که من بیمارم نزد من بیا! من رفت و آمد می کردم و معالجه می نمودم، تا این که مرگ به سراغ او آمد. کنار او نشسته بودم داشت جان می داد، از هوش رفت سپس به خود آمد و گفت: ابوبصیر! سرورت به عهد خود با ما وفا کرد، این را گفت و درگذشت. خدایش بیامرز!

چون به حج رفتم به سراغ امام علیه السلام رفته، اجازه خواستم. همین که وارد شدم از داخل اتاق یک پا در صحن منزل و پای دیگر در آستانه خانه بود. آغاز سخن کرد، فرمود: «ابوبصیر! ما برای رفیق تو وفا کردیم.»^۱

اعتراف منصور

۲- صفوان بن یحیی گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می‌دانی برای چه ما شیعه شدیم و با آن آشنا گشتیم با این که با آن آشنا نبودیم و آن چه مردم از آن می‌دانستند ما نمی‌دانستیم؟ گفتم: برای چه بود؟

گفت: منصور دوانیقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: ای محمد! شخص هوشیاری را برایم پیدا کن که بتواند کارهای مرا انجام دهد! پدرم گفت: من کسی را جسته‌ام و او فلان مهاجر است که دایی من است.

منصور گفت: او را نزد من بیاور! دایی‌ام را نزد او بردم. منصور گفت: ای پسر مهاجر! این پول‌ها را بگیر و به مدینه برو، نزد عبدالله بن حسن بن حسن و شماری از خاندان او که جعفر بن محمد نیز بین آن‌ها باشد. به آن‌ها بگو: من مرد غریبی از اهل خراسانم که جمعی از شیعیان شما آنجا هستند، این پول را برای شما فرستاده‌اند، به هر کدام با شرطی چنین و چنان (که شورش بر خلیفه کنید و ...) مبلغی را بده! چون پول‌ها را گرفتند، بگو من فرستاده‌م مردم هستم، دوست دارم رسیدی با خط خودتان داشته باشم!

آن مرد پول را گرفت و به مدینه رفت. پس از بازگشت، نزد منصور آمد. در حضور محمد بن اشعث، منصور گفت: چه خبر؟ گفت: نزد آن قوم رفتم، این‌ها هم برگ رسید اموال به خط خودشان، جز جعفر بن محمد که من در مسجد نزد او رفتم و او نماز می‌خواند. در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پشت سرش نشستم، گفتم: می‌مانم تا نمازش را تمام کند. او هم زود نمازش را به پایان برد، رو به من کرد و گفت: «فلانی! از خدا

بترس و خاندان محمد صلی الله علیه و آله را فریب نده...»
 گفتم: خدا امر شما را اصلاح کند! برای چه؟ سرش رانزدیک آورد و تمام سخنانی را که بین من و شما گذشته بود، همه را بدون کم و زیاد گزارش داد، به طوری که گویا او سومین ما بوده است.
 ابو جعفر منصور به او گفت: ای پسر مهاجر! بدان که هیچ کسی از خاندان نبوت نیست مگر این که بین آن‌ها «محدثی» هست، امروزه محدث [یعنی کسی که با غیب رابطه دارد] جعفر بن محمد است.
 این داستان سبب اعتقاد ما به مذهب شیعه شد.^۱

چه می‌کنی وقتی...؟

۳- شهاب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «چگونه خواهی بود وقتی که محمد بن سلیمان خبر مرگ مرا به تو بدهد؟»
 به خدا سوگند که من نه محمد بن سلیمان را می‌شناختم و نه می‌دانستم که او کیست! بعدها ثروتمند شدم و به تجارت کوفه و بصره رفتم تا این که روزی به بصره نزد محمد بن سلیمان والی بصره رفتم. ناگهان نامه‌ای را پیش من انداخت و گفت: شهاب! خدا تو را جزای بزرگ دهد و در مصیبت پیشوایت جعفر بن محمد علیه السلام مأجور بدارد! ناگهان به یاد سخن امام علیه السلام افتادم و بغض گلویم را گرفتم. بیرون شدم و به منزل آمدم و بر مصیبت امام صادق علیه السلام هم چنان می‌گریستم.^۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۶۹.

بندگان برگزیده

۴- مفضل بن عمر گوید: من و خالد جَوَّاز، نجم الحطیم و سلیمان بن خالد در خانه امام صادق علیه السلام بودیم و راجع به سخنان اهل غلو حرف می‌زدیم. امام صادق علیه السلام بی‌کفش و رداء بیرون آمد. در حالی که ناراحت بود، فرمود: «خالد، مفضل، سلیمان، نجم! نه، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾»^{۲۱}

سرنوشت معلی بن خنیس

۵- ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم - زمانی که صحبت از معلی بن خنیس شد - فرمود: «یا ابا محمد! آن چه درباره معلی بن خنیس به تو می‌گویم، پنهان مدار!» گفتم: پنهان می‌دارم. فرمود: «اما او به درجه ما نمی‌رسد مگر به خاطر آزاری که از داوود بن علی به او می‌رسد.»

گفتم: از داوود به او چه آزاری می‌رسد؟ فرمود: «داوود او را فرامی‌خواند و دستور می‌دهد او را گردن بزنند و بدنش را دار آویزند و این اتفاق سال آینده می‌افتد.» سال آینده شد. داوود والی مدینه شد و معلی را طلبید و از او راجع به شیعیان امام صادق علیه السلام پرسید، ولی او کتمان کرد!

داوود گفت: از من کتمان می‌کنی؟ بدان که اگر از من کتمان کنی تو را می‌کشم! معلی گفت: مرا به قتل تهدید می‌کنی! به خدا که اگر (شیعیان

۱. انبیاء، ۲۶: «بلکه آن‌ها بندگان خدا هستند شایسته و گرامی داشته، هرگز در

سخن گفتن بر او پیشی نگیرند و تنها فرمان او را اجرا می‌کنند.»

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۰۴.

امام صادق) زیر پاهایم باشند، پاهایم را از روی آن‌ها برنمی‌دارم. اگر تو مرا بکشی، مرا خوشبخت و خودت را بدبخت کرده‌ای! چون خواست او را بکشد، معلی گفت: مرا بین مردم ببر که مطالب زیادی من دارم تا مردم را بدان‌ها گواه بگیرم! او را داخل بازار برد. همین‌که مردم جمع شدند، گفت: مردم! گواه باشید که من هرچه از عین مال یا دین یا کنیز و غلام یا منزل؛ کم یا زیادی به جا گذاشتم، متعلق به جعفر بن محمد علیه السلام است، آنگاه او را کشتند!^۱

خشنود شدم...

۶- داوود بن کثیر رقی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. ناگهان بدون مقدمه فرمود: «داوود! اعمال شما روز پنج‌شنبه بر من عرضه می‌شود، از جمله در عمل تو دیدم که با پسر عمویت فلانی صله رحم کردی، باعث خشنودی من شد...» داود گفت: من عموزاده‌ای دارم، ناصبی (مخالف ولایت) و معاند. اطلاع یافتم که او و خانواده‌اش وضع بدی دارند، پیش از رفتنم به مکه مقداری مخارج زندگی برای او بردم. چون به مدینه رفتم امام صادق علیه السلام مرا از آن خبر داد.^۲

نشانه

۷- ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، ناگهان فرمود: «ای

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۵.

ابامحمّد! آیا امام خود را می‌شناسی؟ گفتم: آری به خدا سوگند که خدایی جز او نیست؛ به راستی تو آن امامی و دست روی زانوهای آن بزرگوار گذاشتم. فرمود: «یا ابامحمّد! راست گفتی، به راستی شناختی؛ بنابراین دست از او بردار!»

گفتم: فدایت شوم! نشانه‌ی امامت را به من مرحمت کنید! فرمود: «پس از شناخت نشانه‌ای نیست». عرض کردم: تا بر یقین و ایمانم افزوده شود و قلبم مطمئن گردد!

فرمود: یا ابامحمّد! تو به کوفه برمی‌گردی، در حالی که خداوند فرزندى به نام عیسی به تو داده و پس از عیسی، محمّد و بعد از آنها دو پسر! و بدان که نام تو در نزد ما در صحیفه جامعہ ثبت است، با نام شیعیان و نام پدرانشان و نیاکانشان و پسرانشان و آنچه تا روز قیامت از آنها به دنیا می‌آید، و آن صحیفه‌ی زردگران‌قدری است.»^۱

توان سحرخیزی ندارم...

۸- حسن بن موسی حنّاط گوید: من، جمیل و عائذ احمسی به حج رفتیم. عائذ گفت: من پرسشی دارم که می‌خواهم از امام صادق علیه السلام بپرسم!

خدمت آن حضرت رسیدیم. همین‌که نشستیم، بی‌مقدمه به ما فرمود: «هر که واجبات الهی را انجام دهد، خداوند از غیر آن مؤاخذه نکند!»

ما از سؤال خود صرف نظر کردیم. همین که برخاستیم، به عائد گفتیم: سؤال تو چه شد؟ گفت: همان بود که از او شنیدیم، من توان سحرخیزی را ندارم، ترسیدم گناه کرده باشم و هلاک شوم.^۱

گوش و چشم و دل...

۹- حسن بن هارون گوید: در مدینه بودم. جایی رسیدم که صدای موسیقی همسایه هایم را می شنیدم، خدمت امام صادق علیه السلام وارد شدم، آغاز سخن کرد و فرمود: «گوش و چشم از آن چه می شنود و می بیند و دل از آن چه علاقمند باشد، (مؤاخذه می شود)!»^۲

در درجات ما، با ما...

۱۰- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یا ابا محمد! ابو حمزه چه کرد؟» گفتم: او را در حال جان دادن ترک کردم! فرمود: «چون برگشتی، سلام مرا به او برسان و به او بگو که در فلان روز از دنیا می رود.» عرض کردم: فدایت شوم! مگر او از شیعیان شما نیست؟ فرمود: «آری، هرگاه شخصی از شیعیان ما از خدا پروا دارد و مراقبت کند و از گناهان بپرهیزد، در صورتی که چنین کند در درجات ما با ما خواهد بود.»

ابوبصیر می گوید: برگشتم. طولی نکشید که ابو حمزه، همان ساعت و همان روز از دنیا رفت.^۳

۱. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. طوسی، محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، ص ۱۷۰.

دو گونه پاسخ به یک پرسش

۱۱- داوود رقی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و گفتم: فدایت شوم! شمار طهارت چند تاست؟ فرمود: «آن چه را که خدا واجب کرده است یک مرتبه بود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی را بر آن افزود، بنابراین هر کس سه بار سه بار وضو بگیرد (آب بریزد و بشوید) نماز ندارد.»

در آن میان که من خدمت آن حضرت بودم، داوود بن زُربی آمد و گوشه‌ای از همان خانه نشست، او نیز دربارهٔ شمار طهارت (شستن) پرسید. به او فرمود: «سه مرتبه، سه مرتبه است!! هر کس کم‌تر از آن (بشوید) نماز ندارد!» اعضای بدنم به لرزه افتاد، نزدیک بود که شیطان - پناه به خدا از شر او - بر دلم وارد شود (زیرا سه بار شستن، روش وضوی اهل سنت بود!).

امام صادق علیه السلام به من که رنگم عوض شده بود، توجه کرده و فرمود: «ای داوود! آرام باش! این، جایگاهی است بین حق و کفر از یک طرف؛ و مرگ و نابودی از طرف دیگر!»

داوود می‌گوید: از خدمت امام علیه السلام بیرون شدیم. ابن زُربی کنار باغ ابو جعفر منصور (دوانقی) بود. دربارهٔ داوود بن زُربی نزد ابو جعفر منصور سعایت کرده بودند که او رافضی (شیعه) است، چون او نزد منصور رفت و آمد داشت. منصور گفته بود: من باید ببینم چگونه وضو می‌گیرد، اگر مثل جعفر بن محمد وضو گرفت، من وضو گرفتن او را می‌فهمم و برای من مسلم می‌شود که شیعه است و او را می‌کشم!

منصور جایی قرار گرفت. داوود جایی برای نماز آماده می‌شد که منصور را نمی‌دید. داوود بن زُربی وضوی شادابی گرفت. سه بار سه بار

آب ریخت، همان طوری که امام صادق علیه السلام فرموده بود!
 هنوز وضویش را تمام نکرده بود که ابو جعفر منصور دنبال او
 فرستاد و او را طلبید!

داوود می گوید: همین که وارد شدم به من خوش آمدگفت و افزود:
 ای داوود! درباره تو حرف های بیهوده می زدند، در حالی که تو آن طور
 نبودی. تا این که به وضو گرفتن تو اطلاع یافتیم و دیدم وضو گرفتن تو مثل
 وضوی رافضیان نیست. داوود می گوید: مرا در گشایش قرار داد و
 دستور داد صد هزار درهم به من دادند.

داوود رقی می گوید: من با داوود بن زربی بار دیگر خدمت امام
 صادق علیه السلام رسیدیم.

داوود بن زربی عرض کرد: فدایت شوم! شما در سرای دنیا خون ما را
 حفظ کردید، امیدواریم به خاطر محبت شما وارد بهشت گردیم! امام
 صادق علیه السلام فرمود: «خداوند آن کار را نسبت به تو و برادران مؤمن تو از
 جمیع مؤمنان انجام داده است».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «ای داوود بن زربی! برای داوود رقی
 سرگذشت خودت را بگو تا ترس او فروریزد!» او تمام ماجرا را برایم
 نقل کرد. سپس امام علیه السلام فرمود: «ای داوود بن زربی دو تا دوتا وضو بگیر
 (دوبار آب بریز و بشوی!) نه بیشتر، زیرا اگر بیشتر از آن کنی نماز
 نداری»^۱

۱۲- رفاعه بن موسی گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السلام نشسته
 بودم. ناگهان فرزندش امام کاظم علیه السلام به سوی ما آمد. من او را گرفتم و

روی زانویم نشاندم، سر او را بوسیدم و به سینه چسباندم. امام صادق علیه السلام فرمود: «رفاعه! بدان که او به زودی به دست آل عباس گرفتار می‌شود و از آن‌ها خلاص می‌شود، باز دوباره او را می‌گیرند سرانجام در دست آن‌ها هلاک می‌شود!»^۱

علم و فضایل امام صادق علیه السلام

معنای توحید

۱۳- شیخ مفید می‌نویسد: از جمله مطالبی که از آن حضرت درباره‌ی توحید و نفی تشبیه مانده است، سخن وی به هشام بن حکم است:

«به راستی خدای تعالی شبیه چیزی نیست و هیچ چیزی شبیه او نیست و هر آنچه در وهم آید برخلاف اوست.»^۲

درباره توبه

۱۴- درباره توبه و تشویق به آن، این سخن از حضرتش نقل شده است:

«تأخیر انداختن توبه خود فریبی است، مرتب امروز و فردا کردن، سرگردانی است، عذرتراشی در برابر خدا هلاکت است، اصرار بر گناه، گمان ایمنی از مکر خداست؛ در حالی که هیچ کس جز گروه ستمکاران، خود را از مکر خدا ایمن نمی‌بیند.»^۳

۱. اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۶۵.

۳. همان.

سخن طبرسی

۱۵- طبرسی می‌گوید: به اتفاق نظر، امام صادق علیه السلام داناترین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خود و مشهورترین و ارجمندترین و والا مقام‌ترین آن‌ها در نزد شیعه و غیر شیعه بود. از هیچ‌کسی به قدری که از آن حضرت در سایر علوم مطالبی نقل شده، نقل نکرده‌اند. اصحاب حدیث نام راویان موثق آن حضرت را با وجود اختلاف عقاید و دین، گرد آورده‌اند که به چهار هزار تن رسیده است.^۱

مفسران وحی الهی

۱۶- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:
«ما یبیم مترجمان (و مفسران) وحی الهی، ما یبیم خزانه داران علم خدا، ما یبیم حجت بالغه بر موجودات زیر آسمان و بالای زمین.»^۲

وارث پیامبران

۱۷- در روایت ابو حمزه ثمالی است که فرمود:
«الواح موسی علیه السلام نزد ما و عصای موسی نزد ماست و ما یبیم وارثان پیامبران.»^۳

هدایت حمیری

۱۸- سید حمیری می‌گوید: من مدتی قائل به غلو و معتقد به غیبت محمد بن حنفیه بودم، خداوند به وسیله امام صادق

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۷۷.

جعفر بن محمد علیه السلام بر من منت نهاد، مرا از آتش دوزخ رهانید و به راه راست هدایت کرد. من از آن حضرت راجع به آنچه در نظر من درست بود، پرسیدم. از جواب ایشان، دانستم که او حجت خدا بر خلق است و امامی است که خداوند طاعتش را واجب گردانیده است.

گفتم: یابن رسول الله! اخباری از پدران بزرگوارت علیهم السلام درباره غیبت و درستی آن برای ما نقل کرده‌اند، مرا در مورد شخصی که غایب می‌شود خبر دهید! فرمود: «غیبت در مورد ششمین فرزند من یعنی دوازدهمین فرد از امامان هدایت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق می‌افتد. نخستین آن‌ها علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و آخرین آن‌ها همان قائم حجت خدا در روی زمین و صاحب زمان است. به خدا سوگند، اگر او در غیبت به قدری بماند که نوح علیه السلام میان قوم خود ماند، از دنیا بیرون نرود مگر این که زمین را پر از عدل و داد کند، همان‌سان که پر از ظلم و جور شده باشد.»^۱

معنای توحید و عدل

۱۹- از امام صادق علیه السلام راجع به توحید و عدل پرسیدند. فرمود:
«توحید آن است که بر پروردگارت روا نداری آنچه را که بر خود روا می‌داری و عدل آن است که نسبت ندهی بر آفریدگارت آنچه را که تو را به خاطر آن سرزنش کنند!».
طبرسی می‌نویسد: این سخن امام صادق علیه السلام به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌گردد که فرمود: «توحید آن است که

خدا را در تصور نگنجانی و عدل آن است که او را تهمت
نزنی.»^۱

گواهی مالک بن انس

۲۰- مالک بن انس می‌گوید: چشمانم کسی را در فضیلت، دانش
و تقوا بالاتر از جعفر بن محمد علیه السلام ندیده است. وی هیچ‌گاه از این
سه خصلت بیرون نبود: یا روزه‌دار، یا نمازگزار و یا در حال ذکر
بود.^۲

سخن ابن شهر آشوب

۲۱- ابن شهر آشوب می‌نویسد: وی از بزرگان جهان و بزرگترین
پارسایانی بود که از پروردگارشان خشیت دارند و پر حدیث، خوش
محضر و پرفایده بود. هرگاه سخنی می‌گفت، توضیح می‌داد که: رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

او را امام صادق و پیشوای ناطق گویند، پیشی گیرنده بر بخشش‌ها،
آن‌که در بدی‌ها را بسته و در نیکی‌ها را گشاده است، نه عیب‌جو و نه
ناسزاگو و نه اهل داد و فریاد و طمع است، نه نیرنگ باز، نه سخن‌چین،
نه نکوهش‌گر. نه پرخور، شتابزده، افسرده و پرحرف و یاوه‌گو، نه
بیهوده‌گو، نه نفرین‌گر، نه اهل نیش زدن است و نه خُرده‌گیر و نه
ثروت‌اندوز.^۳

۱. همان، ص ۲۸۰.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. همان.

بخشنده گمنام

۲۲- ابو جعفر ختعمی گوید: امام صادق علیه السلام کیسه پولی را به من داد و فرمود: «این را به مردی از بنی هاشم بده! و به اونگو که من چیزی به تو دادم!» نزد وی رفتم و کیسه را دادم، گفت: خداوند او را جزای خیر دهد! همیشه در هر وقتی مبلغی را می فرستد و ما تا نوبت بعدی با آن زندگی می کنیم، ولی جعفر (امام صادق) با وجود مال فراوانی که در اختیار دارد در همی به ما نمی دهد!^۱

پس نمی گیریم

۲۳- در کتاب «الفنون» نقل شده است که مردی از حاجیان در مدینه خوابیده بود. پنداشت که همیان او را دزدیده اند. بیرون آمد، دید امام صادق علیه السلام نماز می گزارد، در حالی که او را نمی شناخت. به او چسبید و گفت: تو همیان مرا برداشته ای! فرمود: «چه قدر داخل آن بود؟» گفت: هزار دینار.

راوی می گوید: امام علیه السلام او را به سرای خودش برد و هزار دینار به او داد. بعد که او به منزلش برگشت، همیان خودش را یافت، خدمت امام صادق علیه السلام با همان مبلغ جهت عذرخواهی برگشت. امام علیه السلام از پذیرش آن خودداری کرد و فرمود: «چیزی که از دست من بیرون شد دوباره بر نمی گردد!» آن مرد پرسید: این شخص کیست؟ گفتند: جعفر صادق علیه السلام. گفت: ناگزیر چنین کاری، فقط از مثل او سر می زند!^۲

۱. همان، ص ۳۴۶.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۴۶.

خواب شب و خواب روز

۲۴- امام صادق علیه السلام غلام خود را دنبال کاری فرستاد، او دیر کرد. امام علیه السلام در پی او رفت و دید که خوابیده است، بالای سرش نشست، او را راحت گذاشت تا بیدار شد. چون بیدار شد، فرمود: «فلانی! به خدا سوگند که خواب شب، حق تو است، در حالی که روز تو شب شده! (و هنگام روز خوابیده‌ای). ما فقط هنگام روز حق (خدمت از تو را) داریم.»^۱

ویژگی‌های کار نیک

۲۵- هیاج بن بسطام گوید: جعفر بن محمد علیه السلام چنان بود که به دیگران بسیار اطعام می‌کرد و بارها می‌فرمود: «کار نیک تنها با سه ویژگی کامل می‌شود: زود انجام دادن، کوچک شمردن و پنهان داشتن.»^۲

سفارش‌های اخلاقی

۲۶- راوی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، در حالی که پسرش موسی بن جعفر علیه السلام در حضور وی بود و او را به وصیت‌هایی توصیه می‌کرد. آن مقداری که در حافظه‌ام مانده و از یادم نرفته، چنین است:

«فرزند عزیزم! وصیت مرا به خاطر بسپار! و سخن مرا حفظ کن! زیرا که اگر آن را در خاطر داشته باشی، خوشبخت زندگی می‌کنی»

۱. همان، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. همان.

و ستوده می‌میری. پسر! به راستی هر که به قسمت الهی قانع باشد خود را بی‌نیاز می‌بیند و هر که چشم به آن‌چه دست دیگران است داشته باشد تنگدست بمیرد و هر که به نصیب الهی راضی نشود خداوند را در قضای خود متهم کرده است و هر که لغزش خود را کوچک شمارد لغزش دیگران را بزرگ و هر که لغزش خود را بزرگ شمارد لغزش دیگران را کوچک شمارد.

پسر عزیزم! هر که پرده آبروی دیگران را بدرد، پرده ناموس خود را گشوده است و هر که شمشیر ستم به روی دیگران بکشد، خود با آن کشته شود و هر کس برای برادرش چاهی بکند، خود داخل آن بیفتد! و هر که در جرگه نادانان وارد شود، کوچک گردد و هر که با دانشمندان معاشرت کند، بزرگ گردد و هر که وارد جاهای بد شود، متهم گردد!

پسر! حق را بگو چه به نفع تو باشد یا به زیان تو. زنهار از سخن چینی که باعث کینه و دشمنی اشخاص می‌گردد. پسر! هرگاه جود و بخشش جستی به سراغ معادن آن برو! زیرا که جود و بخشش معدن‌هایی دارد و معدن‌ها را اصولی است و اصول، خود فروعی دارند و فروع پربارند و هیچ باری لذیذ و خوش نمی‌شود مگر به وسیله شاخه و هیچ شاخه‌ای سرپا نمی‌شود مگر به وسیله ریشه و هیچ ریشه‌ای پابرجا نمی‌ماند مگر وسیله معدن پاکیزه!

فرزند عزیزم اگر خواستی دیدن کنی، از نیکان دیدن کن، نه از بدان؛ زیرا که بدان، سنگ سختی هستند که آبی از آن‌ها درنیاید و درختی هستند که برگشان سبز نگردد و زمینی که گیاهی از آن

نروید. امام علی بن موسی علیه السلام فرمود: پدرم این وصیت را تا وقت مردن فرونگذاشت.»^۱

از من بپرسید

۲۷- صالح بن اسود گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
«از من بپرسید، پیش از این که از دست شما بروم! زیرا که پس از من کسی مانند من با شما سخن نمی گوید.»^۲

صادقان کیانند؟

۲۸- از آن حضرت نقل شده که فرمود:
«منظور از [صادقان در] آیه **«اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»**^۳ محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.»^۴

شادی مؤمن

۲۹- امام صادق علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام فرمود:
«هیچ مؤمنی نیست که دل گروهی را شاد کند، مگر این که خداوند از بابت همان شادی فرشته ای را بیافریند که خدا را عبادت کند و یکتا و بزرگ شمارد! و چون مؤمن در قبر خود قرار گیرد همان شادمانی به سراغ او بیاید و بگوید: آیا مرا می شناسی؟ می پرسد: تو کیستی؟ می گوید: منم همان شادمانی که بر دل

۱. اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. همان. طبعاً افراد عادی غیر از امامان معصوم علیهم السلام مصداق این سخن هستند.

۳. توبه، ۱۱۹: «ای کسانی که ایمان آورده اید) از خدا بترسید و با راستگویان

باشید!»

۴. اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۶۰.

فلانی وارد کردی، امروز انیس و همدم وحشت توام و حجت تو را به تو تلقین می‌دهم و تو را به سخن استوار پابرجا می‌سازم و در مشاهد قیامت، تو را شاهد و گواهم و در پیشگاه خدا از تو شفاعت می‌کنم و جایگاه تو را در بهشت به تو نشان می‌دهم.»^۱

دشمنی در امور دین، هرگز

۳۰- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«زنهار مبدا در امور دینی دشمنی کنید که دل را به خود مشغول می‌کند و نفاق را در پی دارد.»^۲

مراقب باش!

۳۱- زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» آورده که شقرانی گوید: مستمری من در زمان منصور سرآمده بود و من شفیع و معرفی نداشتم. هم‌چنان در خانه سرگردان ایستاده بودم. ناگهان جعفر بن محمد علیه السلام را دیدم که می‌آید. رفتم و حاجتم را به او گفتم، وارد خانه شد و بیرون آمد، دیدم ماهانه مرا از آستینش بیرون آورد و به من داد و فرمود:

«نیکی از هر کسی خوب است و البته از تو - به خاطر جایگاهت نسبت به ما اهل بیت - خوبتر است. زشتی از هر کسی زشت است و از تو - به دلیل جایگاهت نسبت به ما اهل بیت - زشتتر است.»

این سخن را امام صادق علیه السلام از آن جهت فرمود که شقرانی

۱. اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. اصفهانی، ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴.

می‌گساری می‌کرد.^۱

وصی پدر

۳۲- ابن صَبَّاح می‌گوید: جعفر صادق علیه السلام از بین برادرانش جانشین و وصی پدرش و پس از وی پیا دارنده امامت بود، برهمگان برتری یافت، پراوازه‌تر و برازنده‌تر از همه بود، مردم آن‌قدر از علوم وی نقل کرده‌اند که کاروان‌ها به محضرش می‌شتافتند و نام و آوازه‌اش در سایر شهرها پیچید. دانشمندان از هیچ یک از اهل بیت آن حضرت - آن‌قدر که از او نقل کرده‌اند - حدیث نقل نکرده‌اند! گروهی از بزرگان ائمت مانند یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، شعبه، ابویوب سجستانی و دیگران از او روایت کرده‌اند و ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) او را به امامت، وصی خود قرار داد. دیگران به ظاهر وصی او بودند، ولی امام باقر، فقط پسرش جعفر را با صراحت و به وضوح، وصی خود نمود.^۲

۱. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ص ۳۴۲.

۲. مالکی، الفصول المهمة، ص ۲۲۲.

۳ فصل

امام صادق علیه السلام و معاصران

یک - زید شهید

عمل به آیه قرآن

۱- سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: «چه باعث شد که شما (پیکر) زید را در آن جا نهادید؟» گفتم: سه خصوصیت: یکی از آن ها کمی افرادی که با ما همراهی کردند، ما تنها هشت نفر بودیم! خصوصیت دیگر این که می ترسیدیم صبح شود و راز ما فاش شود! اما سومین خصوصیت این که آن جا خوابگاه او بود که قبلاً آن جا می رفت! فرمود: «جایی که شما پیکر جناب زید را قرار دادید چه قدر فاصله تا فرات داشت؟» گفتم: به قدر پرتاب سنگی.

فرمود: «سبحان الله! مگر نمی توانستید آن را با آهنی سنگین کنید و داخل فرات بیندازید، که بهتر می بود؟» گفتم: فدایت شوم! نه به خدا سوگند، ما امکان آن را نداشتیم. فرمود: «روزی که بازید قیام کردید چه

وضعی داشتید؟» گفتیم: ما ایمان داشتیم، فرمود: «دشمن شما چه وضعی داشت؟» گفتیم: کافر بودند.

فرمود: «من در کتاب خدای عزوجل (قرآن) این آیه را می بینم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَتَّأَ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۗ﴾^۱

ولی شما نخست به آزاد کردن اسیران اقدام کردید! سبحان الله! یک ساعت هم نتوانستید به عدل و داد عمل کنید! [امام در جای دیگری می فرماید: خدا عمومیم را رحمت کند که نتوانست حتی ساعتی به دستور قرآن عمل کند! منظور امام این است که طبق آیه قرآن، باید با قدرت، کفار را بکشید و سپس هر که باقی ماند، محکم، در بند بکشید. بعد از آن، برخی از اسیران را با منت، و برخی را با گرفتن فدیة، آزاد کنید. ولی شما قبل از کشتن کفار، اسیران را آزاد کردید، در حالی که خداوند، آزاد کردن و منت نهادن را بعد از نشان دادن قدرت، نهاده است. چون پیش از نشان دادن قدرت، چنین کردید، آن‌ها از راهی دیگر بر شما تاختند].

عمومیم زید...

۲- عبدالله بن سیابه گوید: ما هفت نفر بودیم که به سوی مدینه

۱. محمد صلی الله علیه و آله، ۴: «و هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو شدید، گردن‌هایشان را بزنید تا از خون‌ریزی بسیار، دشمن را درهم بکوبید. در این هنگام اسیران را محکم ببندید. سپس یا منت گذارید (آن‌ها را آزاد کنید) و یا در برابر آزادی، از آن‌ها فدیة بگیریید تا جنگ، بارهای سنگین خود را بر زمین نهد.»

بیرون رفتیم. خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم، فرمود: «آیا از عمومیم زید خبری دارید؟» عرض کردیم: خروج کرده است یا عزم خروج دارد. فرمود: «اگر خبری به شما رسید، مرا خبردار کنید!» چند روزی ماندیم، فرستادهٔ بسام صیرفی نامه‌ای آورد (به این عبارت: «باری زید بن علی روز چهارشنبه اول ماه صفر خروج کرد و روز چهارشنبه و پنجشنبه ماند، روز جمعه کشته شد و فلانی و فلانی نیز با او کشته شدند.

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم و آن نامه را به ایشان دادیم. آن را خواند و گریست. سپس فرمود: «اِنَّ الله و اَنَا الیه راجعون». عمومیم زید را به حساب خدا می‌گذارم. به راستی که او بهترین عمو بود! عمومیم مردی برای دنیا و آخرت ما بود که درگذشت، به خدا که عمومیم شهید است همچون شهیدانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی، حسن و حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند.»^۱

حسین بن زید

۳- عبدالرحمن بن سیاه گوید: حسین بن زید، ذوالعبرة^۲ کنیه‌اش ابو عبدالله و مادرش امّ ولد بود که در آخر عمر نابینا شد. دخترش را به همسری مهدی محمد بن منصور عباسی درآورد، در سال ۱۳۵ هجری و به قولی سال ۱۴۰ هجری از دنیا رفت. ابونصر بخاری این قول را درست می‌داند.

وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. پدرش در خردسالی او کشته

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. او را «ذوالعبرة» نامیدند، چون در عبادت بسیار می‌گریست.

شد. جعفر بن محمد علیه السلام او را بزرگ کرد و فرزندان از خود به جا گذاشت؛ در میان فرزندانش بعضی فرزندان شدند، سه پسر داشت: یحیی که دارای خانواده بود، حسین که اهل جنگ نبود و علی.

اطاعتش واجب است یا نه؟

۴- ابو خالد قَمَاط گوید: مردی از زیدیه در ایام (قیام) زید به من گفت: چرا با زید خروج نکردی؟ گفتم: اگر کسی روی زمین واجب اطاعه باشد و کسی پیش از او خروج کند، در هلاکت است. اما اگر کسی در زمین واجب اطاعه نباشد، خروج کننده و نکننده عذر دارند. بنابراین بر من ایرادی نیست.

فوری خدمت امام صادق علیه السلام رفتم. سخن مرد زیدی و پاسخ خودم را گزارش کردم. او که تکیه داده بود، نشست. سپس فرمود: «تو راه او را از مقابل و پشت سر، از راست و چپ و بالاسر و زیر پایش بسته‌ای، به علاوه راه بیرون شدنی برای او نگذاشتی.»^۱

جعفر علیه السلام امام ماست...

۵- عمار ساباطی می‌گوید: سلیمان بن خالد با زید بن علی خروج کرد، ما در طرفی ایستاده بودیم و زید در طرفی دیگر که شخصی به او گفت: چه می‌گویی درباره‌ی زید، آیا او بهتر است یا جعفر علیه السلام؟ گفتم: به خدا سوگند یک روز جعفر بهتر است از تمام روزهای عمر زید!

سلیمان مرکبش را حرکت داد و نزد زید آمد و داستان را برای او نقل کرد. جانب او رفتم و به زید رسیدم، در حالی که می‌گفت: جعفر علیه السلام

در حلال و حرام، امام ماست.^۱

گفتگوی مؤمن الطاق با زید شهید

۶- ابو مالک احمسی گوید: زید بن علی علیه السلام به صاحب طاق (مؤمن طاق) گفت: تو گمان می‌بری که در بین آل محمد صلی الله علیه و آله امامی مشخص وجود دارد که اطاعتش واجب باشد؟ گفت: آری، پدرت یکی از آنها بود.

زید گفت: وای بر تو! پس چه چیز او را مانع می‌شد که بگوید: به خدا سوگند که وی همواره غذای گرم را می‌آورد و مرا روی زانویش می‌نشانند، لقمه قابل جویدنی را بر می‌داشت و آن را سرد می‌کرد، سپس آن را به دهان من می‌نهاد! این دروغ و بهتان است که او بر من از گرمی غذا دلسوزی می‌کرد، ولی از گرمای آتش دوزخ دلسوزی نمی‌کرد تا به من بگوید: پسرم! وقتی که من از دنیا رفتم، به حرف برادرت محمد باقر گوش بده و اطاعت کن، چرا که او حجت خداست بر تو! و مرا نمی‌گذاشت که به مرگ جاهلیت بمیرم!

مؤمن طاق گفت: پدرت نخواسته است به تو بگوید تا مبادا تو پذیرایی و از طرف خدا عذاب بر تو قطعی شود و او را شفاعتی برای تو نباشد، از این رو تو را به امید مشیت خدا وا گذاشت!

سپس پرسید: آیا تو بالاتری یا انبیاء؟ زید فرمود: انبیاء. گفت: یعقوب به یوسف علیه السلام می‌فرمود: خواب خود را برای برادرانت نقل

۱. همان، ص ۳۰۸.

۲. مؤمن الطاق، از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام بود. درباره او در همین کتاب، فصل اصحاب امام صادق علیه السلام توضیحاتی خواهد آمد.

مکن! که مبادا در باره‌ی تو مکر و حيله‌ای بکار برند! چرا او به ایشان خبر نداد تا او را دچار کید و مکر سازند، بلکه از ایشان پنهان داشت. هم چنین پدر شما از تو کتمان کرد، چون نسبت به محمد [امام باقر علیه السلام] می‌ترسید که اگر شما را به جایگاهی آگاه سازد که او در قلب وی دارد و او را به آن چه را خدا ویزه او گردانیده است خبر دهد، او را گرفتار کید و مکر کنید، همان‌گونه که یعقوب نسبت به یوسف، از برادرانش بی‌مناک بود!

این گفته مؤمن طاق به اطلاع امام صادق علیه السلام رسید، فرمود: «به خدا که از چیزی جز آن نترسید!»

زید بن علی علیه السلام گفت: هیچ امامی از ما نیست که پرده را بر خود افکند، بلکه امام آن است که شمشیر خود را بر آورد! ابوبکر حضرمی گفت: یا ابا الحسن! بفرمایید: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام امام بود، در حالی که پرده بر خود افکنده (و خانه نشین) بود یا امام نبود تا خروج می‌کرد و شمشیر می‌کشید؟ زید جواب او را نداد. دوباره و سه باره همه این حرف‌ها را تکرار کرد، ولی هیچ جوابی به او نداد.

ابوبکر گفت: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام امام بود، پس از وی نیز جایز است که امامی باشد و پرده بر خود افکنده باشد، پس در این زمینه خبری به تو نرسیده است!^۱

آیین استوار

۷- داوود رقی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود:

«چرا دیر نزد ما آمدی؟» عرض کردم: گرفتاریی که در کوفه برایم پیش آمد! فدایت شوم! همان باعث شد که دیر بیایم!

فرمود: «ای داوود! آن جا چه دیدی؟» عرض کردم: عمویت زید را سوار بر اسب دم کلفت، در حالی دیدم که قرآنی به گردن آویخته بود و فقهای کوفه اطراف او را گرفته بودند و می گفت: مردم کوفه! من نشانه ای بین شما و بین خدای تعالی هستم، آن چه از ناسخ و منسوخ در کتاب خداست می دانم!

امام صادق علیه السلام پس از شنیدن سخنان من، فرمود: «یا سماعة بن مهران! آن صحیفه را بیاور!»

او صحیفه سفیدی را آورد و آن را به من داد. فرمود: «این را بخوان! این است آنچه از طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما اهل بیت داده اند که نسل به نسل، به ما به ارث رسیده است.» دیدم در آن دو سطر است: سطر اول، لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ سطر دوم: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^۱ علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و خلف ایشان حجت خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

سپس فرمود: «داوود! آیا می دانی این صحیفه کجا و چه وقت نوشته

۱. توبه، ۳۶: «تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید دوازده ماه است از این دوازده ماه چهار ماه ماههای حرام است، این آیین استوار است.»

شده است؟» گفتم: یابن رسول الله! خدا، رسول خدا و شما بهتر می دانید! فرمود: «دو هزار سال قبل از این که آدم خلق شود! بنابراین زید چرا سرگردان است؟! او را کجا می برند؟! به راستی که دشمن ترین و حسودترین مردم به ما، نزدیکتر و نزدیکترین فرد به ماست!»^۱

نگرانم...

۸- حسن بن راشد گوید: از زید بن علی علیه السلام خدمت امام صادق علیه السلام یاد کردم و بر او خُرده گرفتم. فرمود: «این کار رانکن! خداوند عمومیم زید را بیامرزد! او نزد پدرم آمد و گفت: من می خواهم بر این طاغوت خروج کنم! پدرم فرمود: این کار رانکن! من نگرانم که کشته شوی و در پشت کوفه به دار آویخته شوی! ای زید! مگر نمی دانی که کسی از فرزندان فاطمه علیه السلام پیش از سفیانی بر یکی از شاهان خروج نمی کند مگر این که کشته شود.»

سپس به من فرمود: «ای حسن! بدان که فاطمه علیه السلام پا کدامن بود؛ خداوند فرزندان او را بر آتش دوزخ حرام کرد و درباره ایشان آیه نازل شد: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾^۲ به یقین آن که به خود ستم کرده، کسی است که امام را نشناسد؛ مقتصد آن است که عارف به حق

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۳.

۲. فاطر، ۳۲: «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم، از میان آن ها عده ای به خویشتن ستم کردند، گروهی راه میانه را در پیش گرفتند و گروهی به فرمان خدا در نیکی ها بر دیگران پیشی گرفتند. و این فضیلت بزرگی است.»

امام باشد و سابق بالخیرات، خود امام است.»

سپس فرمود: «ای حسن! از ما اهل بیت کسی از دنیا بیرون نمی رود مگر این که برای هر صاحب فضیلتی برتری و فضیلتش را اقرار کند.»^۱

گزارش ابن اثیر

۹- ابن اثیر در ضمن رخدادهای سال ۱۲۲ می نویسد: در این سال، زید بن علی بن حسین علیه السلام کشته شد. آنگاه علت اقامت او را در کوفه و بیعت وی را در آن جا نقل کرده و می گوید:

زید، به اصحاب خود فرمان داد که برای خروج آماده شوند و از کسانی که قصد وفاداری داشتند بیعت گرفت. در حال آماده شدن بود که سلیمان بن سراقه بارتقی نزد یوسف بن عمر [والی] رفت و ماجرای زید را به اطلاع او رساند. یوسف در پی زید فرستاد، او را نیافتند. زید بیمناک شد که مبادا دستگیر شود. لذا پیش از موعد مقرر که بین خود و اهل کوفه تعیین کرده بود، عجله کرد...

ابن اثیر پس از نقل تمام گفته های طبری در آخر آورده است: زید شب اول ماه صفر اصحاب خود را و عده ملاقات داد و خبر به یوسف بن عمر رسید. به حکم فرمانی فرستاد تا مردم کوفه را در مسجد اعظم گرد آورد و در آن جا محدود و محاصره کند! حکم آن ها را در مسجد گرد آورد؛ در پی زید به سرای معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری رفتند، ولی او شبانه از آن جا بیرون رفته بود، آن جا را آتش زدند! و فریاد می زدند: «منصور، بمیران»^۲ تا صبح طلوع کرد. همین که

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۵.

۲. «یا منصور، اُمیت»، شعار کسانی بود که در برابر حکومت قیام می کردند.

صبح شد، زید، قاسم تبعی را و پس از او حضرمی و دیگر اصحابش را فرستاد. همان شعار (منصور! بمیران!) خودشان را می دادند. چون به صحرای عبدالقیس رسیدند، جعفر بن عباس کندی آن‌ها را دید. آن‌ها به وی و بر اصحابش حمله کردند. هر که با قاسم تبعی بود کشته شد. قاسم را که مجروح بود گرفتند و نزد حکم بردند، او گردنش را زد. این دو نفر نخستین کسانی بودند که از اصحاب زید کشته شدند، حکم دروازه‌های بازار و درهای مسجد را به روی مردم بست.^۱

دو - محمد بن عبدالله بن حسن^۲

پاسخ درست

۱ - علی صائغ گوید: محمد بن عبدالله بن حسن امام صادق علیه السلام را ملاقات کرد و او را به منزل خود دعوت نمود. امام علیه السلام از رفتن با وی خودداری کرد، و اسماعیل (پسر بزرگش) را با او فرستاد و به اسماعیل اشاره کرد که حرفی نزند، دست خود را روی دهانش گذاشت و دستور به خودداری داد. همین که امام صادق علیه السلام به منزلش رسید، محمد قاصدی را نزد او فرستاد و درخواست آمدن او را کرد، امام علیه السلام خودداری کرد. قاصد نزد محمد برگشت و نیامدن امام ششم را به اطلاع رساند. محمد خندید، سپس گفت: چیزی مانع از آمدن او نشد مگر این که در صحف نگاه کند.

راوی می گوید: پسر بزرگ امام، یعنی اسماعیل از خانه محمد

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۲. یکی از نوادگان امام مجتبی علیه السلام که بر حکومت وقت شورید.

برگشت، و سخنان او را برای امام صادق علیه السلام نقل کرد. امام علیه السلام قاصدی را از جانب خود نزد وی فرستاد و به وی گفت: «اسماعیل آن چه را که از جانب تو بود به من خبر داد و راست گفتی؛ من به صحیفه های نخستین؛ صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام نگاه می کردم، تو از خود و پدرت بپرس: آیا این صُحُف در نزد شما یافت می شود؟» (کنایه از این که با این حال، چرا ادعا داری!)»

راوی می گوید: همین که قاصد پیام امام را رساند، وی ساکت ماند و جوابی نداد. قاصد سکوت وی را به آن حضرت ابلاغ کرد، امام صادق علیه السلام فرمود: «چون جهت پاسخ درست باشد، سخن کم است.»^۱

دیروز... و امروز...

۲- علی بن سعد گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. جمعی از اصحاب ما نیز نزد آن حضرت بودند. معلی بن خنیس عرض کرد: فدایت شوم! از دست حسن بن حسن چه کشیدی! طیار پس از او عرض کرد: فدایت شوم! در آن بین که من در یکی از کوچه ها راه می رفتم، ناگهان محمد بن عبدالله بن حسن را دیدم سوار بر الاغی که مردمانی از زبیدیه اطراف او را گرفته بودند، رو به من کرد و گفت: ای مرد! جلو بیا! جلو بیا! زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر که نماز ما را می خواند و رو به قبله ما دارد و گوشت دستگش ما را می خورد، او مسلمان است؛ و پیمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارد؛ هر که بخواهد بپا خیزد و هر که بخواهد بنشیند.» من به او گفتم: از خدا بترس! این ها که اطراف تو را

گرفته‌اند، فریبت ندهند!

امام صادق علیه السلام با شنیدن سخن طیار فرمود: «چیز دیگری به او نگفتی؟» گفت: نه. فرمود: «چرا نگفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی آن را فرمود که مسلمانان مقرون به طاعت او بودند، ولی همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت و اختلاف افتاد، آن رشته گسسته شد.»

محمد بن عبدالله بن علی با شنیدن سخن امام علیه السلام گفت: تعجب از عبدالله بن حسن است که مسخره می‌کند و می‌گوید: این در جفر شماست که ادعا دارید! امام صادق علیه السلام از شنیدن این سخن خشمگین شد و فرمود: «عجب از عبدالله بن حسن است که می‌گوید: در بین ما امام راستینی وجود ندارد؛ نه او امام است و نه پدرش؛ حتی معتقد است که علی بن ابی طالب علیه السلام نیز امام نبوده است و آن را رد می‌کند. و اما این که گفته که در جفر است، به راستی آن (جفر) پوست گاو ذبح شده‌ای است هم چون کیف چرمی، که داخل آن کتاب‌ها و علم تمام نیازمندی‌های مردم تا روز قیامت از حلال و حرام به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خطّ علی علیه السلام به دست خود آن حضرت است. و در آن است مصحف فاطمه علیه السلام که هیچ‌آیه‌ای از قرآن در آن نیست؛ و نزد ماست انگشتری و زره، شمشیر و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخلاف میل پندارگرایان جفر نزد من است.^۱

به راست و چپ نروند!

۳- سلیمان بن هارون عجللی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتیم: یابن رسول الله، عجلیه معتقدند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد عبدالله بن

حسن است. فرمود: «به خدا سوگند که نه او دیده و نه پدرش که او را به دنیا آورده است؛ مگر این که نزد علی بن حسین علیهما السلام دیده باشد. به راستی که صاحب این امر محفوظ است و آن هم برای وی حفظ شده است، بنابراین به راست و چپ نروند که این مطلب روشن است. به خدا اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا این امر را از جایی تغییر دهند که خدا قرار داده است نخواهند توانست.»^۱

این همان حسد است

۴- محمد بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «نماز خواندم و بیرون آمدم، نزدیک در که رسیدم، غلامی از بنی الحسن به استقبال من آمد و گفت: یا ابا عبدالله! چگونه شب کردید؟ گفتم: «هر که تقوای الهی داشته باشد به خوبی می گذراند». غلام گفت: من اندکی پیش، از نزد بنی حسن در آمدم، شنیدم می گفتند: شیعیان شما در کوفه معتقدند که شما پیامبرید و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد شماست! گفتم: «ابو فلان! تو با امر مهمی مرا استقبال کردی!» غلام گفت: آیا درست انجام دادم (انجام وظیفه کردم؟) گفتم: «آری». گفت: آن خواسته شما بود؟ گفتم: «آیا همان طوری که پیام آن‌ها را به من رساندی، پیام مرا به ایشان می رسانی؟»

گفت: آری. گفتم: «به خدا سوگند! و حق آن سه بنده خدا، قبول کردی که قول من یا فعل مرا تأکید کنی!» گفت: آری. امام فرمود: گفتم: «مقصود من این است که به بنی حسن بگویی با مردم کوفه چه می کنید! بعضی از آن‌ها راست می گویند و بعضی دروغ! اینک حرف من در نزد

شما این است که من معتقدم سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرچم او و زره او نزد من است و پدرم آن را پوشید، بر او راست آمد! بنی حسن بیایند مثل گفته مرا بگویند.»

راوی می گوید: سپس رو به من کرد و فرمود: «به راستی که این همان حسد است. به خدا سوگند که بنی هاشم احسان می کردند، حج می رفتند ولی صله‌ی رحم نمی کردند، تا پدرم آن‌ها را آموخت و علم را برای ایشان شکافت.»^۱

فقط پنج نفر نام ببر

۵- علی بن جعفر می گوید: معتب یاد دیگری برای من نقل کرده که عبدالله بن حسن به امام صادق علیه السلام پیغام داد که ابو محمد می گوید: من از تو شجاع تر و بخشنده تر و داناتر!

امام علیه السلام به فرستاده عبدالله بن حسن گفت: «اما شجاعت! به خدا که موردی برای تو پیش نیامده است که ترسو بودنت از شجاع بودنت شناخته شود! اما سخاوت آن است که مالی را از راه صحیح خود بگیرند و در راه درست قرار دهند! و اما علم و دانایی، پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هزار برده را آزاد کرد، تو پنج تن از آن‌ها (برده‌هایی که آزاد کرده باشی) را برای ما نام ببر! در آن صورت تو عالمی! نزد او برگرد و به او اعلام کن!»

فرستاده عبدالله نزد وی برگشت و ماجرا را گفت. سپس نزد امام آمد و جواب عبدالله را چنین رساند: عبدالله می گوید: تو مردی هستی

دارای کتاب‌ها؟ امام علیه السلام فرمود: «به او بگو: آری به خدا سوگند! صحف ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام را از پدرانم به ارث برده‌ام!»^۱

امامت، در کدام نسل؟

۶- شیخ صدوق از ربیع بن عبدالله نقل کرده که می‌گوید: بین من و عبدالله بن حسن درباره‌ی امامت گفتگویی شد. عبدالله بن حسن گفت: امامت در فرزندان حسن و حسین علیهم السلام است. من گفتم: چنین نیست؛ تا روز قیامت تنها در فرزندان حسین علیه السلام است نه حسن علیه السلام. گفت: چگونه در فرزندان حسین علیه السلام است، نه فرزندان حسن علیه السلام در صورتی که هر دو سرور جوانان بهشت‌اند و در فضیلت برابرند، علاوه بر این که حسن علیه السلام فضیلت بزرگسالی را دارد و لازم است که امامت بین فرزندان برادر بزرگتر باشد!

گفتم: موسی و هارون علیهم السلام هر دو پیامبر مرسل بودند و موسی علیه السلام برتر از هارون علیه السلام بود، ولی خدای متعال نبوت و خلافت را در فرزندان هارون قرار داد، نه موسی. همین‌گونه خداوند امامت را در فرزندان حسین علیه السلام قرار داده است نه حسن علیه السلام تا به طور کامل، سنت‌ها از امت‌های پیشین در این امت جاری شود. هر جوابی که درباره‌ی موسی و هارون علیهم السلام بگویی همان جواب من است در امر حسن و حسین علیهم السلام! عبدالله در ماند. من خدمت امام صادق علیه السلام رفتم. همین‌که مرادید، فرمود: «احسنت یا ربیع! در مورد آن‌چه به عبدالله بن حسن گفتم! خدا تو را ثابت قدم بدارد!»^۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۴.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۶۳.

او را می‌کشند

۷- بجاد عابد می‌گوید: جعفر بن محمد علیه السلام چنان بود که هرگاه محمد بن عبدالله بن حسن را می‌دیداشک در چشمانش حلقه می‌زد. سپس می‌گفت: «به جان خودم، مردم درباره‌اش چیزهایی می‌گویند، ولی او کشته می‌شود، نام او در کتاب علی علیه السلام از خلفای این امت نیامده است.»^۱

سه - منصور دوانیقی

به دیگری نگویی

۱- علی بن میسر می‌گوید: چون امام صادق علیه السلام نزد ابو جعفر (منصور) رفت، ابو جعفر غلام خود را دستور داد و گفت: همین که جعفر بر من وارد شد، گردن او را بزن!
چون ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) وارد شد، نگاهی به منصور کرد و چیزی را با خود به آرامی گفت که کسی نفهمید چه گفت! سپس آشکارا اظهار داشت: «ای خدایی که همه خلق خود را کفایت می‌کند و کسی او را کفایت نمی‌کند! مرا از شر عبدالله بن علی کفایت فرما!».
ابو جعفر (منصور) چنان شد که غلام خود را نمی‌دید و غلام او نیز او را!

ابو جعفر (منصور) گفت: یا جعفر بن محمد! تو را در این هوای گرم به زحمت انداختم، برگردید! امام صادق علیه السلام از نزد او بیرون آمد. ابو جعفر (منصور) به غلام خود گفت: چرا فرمان مرا نبردی؟ گفت:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۰ - ۱۷۳.

دلیلی نداشت؛ به خدا چیزی آمد و بین من و او فاصله شد که من او را ندیدم! ابو جعفر (منصور) پس از شنیدن سخن او گفت: به خدا اگر این ماجرا را برای کسی نقل کنی تو را خواهم کشت!^۱

منم پسر ابراهیم!

۲- کلینی از مفضل بن عمر آورده که می گوید: ابو جعفر منصور به حسن بن زید (که کارگزار او بر حرمین مکه و مدینه بود) پیام داد: خانه جعفر بن محمد را آتش بزن! او هم خانه ابی عبدالله علیه السلام را آتش زد! آتش تمام خانه و دالان را فرا گرفت. ابو عبدالله علیه السلام بیرون آمد، آتش را با پا می زد و داخل آن راه می رفت و می گفت: «منم ریشه های زمین، منم پسر ابراهیم خلیل الله علیه السلام». ^۲

فرجام سخن چینی ناروا

۳- صفوان جمال گوید: امام صادق علیه السلام را بار دوم به کوفه بردم، در حالی که ابو جعفر منصور آن جا بود. همین که ابو جعفر نزدیک «هاشمیه» رسید، پایش را از رکاب در آورد. سپس فرود آمد و استر شهبها را خواست و جامه های سفید و کلاه گرد سفید پوشید. آن گاه که امام صادق بر خلیفه وارد شد، ابو جعفر (منصور) گفت: شبیه پیامبران شده اید!

امام صادق علیه السلام فرمود: «کجا ممکن است مرا از فرزندان انبیاء دور کنید؟» گفت: من تصمیم گرفتم کسی را به مدینه بفرستم تا درختان

۱. صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۴۹۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

خرمای آن (مدینه) را ببرد و فرزندان آن را اسیر کنند! فرمود: «یا امیرالمؤمنین! چرا چنان کاری کنید!»^۱

منصور گفت: به من اطلاع دادند که غلام (صحابی) شما معلی بن خنیس مردم را به (امامت) شما فرامی خواند و اموال را برای شما جمع می کند!

امام علیه السلام فرمود: «به خدا که چنان نیست». منصور گفت: من از تو قبول نمی کنم مگر سوگندی مبنی بر طلاق دادن زن و آزاد کردن بردگان و قربانی و پیاده رفتن به حج یاد کنی!

امام علیه السلام فرمود: «آیا به چیزهایی غیر از دستورات خدا، مرا فرمان می دهید که سوگند یاد کنم؟ به راستی هر که به خدا راضی نشود هیچ رابطه ای با خدا ندارد!». منصور گفت: در برابر من اظهار فقاهت می کنی؟ فرمود: «چگونه مرا دور از فقاهت می دانید، در حالی که من فرزند رسول خدایم؟!»

منصور گفت: من تو را با کسانی که از تو خبرچینی کرده اند جمع می کنم! فرمود: «چنان کن!». مردی که سخن چینی کرده بود، آمد.

امام علیه السلام فرمود: «ای مرد! چه می گویی؟ عرض کرد: آری به خدایی که

۱. لقب امیرالمؤمنین لقب اختصاصی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، به گونه ای که حضرت امام صادق علیه السلام خود به شیعیان اجازه نمی داد که حضرتش را به این لقب بخوانند. اما وقتی امام صادق علیه السلام این لقب را به منصور می دهد، شدت تقیه را نشان می دهد که امام گرفتار آن است. بعلاوه آن جا که امام صادق علیه السلام چنین عنوانی برای خود اجازه نمی دهد، معنای آسمانی الهی آن را در نظر دارد که خداوند به هیچ کس جز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نداده است. ولی آنجا که برای خلیفه به کار می برد، معنای زمینی آن است که خلفا این تعبیر الهی را به حد «حاکم بر مردم» تنزل دادند.

جز او خدایی نیست، او که دانای غیب و شهود است، بخشنده و مهربان است، البته که چنان کردی! امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! خدا را می‌ستانی در حالی که از عذاب شدن شرم نمی‌کنی! بلکه بگو: از حول و قوه الهی به دور باشم و به حول و قوه خودم پناه برم!» آن مرد به همان ترتیب سوگند یاد کرد. هنوز حرفش تمام نشده بود که افتاد و مُرد! ابو جعفر (منصور) گفت: هرگز پس از این حرف کسی را دربارهٔ شما باور نخواهم کرد! آن‌گاه هدیهٔ نیکویی به امام داد، ولی امام پس داد.^۱

شکایت و آرزو

۴- کثی از عنبسه بن مصعب نقل کرده که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «از تنهایی‌ام به درگاه خدا و از اضطرابم از دست مردم مدینه شکوه دارم، کاش این طاغوت (دوانقی) مرا اجازه می‌داد تا سرابی می‌ساختم و ساکن آن‌جا می‌شدم، شما را هم با خود ساکن می‌کردم و به او تعهد می‌کردم که هرگز از ناحیهٔ ما آسیبی به او نرسد!»^۲

پیوند با خویشان

۵- محمد بن ابراهیم می‌گوید: ابو جعفر منصور کسی را دنبال امام صادق علیه السلام فرستاد و دستور داد فرشی بگسترند. آن‌گاه در کنار خودش فرشی انداختند. امام را روی فرش نشانند. سپس گفت: محمد را بیاورید! مهدی را نزد من بیاورید! چند بار این را گفتم، در جواب گفتند: یا

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۴.

۲. کثی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱۰.

امیرالمؤمنین [!] الساعه می آید! - چیزی باعث تأخیر او (مهدی) نمی شد، مگر برای این که او خود را بخور می داد! - طولی نکشید که آمد و بوی بخور پیشاپیش رسید. منصور رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: یا ابا عبدالله! حدیثی درباره صله رحم برایم بگو تا هم من آن را یاد کنم و هم مهدی بشنود! امام علیه السلام فرمود: «آری، پدرم از پدرش از جدش از قول علی علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مردی صله رحم کند در حالی که از عمرش سه سال مانده باشد، خدای عزوجل آن را سی سال می کند. و چون قطع رحم کند در حالی که سی سال از عمرش مانده باشد، خداوند آن را سه سال می گرداند! سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱

منصور گفت: این حدیث خوب است ولی منظور من آن نبود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، پدرم، از پدرش، از جدش، از قول علی علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صله ی رحم سرزمین را آباد و عمرها را افزون می کند، هر چند که اهل آن از نیکان نباشند.» منصور گفت: این حدیث خوبی است ولی قصد من این نبود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، پدرم از پدرش، از جدش به نقل از علی علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «صله رحم (در قیامت) حساب را آسان و از مرگ بد جلوگیری می کند» منصور گفت: آری، منظور من این بود.^۲

۱. رعد، ۳۹: «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند و اموری را ثبت می نماید

و کتاب اصلی نزد اوست.»

۲. شیخ طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۹۰ - ۹۴.

در زمان خود

۶- آورده اند که: منصور (دوانقی) به امام صادق علیه السلام گفت: ابو مسلم از شما درخواست کرده است که تربت (قبر) علی علیه السلام را ظاهر کنید. من مترصدم که شما می دانید یا نه! امام علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام آمده است که آن، در روزگار عبدالله بن جعفر هاشمی ظاهر خواهد شد!»

منصور از شنیدن سخن امام علیه السلام خرسند شد، بعدها آن حضرت تربت (قبر) مقدس را آشکار کرد. زمانی که منصور که در «رضافه» بود، به او خبر دادند. گفت: به حق، او صادق (راستگو) است. بنابراین پس از این ان شاء الله مؤمن باید آن را زیارت کند! از این رو آن حضرت لقب صادق گرفت.^۱

وصف نماز راستین

۷- مجلسی از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی آورده که گوید: در حدیث آمده است که ابو جعفر منصور در روز جمعه - در حالی که به دست صادق جعفر بن محمد علیه السلام تکیه داده بود - بیرون آمد. شخصی به نام رزام آزاد شده خالد بن عبدالله گفت: این کیست که امیر المؤمنین [!] با وجود عظمتی که دارد، به دست او تکیه می دهد؟ گفتند: او ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است. گفت: به خدا که من نمی دانم دوست

۱. احمسی، مناقب، ص ۳۴۴. باید دانست که نام گذاری حضرتش به لقب صادق، ده ها سال پیش از آن به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شده بود. نویسنده این منبع که شیعه نیست، مطلب صحیحی را که نقل کرده، به نام گذاری غلط که خودش نظر دارد، ارتباط داده که مورد قبول نیست.

داشتم که صورت ابو جعفر (منصور) کفش جعفر علیه السلام بود. سپس از جا بلند شد و رفت، در مقابل منصور ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! [!]
سؤالی دارم! منصور گفت: از این (آقا) بپرس! رزام رو به جعفر بن محمد علیه السلام کرد و گفت: از نماز و حدود آن مرا خیر ده! امام صادق علیه السلام فرمود:

«نماز چهار هزار حدّ دارد که تو نمی توانی همه آن ها را دریابی!»
رزام گفت: آن مقدار را که ترکش روا نیست و نماز بدون آن ها تمام نمی شود بفرمایید! امام صادق علیه السلام فرمود: «نماز تمام نمی شود مگر برای کسی که وضو و طهارت کامل داشته باشد، بدون کم ترین مفسده و انحرافی، (به قبله) توجّه داشته باشد، آرام بایستد، خاشع باشد و در جای خود استوار، چنان که بین حالت ناامیدی و امید، و صبر و بی تابی بوده باشد که گویی وعده الهی به سود او تحقق یافته و تهدید به عذابش در معرض تحقّق یافتن است، هدفش را در برابر خود به تصویر کشیده و خون قلب را در راه خدا مبذول داشته است و بدون هیچ انحرافی رو به درگاه او دارد، خویشتن را در پیشگاه خدا خوار و زبون می بیند، دلبستگی های دیگر را ببرد، به چشم کسی بنگرد که مقصدی دارد و به سوی آن مقصد حرکت کرده و از او کمک خواسته و درخواست بخشش و کرم دارد!

هرگاه چنین نمازی بجا آوردی، آن نمازی خواهد بود که مأمور به انجام آن بوده ای و آن نمازی خواهد بود که از گناهان زشت و ناپسند باز می دارد!»

منصور با شنیدن سخنان امام علیه السلام گفت: یا ابا عبدالله! همواره از دریای علم شما جرعه نوشیم و گام به گام به تونزدیک می شویم، کور را

بینا می‌کنی و به نور تو تاریکی‌ها رخت برمی‌بندد، پس ما در انوار قدسی تو غوطه‌ور و در امواج خروشان دریای علم تو شناوریم.^۱

چهار - ابوحنیفه

قفل بر دل

۱- کراجکی می‌نویسد: نقل کرده‌اند که ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام غذایی خورد. امام صادق علیه السلام چون دست از غذا خوردن کشید، گفت: «سپاس خدا را، خدایا این از تو و از رسول تو است.» ابوحنیفه گفت: یا اباعبدالله! با خدا شریک قرار دادی؟ امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! خداوند متعال، خود در کتاب خویش می‌فرماید:^۲

﴿وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳

و در جای دیگر می‌گوید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾^۴.

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۸۶.

۲. نکته مهم در مورد دو آیه‌ای که امام صادق علیه السلام خوانده، آن است که در این آیه فعل مفرد برای دو فاعل (خدا و رسول) به کار رفته است، به این معنا که خداوند، کار رسول خود را کار خود دانسته و این بدان معنا نیست که رسول، شریک خدا باشد، بلکه بنده برگزیده خداوند است که فعل او فعل خداست.

۳. توبه، ۷۴: «آن‌ها در حقیقت انتقام نعمت‌هایی را می‌گرفتند که خداوند به کرم خود و رسولش تا سرحد استغناء به آن‌ها داده بودند.»

۴. توبه، ۵۹: «ولی اگر آن‌ها به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آن‌ها گذارده،

ابوحنیفه گفت: به خدا که گویی هرگز تا کنون من این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده بودم و نشنیده بودم. امام صادق علیه السلام فرمود: «آری تو هم خوانده و هم شنیده بودی، ولی خدای تعالی درباره تو و نظایر تو نازل فرموده است: ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱ و فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{۲ و ۳}

امام رافضیان

۲- ابن شهر آشوب از عبدالرحمان بن سالم به نقل از پدرش آورده است که گوید: چون امام صادق علیه السلام نزد ابو جعفر (منصور) آمد، ابوحنیفه به گروهی از یارانش گفت: با هم نزد امام رافضیان (شیعیان) برویم، چیزهایی از او بپرسیم تا او را در مانده کنیم! رفتند، همین که بر آن حضرت وارد شدند، امام صادق علیه السلام نگاهی به او کرد و فرمود: «یا نعمان! تو را به خدا سوگند می‌دهم که سؤالی از تو دارم، راستش را بگویی. آیا تو به یاران گفتی: با ما نزد امام رافضیان برویم تا او را در مانده کنیم؟!» ابوحنیفه گفت: چنین بوده است. امام علیه السلام فرمود: «اکنون هر چه می‌خواهی بپرس!»^۴

۴ رضایت دهند و بگویند همین برای ما الکافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم خدا و پیامبر از فضل خود به زودی به ما می‌بخشند.»

۱. محمد، ۲۴: «یا بر دل‌های آن‌ها قفل نهاده شده است.»

۲. مطلقین، ۱۴: «هرگز، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

۳. کراجکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۶.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۰۷.

پنج - سفیان ثوری

جامه گرانبها

۱- کشتی از علی بن اسباط نقل کرده است، می گوید: سفیان بن عیینه به امام صادق علیه السلام گفت: نقل می کنند که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه های خشن بر تن می کرد، در حالی که تو لباس گرانبهای مروی می پوشی! فرمود: «وای بر تو، علی علیه السلام در زمان تنگنا بود. اما چون زمان گشایش شود، نیکان روزگار، شایسته تر به گشایشند.»^۱

شکر و استغفار

۲- اربلی از مالک بن انس آورده است که گوید: روزی جعفر (امام صادق علیه السلام) به سفیان ثوری فرمود: «ای سفیان! هرگاه خداوند نعمتی را به تو مرحمت کرد و دوست داری که پایدار باشد، به خاطر آن حمد و سپاس خدا را زیاد بجا آور! زیرا که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۲ و چون روزی تو، به تأخیر افتاد، زیاد طلب آمرزش کن! زیرا که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ﴾^۳ یعنی در دنیا و در آخرت باغ های بهشتی برای شماست. ای سفیان! هرگاه امری از جانب پادشاه یا دیگری

۱. کشتی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۳۶.

۲. ابراهیم، ۷: «اگر شکرگزار باشید به یقین نعمت های شما را افزون می کنم.»

۳. نوح، ۱۲ - ۱۰: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را بیابی بر شما فرو فرستد و شما را با اموال و فرزندان کمک کند.»

تو را غمگین کرد، گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله» را زیاد بگو که کلید گشایش و گنجی از گنج‌های بهشت است.»^۱

شش - ابوالجارود

ابواسامه می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ابوالجارود چه کرد؟ بدانید به خدا سوگند که او نمی‌میرد، مگر در حال گمراهی.»^۲
 ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام از کثیر التواء، سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود یاد کرد، فرمود: «آن‌ها دروغ‌گویان تکذیب‌کننده (حقایق) و کافرانند، لعنت خدا بر ایشان باد!». عرض کردم: فدایت شوم! معنای دروغ‌گویان را فهمیدم، تکذیب‌کنندگان یعنی چه؟ فرمود: «دروغ‌گویانی هستند که نزد ما می‌آیند و به ما خبری را می‌دهند که خود باور دارند، در حالی که چنان نیست. آنان حدیث ما را می‌شنوند و آن را تکذیب می‌کنند.»^۳

ابوسلیمان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در منی داخل خیمه‌اش با صدای بلند به ابوالجارود می‌فرمود: «ای ابوالجارود! به خدا سوگند که پدرم آن‌گاه که از دنیا رفت، امام و پیشوای اهل زمین بود. کسی منکر آن نمی‌شود مگر گمراه باشد». سپس سال آینده او را دیدم. باز همان حرف را به او زد.

بعدها ابوالجارود را در کوفه دیدم، به او گفتم: آیا نشنیدی که امام صادق علیه السلام دوبار، چه گفت؟ منظور آن حضرت از پدرش، علی بن

۱. اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۰.

ابی طالب علیه السلام بود.^۱

هفت - ابوالخطاب

۱ - عیسی بن ابی منصور می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که چون از ابوالخطاب یاد کرد، گفت: «خدا یا ابوالخطاب را لعنت کن که او مرا ایستاده و نشسته و بر بسترم بیمناک ساخت، خداوند احرار آه ن را بر او بچشان!»^۲ (ابوالخطاب فردی بود که اعتقادات غلوآمیز داشت و آن‌ها را بین مردم منتشر می کرد)

۲ - مفضل می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از افراد سفله دوری کن و از آن‌ها بر حذر باش! زیرا که من ابوالخطاب را نهی کردم و او از من نپذیرفت.»^۳

۳ - امام صادق علیه السلام می فرمود: «خدا ابوالخطاب را لعنت کند و کسانی را که با او کشته شدند و باقی ماندگان ایشان را لعنت کند. کسانی را که مهر آن‌ها را در دل دارند، خدا لعنت کند!»^۴

۴ - مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام از اصحاب ابوالخطاب و غلام یاد کرد و به من فرمود: «مفضل! با آن‌ها هم نشینی نکن، با آن‌ها هم خوراک و هم کاسه نشو، با ایشان مصافحه نکن و مراقب باش که وارث یکدیگر نشوید! (با آن‌ها بمانند کافران رفتار کنید!)»^۵

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۵۴.

۴. همان.

۵. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۵۴.

۵- مصادف (یکی از یاران امام) می‌گوید: در کوفه گروهی که اجابت کردند، لبیک گفتند. خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و آن را به عرض ایشان رساندم، امام به حال سجده افتاد و سینه‌اش را به زمین چسباند و گریه کرد و شروع کرد بانگشت خود اشاره می‌کرد و مکرر می‌گفت: «بلکه بنده خدا و مملوک خوار و ذلیلم».

آن‌گاه سر برداشت در حالی که اشک‌هایش بر محاسن جاری بود. از این رو، از گزارشی که دادم پشیمان شدم! عرض کردم: فدایت شوم! از این موضوع چرا ناراحت شدید؟ فرمود: «مصادف! عیسی علیه السلام اگر درباره سخن نصارا درباره خودش ساکت بود، بر خداوند، حق و لازم بود که گوش او را کر و چشم او را نابینا کند. اگر من هم از سخنان ابوالخطاب راجع به من ساکت بمانم، بر خداوند حق است که گوش مرا کر و چشم مرا نابینا سازد.»^۱

هشت - حیّان سراج

عبدالله بن مسکان گوید: حیّان سراج خدمت امام صادق علیه السلام رسید، امام فرمود: «حیّان! اصحاب تو درباره محمد بن علی (محمد بن حنفیه) چه می‌گویند؟» عرض کرد: می‌گویند: او زنده است و روزی می‌خورد.^۲ امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم نقل کرد که در وقت بیماری او را عیادت کرده و در بین جمعی بوده است که چشم او را بر هم نهاده و

۱. همان، ص ۲۵۶.

۲. محمد بن حنفیه فرزند امام امیرالمؤمنین علیه السلام از خولۀ حنفیه بود. پس از رحلتش گروهی ادّعا کردند که او نمرده، بلکه خروج کرده و به عنوان مهدی اَصّت بازمی‌گردد. این فرقه کیسانیه نام داشت و حیّان سراج پیرو همین انحراف فکری بود.

در گودال (قبرش) او را دفن کرده است، زنان وی ازدواج کرده‌اند و میراثش تقسیم شده است.»

حیّان گفت: مَثَلِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفِيَّهٍ در میان اُمَّتِ مَثَلِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ است. امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ای حیّان، امر بر دشمنان او مشتبه شده است!» حیّان گفت: آری بر دشمنان او امر مشتبه شده است! امام علیه السلام فرمود: «تو گمان داری که امام باقر علیه السلام دشمن محمد بن علی بود، بلکه تو ای حیّان چنین گمان بی‌دلیلی داری، خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرموده است:

﴿سَتَجِدَى الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَن آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾^۱

پس از آن امام صادق علیه السلام فرمود: «من سی روز از بابت سخنان حیّان به درگاه خدا توبه کردم.»^۲

نُه - مُعْغِرَةُ بِنِ سَعِيدٍ

۱- یونس بن عبدالرحمان نقل کرده است که یکی از اصحاب ما (شیعیان) درباره‌ی وی پرسید که من هم حضور داشتم. گفت: یا ابا محمد! چه عاملی سبب سخت‌گیری تو درباره‌ی حدیث و بیشترین انکار تو برای مطالبی است که اصحاب ما (شیعیان) آن را نقل می‌کنند؟ و چه مطلبی تو را بر ردّ آن احادیث وامی‌دارد؟

۱. انعام، ۱۵۷: «به زودی کسانی را که از آیات ما رومی‌گردانند، گرفتار مجازات‌های شدید خواهیم کرد به خاطر اعراض بی‌رویه و بی‌دلیل که از آیات ما داشتند.»

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۶۷.

گفت: هشام بن حکم برای من نقل کرد که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می فرمود: «حدیثی را درباره‌ی ما قبول نکنید مگر آن که با قرآن و سنت موافق باشد، یا از احادیث پیشین ما گواهی هم سویی با آن پیدا کنید! زیرا که مغیره بن سعید - خدایش لعنت کند! - در کتاب‌های اصحاب پدرم احادیثی را وارد کرده است که پدرم آن‌ها را نفرموده است. بنابراین از خدا پروا دارید و درباره‌ی ما نپذیرید آن چه را که مخالف قول پروردگار تعالی و سنت پیامبر ماست، زیرا ما هر وقت حدیثی را نقل می‌کنیم، می‌گوییم: خدای عز و جل فرموده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است»

یونس می‌افزاید: عراق رفتیم، جمعی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام را دیدیم که احادیث زیادی نقل می‌کنند. از آن‌ها شنیدیم، نوشته‌های آن‌ها را گرفتیم و بعدها آن‌ها را به امام رضا علیه السلام نشان دادم. احادیث بسیاری از آن‌ها را که به عنوان احادیث امام صادق علیه السلام نسبت داده بود، انکار کرد و به من فرمود:

«ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ بست، خدا ابوالخطاب را لعنت کند. همچنین اصحاب ابوالخطاب تا به امروز، این احادیث را در کتاب‌های اصحاب امام صادق علیه السلام وارد می‌کنند!»

بنابراین خلاف قرآن را درباره‌ی ما باور نکنید، زیرا اگر ما سخنی بگوییم، مطابق قرآن و موافق سنت می‌گوییم؛ ما از قول خدا و رسول خدا نقل می‌کنیم و نمی‌گوییم از فلان و فلان؛ تا سخنان ما تناقض داشته باشد، زیرا که کلام آخرین فرد ما مانند کلام اولین فرد ماست و کلام اولین ما مصداق کلام آخرین فرد ماست. بنابراین هرگاه کسی آمد و بر خلاف این شیوه حدیثی را نقل کرد، آن را به وی برگردانید، و بگویید: تو

خود بهتر می‌دانی و آنچه را که آورده‌ای! زیرا هر سخنی از ما را حقیقتی و بر آن نوری است. بنابراین هر چه حقیقتی با آن نباشد و نوری بر آن نتابد، از سخنان شیطان است»^۱.

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «مغیره بن سعید، به عمد بر پدرم دروغ می‌بست و کتاب‌های اصحابش را می‌گرفت، در حالی که اصحاب او تحت پوشش اصحاب پدرم بودند، آن‌ها از کتاب‌های اصحاب پدرم می‌گرفتند و آن‌ها را به مغیره می‌دادند و او همچنان در آن نوشته‌ها کفر و زندقه را وارد می‌کرد و به پدرم نسبت می‌داد. سپس همان‌ها را به اصحاب خود می‌داد و به ایشان فرمان می‌داد که آن‌ها را در بین شیعه به کرسی بنشانند. پس هر چه مطالب غلوآمیز در کتاب‌های اصحاب پدرم است، همان است که مغیره بن سعید در کتاب‌های ایشان وارد کرده است»^۲.

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۱۹۶.

فصل ۴

خانواده امام صادق علیه السلام

یک - مادر امام علیه السلام

۱- فتال می نویسد: مادر آن حضرت، امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر مادرش اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر بود.^۱

۲- طبرسی گوید: وی [امام صادق علیه السلام] ده فرزند داشت: اسماعیل، عبدالله و امّ فروه که مادرشان فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین علیه السلام بود. موسی، اسحاق، فاطمه و محمد که فرزندان ام ولد (کنیزی) به نام حمیده بربریّه بودند. عباس، علی و اسماء که از چند امّ ولد (کنیزی) که از صاحب خود دارای فرزند می شود) بودند.^۲

۱. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۸۱.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۸۴.

دو - اسماعیل بن جعفر علیه السلام

وصیت به اسماعیل

۱- ولید بن صبیح گوید: بین من با مردی بنام عبدالجلیل در پیش گفتگویی بود، او گفت: امام صادق علیه السلام به اسماعیل وصیت کرده است. می گوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم که عبدالجلیل برایم نقل کرد که شما در زمان حیات اسماعیل، سه سال پیش از درگذشت او، به وی وصیت کرده اید! فرمود: «ولید! نه به خدا سوگند، اگر من چنین کاری کرده بودم (اگر جانشینی را معرفی کرده بودم) یقیناً به فلانی - یعنی به ابوالحسن موسی - وصیت می کردم (او را نام برد).»^۱

بی کفش و عبا

۲- محمد بن یعقوب (کلینی) نقل کرده است که: چون اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام در جلوی تابوت بدون کفش و عبا حرکت می کرد.^۲

سه - علی بن جعفر علیه السلام

امر امامت به دست خداست

۱- علی بن جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید: مردی به گمانم از واقفی ها^۳ به من گفت: برادرت ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] چه کرد؟

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۳۲۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۰۴.

۳. واقفی ها گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام ادعا کرده اند که حضرتش از دنیا نرفته، بلکه به آسمان عروج کرده و آخرین امام است و به

گفتم: از دنیا رفت. گوینده‌ای پرسید: پس از وی چه کسی امام بود؟ گفتم: پسرش علی (امام رضا). گفتم: او چه کرد؟ گفتم: او هم از دنیا رفت. گوینده‌ای پرسید: پس از وی چه کسی امام بود؟ ابوجعفر (امام جواد) علیه السلام.

واقفی گفتم: تو با این سن و قدر و منزلت که فرزند جعفر بن محمد علیه السلام هستی، درباره این کودک چنین عقیده‌ای داری؟ گفتم: تو را جز شیطان نمی‌بینم.

سپس دست به محاسنش گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد. سپس فرمود: من چه کنم که خداوند آن کودک را برای این مقام شایسته دیده و این پیرمرد را لایق آن مقام ندیده است! (یعنی مقام امامت دست من نیست، بلکه دست خداوند است).^۱

گزارش شیخ طوسی

۲- شیخ طوسی گوید: علی بن جعفر برادر موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، جلیل القدر و موثق است، وی کتاب مناسک و مسائلی از برادرش موسی کاظم بن جعفر علیه السلام دارد که آن‌ها را از آن حضرت پرسیده است.^۲

۱۴ دنیا بازمی‌گردد. آنان با این مدعا به انحراف افتادند. یکی از جهادهای امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام تبیین انحراف این گروه است. علی بن جعفر علیه السلام نیز در سنّ بالا با معرفی امام جواد علیه السلام به امامت در سنّ نوجوانی نقشی اساسی در این امر داشت.

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۶۴.

۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۱۳.

گزارش نجاشی

۳- نجاشی گوید: ابوالحسن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام ساکن «عُریض» از نواحی مدینه بود، از این رو فرزندان او به آنجا منسوبند. وی کتابی درباره حلال و حرام دارد، گاهی بدون فصل بندی و گاهی فصل بندی شده و منظم نقل می‌کند. (سپس به دو طریق با سند مبوب و غیر مبوب آن‌ها را نقل می‌کند).^۱

چهار - محمد بن جعفر علیه السلام

اعتراف مأمون

۱- علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست، دست محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام را که در مجلس حضور داشت، گرفت و من در پی آن‌ها بودم. مأمون پرسید: پسر برادرت (امام رضا علیه السلام) را چگونه دیدی؟ گفت: او عالم است و مانند ایم که او به سراغ کسی از اهل علم برود! مأمون گفت: برادرزاده‌ات از جمله اهل بیت پیامبر است که درباره‌ی آن‌ها فرمود: «بدانید که نیکان عترت من و پاکان شجره من، خردسالان نشان بردارترین مردم و بزرگسالان نشان داناترین مردم هستند، بنابراین چیزی به آن‌ها نیاموزید که آن‌ها داناتر از شما هستند؛ نه شما را از در هدایت بیرون می‌برند و نه در باب ضلالت وارد می‌سازند.»

امام رضا علیه السلام به خانه اش برگشت، بامداد فردا خدمت آن حضرت

رفتم، سخن مأمون و عموی امام را بازگو کردم. امام علیه السلام خندید، سپس فرمود: «پسر جهم! آنچه از وی (مأمون) شنیدی تو را فریب ندهد، زیرا که او در آینده مرا ناگهانی خواهد کشت و خدای تعالی انتقام مرا از او می‌گیرد.»^۱

گزارش ابونصر بخاری

۲- ابونصر بخاری می‌نویسد: ابوالحسن محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام را از آن جهت «دیباچ» گفتند که زیبارو بود. وی در سال ۲۰۳ هجری در گرگان از دنیا رفت، در مکه به عنوان خلافت با وی بیعت کردند و در سال ۲۰۰ هجری، لقب امیر المؤمنین [!] به خود گرفت. مأمون برادرش معتصم را به سراغ او فرستاد؛ او را دستگیر کرد، سپس به خراسان بازگرداند و مأمون او را بخشید.^۲

گزارش ابن‌عمار

۳- ابن‌عمار می‌گوید: محمد بن جعفر دیباچ مردم را به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم عمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرامی‌خواند. همین که ابن طباطبا از دنیا رفت، مردم را به سوی خود دعوت کرد و در گرگان درگذشت. احتمالاً هنگام مرگ پنجاه و نه سال داشت، و البته خدا بهتر می‌داند!^۳

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. بخاری، سُر السلسلة العلویة، ص ۴۵.

۳. همان.

پنج - عبدالله بن جعفر علیه السلام

آزمون عبدالله

کشی می گوید: فطحیه قائل به امامت عبدالله بن جعفر بن محمد علیه السلام بودند. کسانی که قائل به امامت وی «عبدالله» بودند، عموم بزرگان آن گروه و فقهای ایشان بودند که به این عقیده گرایش یافتند. این شبهه از این جهت بر فکر آن ها وارد شد که [می پنداشتند] از ائمه علیهم السلام روایت شده بود که فرموده اند امامت به بزرگترین فرزند امام در گذشته، می رسد.

بعدها بعضی از ایشان، از اعتقاد به امامت وی (عبدالله) برگشتند به سبب سؤالاتی پیرامون حلال و حرام که جوابی برای آن ها نداشت، از طرفی کارهایی از او سر زد که شایسته نبود از امامی سرزند.

علاوه بر این ها عبدالله هفتاد روز پس از وفات پدرش از دنیا رفت و به جز عده ای کمی، همه معتقدان به امامت او به امامت ابوالحسن موسی علیه السلام برگشتند؛ بر اساس خبری که نقل شده است: امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهم السلام در دو برادر نمی شود. البته تعداد اندکی از آنان به اعتقاد بر امامت وی ماندند که پس از درگذشت وی، آن ها نیز به امامت ابوالحسن علیه السلام معتقد گشتند.^۲

۱. این گروه، فطحیه نام گرفتند، زیرا عبدالله ملقب به افطح بود.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۹.

شش - اسحاق بن جعفر علیه السلام

شیخ مفید گوید: اسحاق بن جعفر علیه السلام از اهل فضل و صلاح، ورع و اجتهاد بود و مردم از او حدیث و آثاری نقل کرده‌اند. ابن کاسب هرگاه از او روایتی نقل می‌کرد، می‌گفت: ثقه پسندیده، اسحاق بن جعفر برایم نقل کرد. اسحاق به امامت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام معتقد بود و از پدرش نصّ بر امامت برادرش موسی علیه السلام را نقل کرده است.^۱

هفت - عباس بن جعفر علیه السلام

شیخ مفید می‌گوید: عباس بن جعفر علیه السلام فاضلی ارجمند بود.^۲

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۲۶۹.

فصل ۵

اصحاب امام صادق علیه السلام

در این فصل با چند تن از اصحاب امام صادق علیه السلام آشنا می‌شویم. باید دانست که شیوه مؤلف فقید در این مورد، معرفی اصحاب براساس کلام آن امام همام است نه بیان شرح حال تفصیلی. عمده مطالب این فصل، برگرفته از کتاب رجال کشی است که از معتبرترین متون در معرفی رجال و راویان حدیث به شمار می‌آید. نام این اصحاب به ترتیب الفبا یاد شده و تلاش فراوان شده که اختصار در کلام رعایت شود.

۱. ابان بن تغلب

کشی از جمیل آورده که خدمت حضرت امام صادق علیه السلام از ابان بن تغلب یاد کردیم، فرمود:

«خدایش بیامرزد! بدانید به خدا سوگند، مرگ ابان دل مرا به درد آورد.»^۱

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۷۹.

آبان بن تغلب می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:
«با مردم مدینه بنشین! زیرا که من دوست دارم در بین شیعیان ما
مثل تو کسی روایت نقل کند!»^۱
مسلم بن ابی حیّه می‌گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم. همین‌که
خواستم جدا شوم و خدا حافظی کنم، عرض کردم: دوست دارم توشه‌ای
به من مرحمت کنید! فرمود:
«زرد آبان بن تغلب برو که او از من حدیث زیادی شنیده است،
هرچه او از قول من روایت کرد، تو از من روایت کن!»^۲

۲. ابراهیم خارق

ابراهیم خارق می‌گوید: برای امام صادق علیه السلام امامان علیهم السلام را
وصف کردم. گفتم: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یگانه
نیست، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خداست، علی علیه السلام امام است،
سپس حسن و حسین و پس از ایشان علی بن حسین و بعد محمد بن علی
و پس از وی شما امام هستید. فرمود: «خدا تو را پیامرزد!» سپس
فرمود:
«از خدا پروا دارید. بر شما باد به ورع و راستگویی و ادای امانت و
پاک داشتن شکم و دامن!»^۳

۱. همان، ص ۲۸۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۵۷.

۳. ابوبصیر

ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: «موقع مردن علباء حضور داشتی؟» گفتم: آری، او به من اطلاع داد که شما برای او بهشت را ضمانت کرده‌اید و از من خواست که آن را به شما یادآوری کنم! فرمود: «راست گفته است.» ابوبصیر می‌گوید: با شنیدن پاسخ امام علیه السلام گریستم و گفتم: فدایت شوم! آیا سالخورده‌تر از همه، ناتوان، نابینا و دل‌بسته شما نیستم؟ آیا برای من هم ضمانت می‌کنید؟ فرمود: «آری.» گفتم: آیا آن را در برابر پدران‌ت ضمانت می‌کنی؟ - یکی یکی آن‌ها را نام بردم - فرمود: «البته که چنان می‌کنم.»

گفتم: در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برایم ضمانت می‌کنی؟ فرمود: «آری.»

عرض کردم: در برابر خدای تعالی آن را برایم ضمانت می‌کنی؟ می‌گوید: سر به پایین انداخت (مقداری سکوت کرد) سپس فرمود: «البته چنان کردم.»^۱

ابوالعباس می‌گوید: زمانی که ما خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، ابوبصیر وارد شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «سپاس خدا را که کسی نیامده از عموم اصحاب ما شکوه کند.» هشام می‌گوید: به نظر من امام علیه السلام اشاره به ابوبصیر داشت.^۲

شعیب عرقوفی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه بسا ما نیاز به

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۵۳.

۲. همان، ص ۱۵۴.

سؤال دربارهٔ مطلبی داریم، از چه کسی پرسیم؟ فرمود: «از اسدی [یعنی ابوبصیر]»^۱

۴. أبو حمزة ثُمالی

هشام بن حکم به نقل از ابو حمزه می‌گوید: من دخترکی داشتم. افتاد و دستش شکست، او را نزد کسی بردم. او گرفت و دستش را نگاه کرد و گفت: شکسته است! او وارد خانه شد، وسایل شکسته‌بندی خود را بیرون می‌آورد. من در منزل بودم، دلم به حال دخترک سوخت، گریستم و برایش دعا کردم. او وسایل شکسته‌بندی را درآورد، دست دخترک را گرفت و چیزی (اثر شکستگی) در آن ندید. سپس به دست دیگر او نگاه کرد و گفت: چیزی ندارد!

ابو حمزه می‌گوید: ماجرا را برای امام صادق علیه السلام نقل کردم، فرمود: «ابو حمزه! دعای رضاء کارگر شده است، زودتر از یک چشم بر هم زدن برای تو، به اجابت رسیده است!»^۲

۵. أبو حنیفه سائق الحاجّ

امام صادق علیه السلام فرمود: «قبر نژاد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، فرمود: این سائق الحاجّ است؛ اما ابو حنیفه آمد، موقعی که امام صادق علیه السلام در «رحبه» بود، فرمود: «خدا او را به سرایش نزدیک نکند! این خاسر الحاجّ است، چهار پایان را می‌رنجاند و در (سجده) نماز (مانند کلاغ)

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۷۷.

منقار به زمین می‌زند!» به سمت او درآی و او را طرد کن!^۱
عبدالله بن عثمان می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام صحبت از ابوحنیفه سائق الحاج شد و این‌که او در چهارده (روز) راه مکه را طی می‌کند، فرمود: «او نماز ندارد.»^۲

۶. ابو عبیده حدّاء

چند تن از راویان گویند: امام صادق علیه السلام همین‌که ابو عبیده حدّاء را به خاک سپردند، فرمود: «ما را ببرید تا بر او نماز بخوانیم!»
رفتیم. همین‌که به قبر او رسیدیم، چیزی بر دعای او اضافه نکرد و عرضه داشت: «خدایا بر ابو عبیده سرد و سبک گردان! خدایا قبر او را نورانی کن! خدایا او را به پیامبرش ملحق گردان!» و بر او نمازی نخواند.^۳
عرض کردم: آیا پس از دفن بر میت نمازی خوانده می‌شود؟ فرمود: «نه، بلکه تنها دعا برای اوست.»^۴

۷. ابوهارون

ابوهارون می‌گوید: من ساکن منزل حسن بن حسین بودم. همین‌که دانست من ملازم امام باقر و امام صادق علیه السلام هستم، مرا از خانه‌اش بیرون کرد.
امام صادق علیه السلام به من برخورد کرد. فرمود: «ابوهارون! به من خبر

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۷۷.

۲. همان.

۳. ظاهراً مراد حضرتش از نماز در این‌جا مطلق دعا بوده است.

۴. همان، ص ۳۱۴.

دادند که این مرد شما را از خانه اش بیرون کرده است؟» گفتم: آری فدایت شوم! فرمود: «به من خبر دادند که تو در آن جا قرآن زیاد می خواندی. خانه ای که کتاب خدا در آن زیاد خوانده شود، نوری از آن به آسمان می تابد که بین خانه ها معروف می گردد.»^۱

۸ و ۹. اسحاق و اسماعیل بن عمّار

اسحاق بن عمّار می گوید: چون اموالم زیاد شد، بر در منزلم دربان هایی گذاشتم تا مستمندان شیعه را از در خانه برگرداند. پس از آن در همان سال راهی مکه شدم، سلامی به امام صادق علیه السلام دادم، با صورت درهم کشیده ناشاد جواب سلام مرا داد. عرض کردم: فدایت شوم! چه عاملی حال مرا نزد شما تغییر داده است؟

فرمود: «همان که تو را بر مؤمنان دگرگون کرد.»
گفتم: فدایت شوم! به خدا که من می دانستم آن ها بر دین الهی هستند، ولی از شهرت بر خود بیمناک شدم!
فرمود: «اسحاق! مگر نمی دانی که مؤمنان چون به هم برسند و مصافحه کنند، بین انگشتان ابهام آن ها صد رحمت است که نود و نه رحمت، از آن کسی است که محبت بیشتری به رفیقش دارد. و چون معانقه کنند، رحمت آن ها را فراگیرد. و چون یکدیگر را ببوسند - با این شرط که جز رضای خدا را بدان وسیله نجویند - به آن دو گفته شود که هر دوی شما آمرزیده اید! و اگر بنشینند و با هم سؤال و جواب داشته

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۳.

باشند، فرشتگان نگهبان به یکدیگر گویند: ما از ایشان دور شویم؛ شاید آن‌ها با هم رازی دارند که خداوند بر آن‌ها پوشانده است!»
گفتم: فدایت شوم! مگر فرشتگان نگهبان، سخن آن‌ها را می‌شنوند و نمی‌نویسند؟ در حالی که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱؟

امام علیه السلام مدتی سر به زیر انداخت. سپس سر برداشت، در حالی که اشک‌هایش بر محاسنش سرازیر بود، می‌فرمود: «ای اسحاق! اگر فرشتگان نگهبان آن را نشنوند و ننویسند، خداوند آن را می‌شنود. آن‌که راز و نهران را می‌داند آن را می‌داند. ای اسحاق! از خدا چنان پروا دارد که گویا او را می‌بینی. و اگر شک کنی در این که او تو را می‌بیند، کافر شده‌ای! و اگر یقین کنی که او می‌بیند سپس گناه علنی کنی، او را در حد پست‌ترین بینندگان قرار داده‌ای!»^۲

زیاد قندی می‌گوید: امام صادق علیه السلام هر وقت اسحاق بن عمار و اسماعیل بن عمار را می‌دید، می‌فرمود: «خداوند برای بعضی از اقوام، دنیا و آخرت را جمع کرده است.»^۳

۱۰. بریدبن معاویه

جمیل بن دُرّاج می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اوتاد [ارکان] زمین و نشانه‌های دین چهار تن است: محمد بن مسلم،

۱. ق، ۱۸: «انسان هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر این که همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده برای ضبط و ثبت آن است.»

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۴۸.

۳. همان، ص ۳۴۹.

بریدبن معاویه، لیث بختری مرادی و زرارة بن اعین^۱ را
 داوود بن سرحان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
 «من حدیثی برای کسی نقل می کنم و او را از جدال و بگو مگو درباره دین
 خدا نهی می کنم و از قیاس باز می دارم، او از نزد من که بیرون می شود،
 حدیث مرا بر غیر تفسیر واقعی توجیه می کند! من گروهی را امر به
 تکلم و گروهی را نهی کردم، ولی هر کدام به قصد نافرمانی خدا و رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خودش تأویل می کند. اگر آن ها شنیده و اطاعت کرده
 بودند، حقایقی به آن ها و دیعه می دادم که پدرم به اصحابش امانت
 سپرد. به راستی اصحاب پدرم زنده و مرده شان زینت بودند. منظورم
 زراره، محمد بن مسلم و از جمله لیث مرادی و برید عجلی (و نظایر
 این ها) است. آنان پیادندگان عدالت و منادیان صدق و راستی اند. آنان
 پیشتازان و مقربان درگاه خدایند.»^۲

۱۱. بشر بن طرخان

بشر بن طرخان می گوید: چون امام صادق علیه السلام به حیره (نزدیک
 کوفه) رفت، خدمت آن حضرت رفتم. از شغل من پرسید، گفتم: نخاس
 (دلّال فروش برده و حیوانات) هستم. فرمود: «دلّال چهار پایانی؟»
 گفتم: آری، در این باره کهنه کارم! فرمود: «برایم یک استر سفید کم
 رنگ که پاها و شکمش سفید باشد، پیدا کن!» عرض کردم: من هرگز به
 این صفت ندیده ام! فرمود: «آری، هست.»

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. همان.

از محضر او بیرون آمدم. غلامی را دیدم سوار بر استری با همین اوصاف است. از او خواستم تا مرا به مولایش راهنمایی کند. نزد او رفتم. دیری نپایید که آن استر را خریدم و خدمت امام صادق علیه السلام آوردم. فرمود: «آری با این وصف می خواستم». سپس برای من دعا کرد و فرمود: «خداوند فرزندان و اموال تو را زیاد کند!» به برکت دعای آن حضرت روزی من زیاد و به قدری اولادم زیاد شد که از حد آرزویم بالاتر است!^۱

۱۲. بُکیربن اَعین

عبیدبن زراره می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، از بُکیربن اَعین یاد کرد و فرمود: «خداوند بکیر را پیامرزد! که آمرزیده است» نگاهی به آن حضرت کردم. آن روز من خردسال بودم، فرمود: «من اگر خدا بخواهد، می گویم.»^۲

۱۳. جعفر بن عَفَّان

زید شحّام می گوید: ما با جمعی از مردم کوفه خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عَفَّان محضر آن حضرت شرفیاب شد. امام علیه السلام او را نزدیک خود نشاند. سپس فرمود: «یا جعفر!» عرض کرد: لَبَّیک! خداوند مرا فدای شما گرداند! فرمود: «به من اطلاع دادند که تو درباره امام حسین علیه السلام شعر می گویی و خوب می گویی؟» عرض کرد: آری، خدا مرا فدای شما گرداند!

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۰.

فرمود: «بگو و بخوان!». او خواند. امام علیه السلام و اطرافیان‌ش گریستند به قدری که اشک چشمانش روی صورت و محاسنش جاری شد. سپس فرمود: «ای جعفر! به خدا سوگند همین جافرشتگان مقرب خدا شاهد تو بودند، سخن تو را درباره حسین علیه السلام می شنیدند، به راستی آن‌ها بمانند ما یا بیشتر از ما گریستند. ای جعفر! خداوند متعال در همان لحظه بهشت کامل را برای تو مقرر فرمود و تو را آمرزید.»

به جعفر گفت: «آیا بیشتر از این برای تو نگویم؟» عرض کرد: چرا سرورم!

فرمود: «هیچ کس درباره حسین علیه السلام شعری نگوید که خودبگرید و بدان و سیله دیگران را بگریاند، مگر این که خداوند برای او بهشت را واجب سازد و (گناهان) او را بیامزد.»^۱

۱۴. جمیل بن درّاج

فضل بن شاذان می گوید: بر محمد بن ابی عمیر وارد شدم او در حال سجده بود. سجده اش را طولانی کرد. همین که سر برداشت، طول سجده او را یادآور شدم. او گفت: چگونه (سجده من طولانی است) اگر (سجده) جمیل بن درّاج را ببینی!

سپس نقل کرد که وی بر جمیل وارد شد، او را در حال سجده یافت و او سجده اش را بسیار طولانی کرد. همین که سر برداشت، محمد بن ابی عمیر گفت: تو سجده را طول دادی! گفت: چگونه خواهی بود اگر تو معروف بن خرّبوذ را ببینی!^۲

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۱۷.

۱۵. حارث بن مُغیره

زید شحّام می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: «یا زید! دوباره توبه کن و عبادت تازه به جا آور!» گفتم: خبر مرگ مرا دادید! فرمود: «ای زید! آنچه نزد ماست برای تو بهتر است، تواز شیعیان مایی. نماز به سوی ما می‌آید و میزان و حساب شیعیان ما سوی ماست. و به خدا سوگند که ما از هر فردی از شما مهربان‌تر به خود او هستیم.

ای زید! گویی من تو را در درجه خودت از بهشت می‌بینم که رفیقت حارث بن مغیره نصری در آن جاست.»^۱

یونس بن یعقوب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، فرمود: «آیا شما را دل‌نگرانی نیست؟ آیا شما را وسیله آسایشی نیست تا بدان وسیله آسوده باشید؟ چه چیز شما را از (ارتباط با) حارث بن مغیره باز می‌دارد؟»^۲

۱۶. حسن بن زیاد

حسن بن زیاد عطار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من می‌خواهم دینم را به شما عرضه کنم، اگرچه به گمان خودم از کسانی بودم که این مرحله را پشت سر گذاشته است!

فرمود: «بگو!» گفتم: گواهی می‌دهم که هیچ معبود بحقّی نیست مگر خدای یکتای بی‌شریک؛ محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست؛ بدانچه او از نزد خدا آورده است اقرار دارم. امام علیه السلام همان طور به من گفت که

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷.

من گفتم (کلام مرا تأیید کرد)، و این که علی علیه السلام امام من است، خداوند طاعت او را واجب کرده است. هر که به او معرفت آورد، مؤمن است و هر که او را نشناخت، گمراه است و هر که او را رد کند، کافر است.

سپس امامان علیهم السلام را وصف کردم تا به آن حضرت رسیدم، فرمود: «چه می خواهی، مایلی که به این خاطر تو را دوست بدارم؟ من بدان جهت تو را دوست می دارم.»^۱

۱۸. حَمَادُ سَمَنْدَرِي

حماد سمندری می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من به سرزمین های شرک وارد می شوم. اما بعضی از کسانی که نزد ما هستند، می گویند: اگر بمیری با آن ها محشور می شوی!

فرمود: «ای حمّاد! آیا در آن جا امر ما را یاد می کنی و دیگران را به آن فرا می خوانی؟» گفتم: آری.

فرمود: «هرگاه در این شهرها؛ شهرهای اسلام باشی، امر ما (ولایت و امامت ما) را یاد می کنی و (دیگران را) به جانب آن فرامی خوانی؟» گفتم: نه. فرمود: «بنابر این اگر بمیری، به تنهایی یک امت محشور می شوی و نور تو پیشاپیش می شتابد.»^۲

۱۸. حُمَرَانُ بِنِ اَعِيْن

امام صادق علیه السلام فرمود: «او مردی از اهل بهشت است.»^۳

۱. همان، ص ۳۶۱.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۲.

۳. همان، ص ۵۷.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران بن اعین مؤمن است. به خدا سوگند که هرگز از دینش بر نمی‌گردد.»^۱

زید شحام می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «من کسی را نیافتم که گفته مرا گردن نهد و فرمان مرا اطاعت کند و پای خود را جای پای اصحاب پدرم بگذارد، جز دو نفر: - خدایشان بیامرزدا! - عبدالله بن ابی یعفرور و حمران بن اعین. آن دو تن، مؤمن خالص از شیعیان ما هستند. اسمشان در کتاب اصحاب یمین است که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده، در نزد ماست.»^۲

حمزه و محمد پسران حمران می‌گویند: ما در بین جمعی از بزرگان اصحابمان (شیعیان) خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و در جمع ما حمران بن اعین نیز بود. غرق مناظره شدیم ولی حمران ساکت بود. امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران! چرا سخن نمی‌گویی؟» عرض کرد: سرورم با خود عهد بسته‌ام در مجلسی که شما باشید من حرف نزنم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من تو را اذن سخن دادم، سخن بگو!» حمران گفت: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتای بی‌شریک که همسر و فرزند ندارد، از حد تعطیل و تشبیه خارج است. قول حق، بین دو قول است: نه جبر است و نه تفویض؛ و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خداست، او را وسیله هدایت و دین حق فرستاده است تا بر تمام آیین‌ها غالب سازد، هر چند که مشرکان نپسندند. و گواهی می‌دهم که بهشت و دوزخ حق است و برانگیخته

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان.

شدن پس از مرگ حق است. و گواهی می‌دهم که علی علیه السلام حجت خدا بر خلق اوست، مردم در ناشناختن او مجاز نیستند. و این که حسن پس از وی و حسین بعد از حسن، سپس علی بن حسین و بعد محمد بن علی و آن‌گاه شما سرورم پس از ایشان (امامان ما هستید).

امام صادق علیه السلام فرمود: «طراز، طراز، طراز حمران است» سپس فرمود: «ای حمران! بین تو و بین عالم، کشش «مطمر» است» گفتم: سرورم «مطمر» چیست؟ فرمود: «شما آن رانخ بنا می‌نماید.^۱ بنابراین هر که در این امر با تو مخالفت کند، بی‌دین است.» حمران گفت: اگر چه علوی فاطمی باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چه محمدی علوی، فاطمی باشد.»^۲

۱۹. حمزه بن طیار

راوی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ابن طیار چه کرد؟» گفتم: درگذشت. فرمود: «خدایش بیامرزد، و او شادابی و شادمانی بیند. به راستی که او از ما اهل بیت سخت دفاع می‌کرد.»^۳

حمزه بن طیار می‌گوید: امام صادق علیه السلام دست مرا گرفت، سپس امامان علیهم السلام را یکی یکی شمرد؛ با دستش حساب می‌کرد تا به امام باقر علیه السلام رسید، پس از آن سخن نگفت. عرض کردم: خداوند مرا فدای شما گرداند! اگر اناری را بشکافید و بخشی از آن را حلال و بخشی را

۱. ظاهراً رشته‌ای مورد نظر است که بناها به کار می‌گیرند تا دیوار ساختمان کج نشود.

۲. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۱۲.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۷.

حرام بدانید، ما گواهی می دهیم که آن چه را که حرام شمردید، حرام است و آن چه را که حلال دانستید، حلال است!

فرمود: «تو را همین بس که حرف او را بزنی. و من هم نیستم مگر مانند ایشان. آن چه به سود آن هاست به سود من، و آن چه به زیان آن هاست به زیان من است. اگر خواستی روز قیامت با کسانی باشی که خدای تعالی فرموده است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱ پس تو هم قول او را بگو!»^۲

۲۰. خالد بَجَلِي

ابوسلمه می گوید: خالد بجللی خدمت امام صادق علیه السلام رسید. من هم در محضر وی بودم. عرض کرد: فدایت شوم! من قصد دارم دینم را که بدان وسیله معتقد به خدایم و او را می پرستم، بر شما عرضه کنم! پیش از آن نیز گفته بود می خواهم از شما سؤالی بکنم!

امام علیه السلام فرمود: «پرس! به خدا که چیزی نخواهی پرسید، مگر آن را به طور خاص برایت بازگویم و چیزی را از تو پنهان ندارم.»

عرض کرد: نخست می گویم که گواهی می دهم معبودی جز خدای یگانه نیست و جز او خدایی وجود ندارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «پروردگار ما چنین است، خدایی جز او نیست.»

سپس گفت: و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. امام علیه السلام فرمود: «چنین است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده اوست و خود، اقرار به بندگی و رسالت به خلق او را داشته است.»

۱. اسراء، ۷۱: «روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان می خوانیم.»

۲. کشی، همان، ص ۲۹۸.

سپس گفت: و گواهی می‌دهم که اطاعت علی علیه السلام بر بندگان واجب است، همان‌سان که طاعت پیامبر بر مردم واجب است. امام علیه السلام فرمود: «همین‌طور است آن بزرگوار.»

گفت: و گواهی می‌دهم که برای حسن بن علی علیه السلام پس از علی علیه السلام طاعت واجب بر خلق است، مانند آن‌چه برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بوده است. فرمود: «حسن علیه السلام چنان بوده است.»

گفت: و گواهی می‌دهم که برای حسین پس از حسن علیه السلام طاعت واجب بر خلق همانند طاعت برای محمد، علی و حسن علیه السلام است. امام علیه السلام فرمود: «حسین علیه السلام چنان بوده است.»

گفت: و گواهی می‌دهم که برای علی بن حسین علیه السلام طاعت واجب بر تمام خلق است. فرمود: «علی بن حسین علیه السلام چنان بوده است.»

گفت: و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام طاعت واجب بر خلق دارد، همانند آن‌چه برای علی بن حسین علیه السلام بوده است. امام علیه السلام فرمود: «محمد بن علی علیه السلام چنان بوده است.»

گفت: و گواهی می‌دهم که شما را خداوند وارث تمام آن‌ها کرده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «تو را بس است، اکنون ساکت باش که حق را به راستی گفتم!»

او ساکت شد و خدا را حمد و ثنا گفت. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخته است که فرزندان و ذریه‌ای داشته باشد، مگر برای آخرین فرد آن‌ها همان را اجرا کرده است که برای اولین آن‌ها اجرا فرموده است. و ما به راستی فرزند محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. برای آخرین فرد ما همان را اجرا کرده که برای اولین ما اجرا فرموده بود، و ما بر روش پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. برای ما مانند او

طاعت واجب است.»^۱

۲۱. داوود رقی

امام صادق علیه السلام فرمود: «داوود رقی را نسبت به من به منزله مقدار نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدانید.»^۲

امام صادق علیه السلام نگاهی به داوود رقی کرد، در حالی که پشت کرده بود، فرمود: «هرکس می خواهد به مردی از اصحاب قائم علیه السلام بنگرد، باید به این مرد نگاه کند.» و در جای دیگر فرمود: «او را به منزله مقدار بدانید.»^۳

۲۲. زرارۀ بن اعیَن

مفضّل بن عمر می گوید: روزی فیض بن مختار بر امام صادق علیه السلام وارد شد و آیه ای را از کتاب خدای عزّوجلّ (قرآن) بر او خواند. امام صادق علیه السلام آن را تفسیر کرد. فیض گفت: فدایت شوم! این اختلاف بین شیعیان شما چیست؟ فرمود: «فیض! کدام اختلاف؟» فیض گفت: من در کوفه بین جمع آنها می نشینم. جایی می رسد که در اختلاف حدیثشان من تردید پیدا می کنم، به مفضّل بن عمر رجوع می کنم، مرا از آن آگاه می سازد، خاطر من آسوده می شود و قلبم آرام می گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، ای فیض! او چنان است که گفتم. مردم

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۵۹.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۴۴.

به دروغ بستن بر ما حریصند، به راستی خداوند بر ایشان مقرر فرموده و جز این را از ایشان نمی خواهد! در حالی که من حدیثی را برای یکی از شما می گویم، از نزد من نمی رود مگر تفسیر دیگری می کند! چرا که آن ها در پی حدیث ما و دوستی ما در نزد خدا نیستند، بلکه در پی دنیا هستند و هر کدام دوست دارند ریاست کنند، در حالی که هیچ بنده ای نیست که خود بزرگ بین باشد مگر آن که خداوند او را خوار کند. و هیچ بنده ای نیست که تواضع نماید مگر آن که خداوند او را بالا برد و شرافت بخشد! بنابراین هرگاه حدیث ما را اراده کردی، به سراغ این که در این جا نشسته است، برو!»

بادست به مردی از اصحابش اشاره کرد، که از دیگر اصحاب درباره او پرسیدم، گفتند: زرارة بن اعین است.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا بیامرزد زرارة بن اعین را که اگر زراره و نظایر او نبودند، احادیث پدرم نابود شده بود!»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید، از کسانی هستند که خداوند متعال فرموده است:

﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳

۲۲. زکریا بن شاپور

سعید بن یسار می گوید: یکی از پسران شاپور در حال احتضار بود - هر دوی آن ها خدا ترس و متواضع بودند، یکی از آن ها مریض شد که

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۴.

۲. همان.

۳. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۴۹.

به نظرم زکریابن شاپور بود - وقت مردن او حاضر بودم، دستش را باز کرد، سپس گفت: یا علی دستم سفید شد!

پس از آن خدمت امام صادق علیه السلام رفتم در حالی که محمدبن مسلم در محضر او بود. همین که بلند شدم، گمان می‌کنم که محمدبن مسلم خبر آن مرد را گزارش کرد. قاصد او در پی من آمد، نزد وی برگشتم. گفت: خبر آن مرد را که در وقت مردنش حضور داشتی به من بگو، چه سخنی از او شنیدی؟ گفتم: دستش را گشود و گفت: یا علی دستم سفید شد!

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا که او را دیده، به خدا که او را دیده، به خدا سوگند که او [علی علیه السلام] را دیده است.»^۱

۲۴. زید شحام

زید شحام می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: نام من در بین این نام‌ها - یعنی در کتاب اصحاب یمین - هست؟ فرمود: «آری».^۲

۲۵. ابواسامه زید

ابواسامه می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای زید! چند سال از عمر تو گذشته است؟» گفتم: فدایت شوم! این مقدار سال. فرمود: «ابواسامه! عبادت پروردگارت را تجدید کن و توبه تازه به جا آور!» من از شنیدن سخن امام علیه السلام گریه کردم. فرمود: «ای زید! چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: شما خبر مرگ مرا به خودم دادید.

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۸۵.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۸۶.

فرمود: «ای زید! بشارت باد تو را که از شیعیان ما هستی و در بهشتی!»^۱

۲۶. سُدیِر

زید شَحّام می‌گوید: من دست در دست امام صادق علیه السلام اطراف کعبه طواف می‌کردم. در حالی که اشک‌های آن حضرت روی صورتش جاری بود، فرمود: «شَحّام! ندیدی که پروردگارم با من چه کرد؟» سپس گریست و دعا کرد.

آن‌گاه فرمود: «شَحّام! من از خداوند برای سدیِر و عبدالسّلام بن عبدالرحمان درخواست کردم - هر دو در زندان بودند - خداوند آن دو را به من بخشید، از زندان آزاد شدند.»^۲

۲۷. سُفیان بن عُیینه

کشی از ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «سفیان بن عیینه امام صادق علیه السلام را ملاقات کرد، به امام صادق علیه السلام گفت: تاکی این تقیّه هست، من به این سن رسیده‌ام؟

امام علیه السلام فرمود: «به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخته است، اگر مردی بین رکن و مقام تمام عمرش را نماز بخواند، سپس خدا را بدون ولایت ما اهل بیت ملاقات کند، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۳

۱. صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۲۶۴.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۳۳۴.

۲۸. بَسْکِینَ نَخَعِی

ابراهیم بن عبدالحمید می گوید: سگین نخعی مرد متعبدی بود که زنان، بوی خوش، لباس و غذای خوب را ترک گفته بود. من با او به حج رفتم. او سرش را داخل مسجد بلند نمی کرد. همین که وارد مدینه شد، به ابواسحاق (امام صادق علیه السلام) نزدیک شد، در کنار او نماز خواند و عرض کرد: فدایت شوم! می خواهم مسائلی از شما بپرسم. فرمود: «برو آن‌ها را بنویس و نزد من بفرست» او در نامه نوشت: فدایت شوم! مردی از خدای عزوجل به قدری خوف دارد که زنان و غذای خوب را ترک کرده و نمی تواند سر به سوی آسمان بردارد. و اما جامه‌ها، موردشک و تردید اوست؟

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: «اما این که درباره ترک زنان گفتی، تو رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به زنان را می دانی! و اما سخن تو در مورد ترک غذای خوب، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشت و عسل می خورد. و اما سخن تو که خوف خدا چنان بر دلش وارد شده است که نمی تواند سرش را به سمت آسمان بلند کند، این آیات را زیاد بخواند:

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ

بِالْأَشْحَارِ﴾ ۱ و ۲

۱. آل عمران، ۱۶ و ۱۷: «آن‌ها که صبر و استقامت دارند، راستگو و درست کردارند، خاضع و فروتنند، در راه خدا انفاق می کنند و سحرگهان (از خدا) آمرزش می خواهند.»

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱۶.

۲۹. عبدالرحمان بن حجاج

عبدالرحمان بن حجاج نقل کرده است که امام کاظم علیه السلام برای او گواهی به بهشت داد. امام صادق علیه السلام همواره به او می فرمود: «ای عبدالرحمان! با مردم مدینه بحث کلامی کن که من دوست دارم در بین رجال شیعه، مانند تو را ببینند!»^۱

۳۰. عبدالله بن ابی یعفر

امام صادق علیه السلام بارها می گفت: «کسی را نیافتم که وصیت مرا قبول کند و مطیع فرمان من باشد، جز عبدالله بن ابی یعفر.»^۲
ابن ابی یعفر و معلی بن خنیس با هم مذاکره داشتند. ابن ابی یعفر گفت: اوصیاء، دانشمندان، نیکان و پرهیزکارانند. ابن خنیس گفت: اوصیاء، پیامبرانند!

پس از آن خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند. همین که در مجلس آرام گرفتند، امام صادق علیه السلام آغاز سخن کرد، فرمود: «یا عبدالله! من از آن کسی که گفت ما (اوصیاء) پیامبرانیم، بیزارم!»^۳

علی بن حسین عییدی می گوید: امام صادق علیه السلام پس از رحلت ابن ابی یعفر به مفضل بن عمر جعفری طی نامه ای نوشت: «ای مفضل، آن پیمانی که با عبدالله بن ابی یعفر - درود خدا بر او - داشتم با تو می بندم. او که درود خدا بر او باد، در حالی درگذشت که به خدای عزوجل و پیامبرش و به امام خود، به پیمانی که با خدا بسته بود وفا کرد، و از دنیا

۱. همان، ص ۳۷۴.

۲. همان، ص ۲۱۳.

۳. همان، ص ۲۱۴.

رفت. درود خدا بر روح او، ستوده اثر، با سعی مشکور، آمرزیده، مورد رحمت خدا به خاطر رضای خدا و رسولش و امامش از وی، که همچنان بود تا خداوند به رحمت خود او را به درگاه خویش برد و به بهشت خود جا داد، در آن جا با رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام ساکن است. خداوند او را بین دو مسکن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام منزل داد، هرچند که مسکن‌ها و درجات یکی است. پس خداوند از نزد خود رضایت و مغفرت را از لطف خویش، به وسیلهٔ خشنودی خود از او، بیفزاید!^۱

۳۱. عبدالملک بن أعین

زراره می‌گوید: امام صادق علیه السلام مکه آمد و دربارهٔ عبدالملک بن اعین پرسید. گفتم: درگذشت. فرمود: «او از دنیا رفت؟» گفتم: آری. فرمود: «مرا سر قبر او ببر تا بر او نماز بخوانم!» گفتم: آری. باز فرمود: «نه همین جا بر او نماز می‌خوانیم» و دستش را بلند کرد و برای او دعا کرد و در دعا کوشید و بر او رحمت فرستاد.^۲

۳۲. عبدالملک بن عمرو

عبدالملک بن عمرو می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «من برای تو دعا می‌کنم، حتی اسم مرکبت را می‌برم! یا فرمود: برای مرکبت دعا می‌کنم.»^۳

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۵.

۲. همان، احتمالاً در اینجا «صلوة» به معنای لغوی آن مورد نظر بوده که همان «دعا» است.

۳. همان، ص ۳۳۲.

۳۳. عَمَّار دُهْنی

وَرَام بن ابی فراس می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتند: عَمَّار دُهْنی امروز نزد ابن ابی لیلا، قاضی کوفه شهادتی داده است و قاضی به او گفته: برخیز عَمَّار! که ما تو را می شناسیم، شهادت تو پذیرفته نیست، چرا که تو رافضی هستی!

عَمَّار از جا برخاسته در حالی که تمام اعضای بدنش می لرزید و اشکش جاری بود! ابن ابی لیلا به عَمَّار گفت: تو مردی از اهل دانش و حدیث هستی. اگر خوش نداری که تو را رافضی بگویند، از رافضی بودن دست بردار! تو از برادران مسلمان ما هستی!

عَمَّار در جواب او گفت: ای مرد! به خدا سوگند، چنان نیست که پنداشته‌ای. ناخشنودی من به آن جهت نیست، بلکه گریه من به حال تو و حال خودم است؛ گریه من به حال خودم، از آن جهت که تو مرا به مقام ارجمندی نسبت دادی که من شایستگی آن را ندارم.

تو می‌پنداری که من رافضی هستم. وای بر تو، امام صادق علیه السلام فرمود: «نخستین کسانی را که رافضی خواندند، ساحران بودند. وقتی که معجزه عصای موسی علیه السلام را دیدند، ایمان آوردند، پیرو موسی علیه السلام شدند، از فرمان فرعون سرپیچی کردند و تسلیم تمام دستوراتی شدند که از طرف خداوند بر موسی علیه السلام نازل شده بود. بدین روی فرعون آنان را رافضی خواند، چون از راه و روش او سرپیچیده بودند.» پس رافضی کسی است که هرچه را که خدا نمی‌پسندد، ترک کند و هرچه دستور خداست، انجام دهد. و در روزگار ما چنین کسانی کجا هستند؟

و اما این که به حال خودم گریستم، از بیم آن که مبادا خدا از دلم آگاه

باشد، در حالی که من در این ادّعی بزرگی که دارم خلاف گفته باشم. آن‌گاه خداوند عزّوجلّ مرا سرزنش کند و بگوید: عَمَّار! آیا تو کارهای بیهوده را ترک گفته‌ای و به طاعات ما عمل کرده‌ای همان‌گونه که به تو گفتند (رافضی)؟ بنابراین اگر من کوتاهی کرده باشم، باعث کاستی درجات من شده و مجازات سختی در پی دارم، مگر این که شفاعت سروران من جبران کند.

و اماگریه من برای تو، به خاطر دروغ بزرگی بود که تو گفتی، در این که به نامی غیر از نام خودم مرا خواندی. و دلم به حال تو، از بیم عذاب خدا سوخت که والاترین نام‌ها را در پست‌ترین مورد خود به کار بردی!^۱

۳۴. عمر بن یزید

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای پسر یزید! به خدا که تو از ما اهل بیته!» عرض کردم: فدایت شوم! از آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم؟ فرمود: «آری یا عمر! به خدا سوگند، از خود ایشان هستی.» مگر در کتاب خدای عزّوجلّ نخوانده‌ای: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ و مگر این کلام خدای تعالی را نخوانده‌ای: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ رَّحِيمٌ﴾^۳

۱. مالکی اشتری، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. آل عمران، ۶۸.

۳. ابراهیم، ۳۶: «پس هرکه از من پیروی کند او از من است و هرکه مرا نافرمانی

کند تو بخشنده و مهربانی.»

۴. شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۴۴.

۳۵. عمرو بن حُرَیث

عمرو بن حرث می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، در حالی که او در سرای برادرش عبدالله بن محمد بود. عرض کردم: فدایت شوم! چه چیز باعث آمدن شما به این سرا شد؟ فرمود: «برای تفریح.» عرض کردم: فدایت شوم! آیا دینم را که به آن اعتقاد دارم برای شما نقل نکنم؟ فرمود: «چرا یا عمرو بگو!» گفتم: دین الهی را قبول دارم با شهادت به این که معبود راستین جز خداوند نیست، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست، قیامت بدون تردید خواهد آمد و خداوند هر که در گورهاست برمی‌انگیزد. نیز بپا داشتن نماز، دادن زکات، روزه ماه رمضان، حجّ خانه خدا بر کسی که استطاعت رفتن آن را داشته باشد. نیز ولایت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ولایت حسن و حسین، ولایت علی بن حسین، ولایت محمد بن علی و پس از او ولایت شما. شما امامان من هستید، بر آن عقیده زنده باشم و بر آن بمیرم و خدا را بدان وسیله اعتقاد و ایمان دارم.

فرمود: «یا عمرو! به خدا که این دین من و پدران من است که در نهان و آشکار بدان وسیله بر آیین خدا هستیم، اینک، از خدا پروا دار و بازبانست جز خیر مگو، مپندار که خود، خویشان را هدایت کرده‌ای، بلکه خداوند تو را هدایت کرده است. پس شکر نعمتی را که خداوند تو را داده بجای آور!»^۱

۳۶. عَنبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ

عنبسة بن مصعب می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از تنهایی و غم و اندوهم از دست مردم مدینه به درگاه خداشکوه می کنم تا شما بیایید و شما را ببینم و به وسیله شما خُرسندگرم. ای کاش این ستمکار مرا اذن می داد تا خانه بزرگی درست می کردم، ساکن آن جا می شدم و شما را با خودم در آن ساکن می کردم؛ در حالی که به او ضمانت می دادم که از جانب ما هرگز او را ناپسندی نرسد!»^۱

۳۷. فَضِيلَ بْنِ يَسَارٍ

امام صادق علیه السلام چنان بود که هرگاه فضیل بن یسار را می دید، می فرمود: «مژده باد متواضعان را. هر که دوست می دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد.»^۲

ابوخیلان می گوید: نزد فضیل بن یسار آمدم، گفتم: محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن قیام کرده اند. به من گفت: کار آن ها چیزی نیست! چندبار این کار را کردم. و هر بار، فضیل مثل همان جواب را به من داد.

گفتم: خدا شما را پیامرزد، چند بار این خیر را به شما دادم، شما می گوید کار آن ها چیزی نیست! آیا از پیش خود این را می گوید؟ فرمود: نه به خدا قسم، بلکه از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «اگر آن ها خروح کنند، کشته می شوند.»^۳

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۳۸. مؤمن طاق

امام صادق علیه السلام فرمود: «زراره، بریدبن معاویه، محمدبن مسلم و احوّل (مؤمن طاق) مُرده و زنده‌شان، از همه مردم به من محبوب‌ترند، ولی آن‌ها (مخالفان) نزد من می‌آیند و به من مطالبی می‌گویند، من ناگزیر باید (از آن‌ها بد) بگویم.»^۱

ابو خالد کابلی می‌گوید: ابو جعفر صاحب طاق (مؤمن الطاق) را دیدم که داخل روضه (پیامبر) نشسته است، مردم مدینه اطراف او را گرفته‌اند و او همچنان پاسخ می‌دهد و آن‌ها می‌پرسند. من نزدیک او رفتم، گفتم: امام صادق علیه السلام ما را از بحث کلامی منع کرده است! فرمود: به تو فرمان داده است که به من بگویی؟ گفتم: نه والله، ولی مرا امر کرد که با کسی بحث نکنم. گفت: پس تو برو و به دستور او عمل کن!

پس از آن خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و داستان صاحب طاق را و سخنان من و او را به آن حضرت گفتم، لبخندی زد و فرمود: «ابو خالد صاحب طاق با مردم بحث کلامی می‌کند، پرواز می‌کند و می‌گسلد. ولی تو اگر دور شوی، هرگز نمی‌توانی پرواز کنی.»^۲

ابو جعفر احوّل (مؤمن طاق) می‌گوید: یک بار ابن ابی العوجاء [ملحد مشهور آن زمان] گفت: مگر چنین نیست که هر که چیزی را ساخته و پدید آورده است، همین که معلوم شود که ساخته او است، پس او آفریننده آن چیز است؟ گفتم: آری.

ابن ابی العوجاء یک ماه یا دو ماه برای جواب به من مهلت داد، پس

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۴.

از پایان مهلت گفت بیا تا ببینمت! من به حج رفتم. خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: «بدان که او دو گوسفند برای تو آماده کرده است و به همراه او پس از وی برخی از اصحاب او نیز می آیند. سپس آن دو گوسفند را برای تو بیرون می آورد، در حالی که پیر از کرم شده اند. آن گاه به تو می گوید: این کرم ها که پدید آمده اند، ساخته من است! به او بگو: اگر کار تو است و تو آن ها را پدید آورده ای، بگو کدام نر است و کدام ماده؟»

(وقتی که برگشتم) کرم ها را برای من بیرون آورد! گفتم: کرم های نر را از ماده جدا کن! ابن ابی العوجاء گفت: این حرف از فکر خود تو نیست، این چیزی است که از حجاز بار شتر کرده ای! (از امام صادق علیه السلام فراگرفته ای).

سپس امام علیه السلام فرمود: «او به تو خواهد گفت: مگر تو معتقد نیستی که خدا غنی است؟ بگو: آری. پس می گوید: آیا به نظر تو معقول است که شخص غنی در وقتی از اوقات، طلا و نقره در اختیار نداشته باشد؟ بگو: آری. بعد او خواهد گفت: چگونه می تواند او غنی باشد؟

به او بگو: اگر غنی در نظر تو کسی است که از جهت نقره و طلا و تجارتش غنی باشد، این از اموری است که مردم داد و ستد می کنند. اما کدام قیاس بهتر و سزاوارتر است؟ آن که بگویند: غنی کسی است که غنی را به وجود آورد و بدان وسیله مردم را - پیش از آن که چیزی باشد و او تنها بوده - غنی سازد؛ یا کسی است که از راه بخشش یا صدقه یا تجارت، مالی را به دست آورد!»

ابو جعفر احوال می گوید: (رفتم) همان مطالب را به وی (ابن ابی العوجاء) گفتم، او گفت: به خدا که این سخن از فرآورده های تو

نیست. به خدا که از جمله چیزهایی است که بار شتر کرده و از حجاز آورده‌ای!»^۱

۳۹. محمد بن زید شحام

محمد بن زید شحام می‌گوید: امام صادق علیه السلام مرا دید، در حالی که من نماز می‌خواندم. به من پیغام داد و مرا فراخواند، به من فرمود: «از کجا هستی؟» گفتم: از موالیان شما هستم! فرمود: «از کدام موالی؟» گفتم: از کوفه. فرمود: «از اهل کوفه چه کسی را می‌شناسی؟» گفتم: بشیر ثمال و شجره را. فرمود: «آن‌ها رفتارشان با تو چه گونه است؟» گفتم: آن‌ها با من بسیار خوش رفتارند! امام علیه السلام فرمود: «بهترین مسلمان‌ها کسی است که (با دیگران) ارتباط (عاطفی) داشته باشد و کمک کند و سود برساند. هرگز شبی را نخوابیدم، در حالی که بین مال من حقی باشد که خداوند آن را از من بخواهد.»

سپس فرمود: «از هزینه و مخارج چه چیز همراه دارید؟» گفتم: دویست درهم نزد من است.

فرمود: «آن‌ها را به من نشان بده!» دویست درهم را خدمت ایشان آوردم، امام علیه السلام سی درهم و دو دینار بر آن‌ها افزود،^۲ سپس فرمود: «نزد من بمان!» آمدم، نزد ایشان ماندم!

راوی می‌گوید: فردای آن روز نزد ایشان نرفتم، دنبال فرستاد، و از صبح آن شب مرا فراخواند. فرمود: «چرا دیشب نزد ما نیامدی؟ دلت به

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۶۶.

۲. درهم، سکه نقره و دینار، سکه طلا بوده و هر دینار معادل ده درهم بوده

حال من سوخت؟» گفتم: فرستاده شما به سراغ من نیامد. فرمود: «تا وقتی که در این شهر اقامت داری، من خود فرستاده خویش به سوی تو هستم. اکنون چه غذایی را مایلی؟» گفتم: شیر. آن حضرت به خاطر من یک گوسفند شیری خرید. عرض کردم: دعایی به من بیاموزید! فرمود: «بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم ای کسی که در هر کار خیر به او امیدوارم و در هر لغزشی از خشم او در امانم. ای خدایی که پاداش زیادی در برابر عمل اندک مرحمت می کنی. ای کسی که هر کس درخواست کرده او از راه لطف و رحمت عطا فرمودی، ای آن که کسی را بدون شناخت و درخواست، از راه لطف و مرحمت عطا کنی. بر محمد و اهل بیت او درود فرست، مرا که از تو درخواست دارم تمام خوبی های دنیا و همه نیکی های آخرت را به من عطا کن! زیرا که عطای تو کاستی ناپذیر است و بر بهره من بیفزای ای خدای کریم!

آن گاه دست هایش را بلند کرد و عرضه داشت:

«ای صاحب جلال و بزرگواری، ای صاحب نعمت ها و بخشندگی، محاسن مرا از آتش دوزخ باز دار.»^۱

سپس دست بر محاسن خود گرفت و آن را برنداشت، مگر این که پشت دستش پر از اشک شده بود.

۴۰. محمد بن مسلم

عبدالله بن ابی یعفر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من هر ساعت نمی توانم شما را ببینم و آمدن خدمت شما هم ممکن نیست، در حالی که

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱۵. این همان دعایی است که در تعقیبات

نماز در ماه رجب خوانده می شود.

افرادی از اصحاب ما (شیعه) می آیند و مطالبی از من می پرسند. فرمود:
 «چرا از محمد بن مسلم ثقفی نمی پرسی، زیرا که او از پدرم (مسائل را)
 شنیده و در نزد وی موجه بوده است.»^۱

محمد بن مسلم می گوید: هرگز فرعی (از مسائل دینی) در نظر من
 نگذشت، مگر این که آن را از امام باقر علیه السلام پرسیدم، تا آن جا که سی
 هزار حدیث از امام باقر علیه السلام پرسیدم و شانزده هزار حدیث نیز از امام
 صادق علیه السلام پرسیدم.^۲

۴۱. معلی بن خنیس

اسماعیل بن جابر می گوید: من با امام صادق علیه السلام مجاور مکه بودم،
 به من فرمود: «اسماعیل! بیرون برو تا به «مراء» و «عسفان» برسی،
 پیرس آیا در مدینه ائتفاقی افتاده است؟» اسماعیل می گوید: بیرون رفتم
 تا به «مراء» رسیدم. کسی را ندیدم. آن گاه رفتم تا به «عسفان» رسیدم.
 کسی مرا ندید. از «عسفان» که حرکت کردم، کاروانی که از عسفان
 روغن حمل می کرد، به من برخورد. به آن ها گفتم: آیا در مدینه ائتفاقی
 افتاده است؟

گفتند: نه، جز این که همین عراقی که معلی بن خنیس می گفتند، کشته
 شد. خدمت امام صادق علیه السلام برگشتم، همین که مرا دید، فرمود:
 «اسماعیل! معلی بن خنیس را کشتند؟» گفتم: آری. فرمود: «بدان به خدا
 سوگند که او وارد بهشت شد»^۳

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۳۳۳.

۴۲. ولیدبن صبیح

اسماعیل بن عبدالعزیز از قول پدرش می‌گوید: من با ابوبصیر خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. ابوبصیر گفت: خداوند مرا فدای شما گرداند! ما دوستی داریم که مردی است بسیار راست و درست. به آن‌چه ما معتقدیم او نیز بدان وسیله خدا را معتقد است. امام علیه السلام فرمود: «یا ابا محمد! این کیست که این قدر می‌ستایی؟». عباس بن ولیدبن صبیح می‌گوید: پس از آن فرمود: «خداوند ولیدبن صبیح را پیامرزد!»^۱

۴۳. هشام بن حکم

یونس بن یعقوب می‌گوید: گروهی از اصحاب آن حضرت در حضور وی بودند. در بین آن‌ها حمران بن اعین، مومن طاق، هشام بن سالم، طیار و جمعی از اصحاب حضور داشتند، از جمله هشام بن حکم که جوان بود حضور داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: «یا هشام!» عرض کرد: لبیک یا بن رسول الله! فرمود: «آیا برای ما نقل نمی‌کنی که با عمرو بن عبید چه گفتمی و چگونه از او پرسیدی؟» هشام گفت: فدایت شوم یا بن رسول الله! من شما را بسی بزرگ می‌دانم و از شما خجالت می‌کشم! و زبانم در حضور شما یارای گفتن را ندارد! امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که شما را به چیزی فرمان دادم انجام دهید!»

هشام گفت: از عقاید عمرو بن عبید و نشست او در مسجد اطلاع یافتیم و این بر من گران آمد. به قصد دیدن او بیرون رفتم و در روز جمعه

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۷۱.

وارد بصره شدم. به مسجد بصره رفتم، دیدم حلقه‌ی بزرگی است. چشمم به عمرو بن عبید افتاد که قبای سیاهی بر تن و کمر بندی از پشم روی آن بسته و عبایی از روی آن‌ها انداخته و مردم از او سؤال می‌کنند. از مردم خواستم راه بدهند! برایم راه باز کردند، رفتم آخر جمعیت روی زانو نشستم. آن‌گاه گفتم: ای دانشمند! من مرد غریبی هستم اجازه می‌فرمایید سؤالی دارم از شما بپرسم! گفت: آری.

گفتم: آیا شما چشم دارید؟ گفت: پسر! این چه سؤالی است؟ گفتم: سؤال من از این قبیل است. گفت: پسر! پرس هر چند که سؤالت احمقانه باشد! گفتم: با همان وضع سؤال مرا پاسخ دهید! گفت: پسر! گفتم: آیا چشم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با چشم چه می‌بینید؟ گفت: رنگ‌ها و اشخاص را. گفتم: آیا بینی دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: با آن بو را استشمام می‌کنم. گفتم: آیا دهان دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: مزه اشیاء را درک می‌کنم.

گفتم: آیا زبان دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: به وسیله آن حرف می‌زنم. گفتم: آیا گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: با آن صداها را می‌شنوم. گفتم: آیا دست دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: با آن حمله می‌برم و دفاع می‌کنم! گفتم: آیا قلب هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: تمام آن چه را که از طریق این اعضا وارد می‌شود، وارسی و مشخص می‌کنم.

گفتم: مگر این جوارح شما را از قلب بی‌نیاز نمی‌کند؟ گفت: نه. گفتم: چه گونه می‌شود در حالی که همه‌ی آن‌ها صحیح و سالمند؟ گفت: پسر! اگر هر یک از این اعضا در چیزی تردید کند یا چیزی را ببیند، یا

بچشد، یا بشنود و یا لمس کند، آن را به قلب باز می‌گرداند، آن‌گاه یقین پیدا می‌کند و شگ‌ او از بین می‌رود.

گفتم: پس خداوند قلب را برای شک و تردید اعضا به پاداشته است؟ گفت: آری. گفتم: پس ناگزیر قلب لازم است اگر نه جوارح و اعضا رو به راه نشوند. گفت: آری. گفتم: ای ابو مروان! خدای تعالی اعضای بدن را فرو نگذاشته است، مگر این‌که برای آن‌ها رهبری قرار داده است تا آن‌چه درست است، درست شمارد و آن‌چه مورد شک و تردید می‌باشد مشخص کند؛ اما تمام این خلق را در سرگردانی و شک و اختلافشان وا گذاشته است بدون این‌که پیشوایی برای آن‌ها تعیین کرده باشد که شک و حیرت آن‌ها را بازگرداند! در صورتی که برای اعضا و جوارح بدن رهبری قرار داده است تا مرجعی برای حیرت و تردید انسان باشد!

عمر و بن عبید ساکت ماند و چیزی نگفت، سپس نگاهی به من کرد و گفت: تو هشامی؟ گفتم: نه. گفت: آیا هم نشین او هستی؟ گفتم: نه. گفت: پس تو اهل کجایی؟ گفتم: از اهل کوفه. گفت: پس تو همانی! آن‌گاه مرا در آغوش کشید و کنار خودش نشانده و هیچ حرفی نزد تا من برخاستم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن سخنان هشام خندید سپس گفت: «هشام! چه کسی این‌ها را به تو یاد داد؟» گفتم: یابن رسول الله! بر زبانم جاری شد. فرمود: «یا هشام! به خدا که این‌ها در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام نوشته شده است».^۱

* * *

هشام بن سالم می‌گوید: ما جماعتی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم، فردی از اهل شام وارد شد! اجازه ورود خواست، امام علیه السلام به او اجازه داد، همین که وارد شد، سلام داد. امام صادق علیه السلام دستور داد او بنشیند، سپس فرمود: «ای مرد! چه حاجتی داری؟» عرض کرد: به من اطلاع دادند که هر چه پرسند می‌دانی؟ از این رو نزد شما آمدم تا با شما مناظره کنم!

امام صادق علیه السلام فرمود: «درباره چه چیز؟» گفت: درباره قرآن و قطع و سکون و جرّ، نصب و رفع آن. امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران! تو با این مرد مناظره کن!» آن مرد گفت: من تنها قصدم مناظره با خود شماست نه حمران! امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بر حمران غالب شدی انگار بر من غلبه کرده‌ای!» شامی رو به حمران کرد، می‌پرسید تا آنجا که خسته و آزرده شد و حمران جواب او را می‌داد. امام صادق علیه السلام پرسید: «ای شامی او را چگونه دیدی؟» گفت: هر آن چه پرسیدم پاسخ داد و او را حاذق یافتم!

امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران! تو از شامی بپرس!» حمران بر او غلبه کرد. شامی گفت: یا ابا عبدالله! می‌خواهم با شما در عربیت مناظره کنم! امام صادق علیه السلام نگاهی کرد و فرمود: «ابان بن تغلب! با او مناظره کن!» او هم بر شامی غلبه کرد. شامی گفت: می‌خواهم در فقه با شما مناظره کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «زراره! با او مناظره کن!» زراره با او مناظره کرد و بر شامی غالب شد.

شامی گفت: می‌خواهم با شما در بحث کلام مناظره کنم! فرمود: «مؤمن طاق! با او مناظره کن!» با او مناظره کرد، سخن در بین آن‌ها رد و

بدل شد، سپس مؤمن طاق سخنی گفت که بدان وسیله بر او غالب شد. شامی گفت: می خواهم با شما درباره‌ی استطاعت مناظره کنم! امام علیه السلام به طیار فرمود: «با او در آن باره حرف بزن!» او حرف زد و او را وانگذار د که زیاد سخن گوید.

آن‌گاه گفت: می خواهم با شما درباره‌ی توحید حرف بزنم! به هشام بن سالم فرمود: «با او بحث کن!» سخن در بین آن‌ها رد و بدل شد، سپس هشام بر او پیروز گشت! شامی گفت: می خواهم با شما درباره‌ی امامت بحث کنم! امام علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «یا اباالحکم با او بحث کن!» هشام او را مجالی نداد که از او جدا شود و لب باز کند، و برود.

راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام چنان خندید که دندان‌های نیش آن حضرت دیده شد! شامی گفت: گویا شما می‌خواستید که مرا مطلع سازید در بین شیعیان شما چنین مردانی هست! فرمود: «برادر شامی! حرمان تو را باز داشت، تو در برابر او آشفته شدی و بازبانش بر تو پیروز شد و از تو چیزی از حق را پرسید که تو ندانستی! ابان بن تغلب حق را با باطل درهم آمیخت و بر تو غالب شد. زراره با تو بر اساس قیاس سخن گفت و قیاس او بر قیاس تو غالب شد.

طیار همچون پرنده‌ای می‌افتاد و بر می‌خاست، ولی تو همچون پرنده‌ای بودی که بال و پرش را چیده باشند و نتواند حرکت کند. هشام بن سالم به خوبی می‌نشست و پرواز می‌کرد. هشام بن حکم به حق سخن گفت و آب دهان تو را جاری نساخت (تو را مهلتی نداد). برادر شامی! خداوند بخشی از حق و بخشی از باطل را گرفته و

درهم آمیخته است، آن‌گاه هر دوی آن‌ها را به مردم عرضه داشته و سپس پیامبران را برانگیخته است تا بین آن دو را جدا سازند! و پیامبران و اوصیای آن‌ها حق و باطل را از هم جدا کرده‌اند. خداوند پیامبران را برانگیخته است تا آن‌ها را معرفی کنند و انبیا را پیش از اوصیا قرار داده است تا مردم بدانند که خداوند چه کسی را برتری داده و چه کسی بنده‌ی خاص اوست. اگر حق در محدوده‌ی خود مشخص بود و باطل در حدّ خود مشخص بود و هر یک از آن‌ها به کار خود بودند، مردم به پیامبر و وصیّ پیامبر نیازی نداشتند؛ ولی خداوند آن دو را در هم آمیخته است، لذا جداسازی آن‌ها را به انبیا و امامان علیهم السلام واگذاشته است.»

شامی پس از شنیدن سخنان امام علیه السلام گفت: هر که با تو نشیند رستگار است! امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بارسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم نشینی داشتند، او به آسمان می‌رفت و از پیشگاه خدای جبار، او را خبر می‌رساند. بنابراین اگر آن مطلب چنان است (حق و باطل آمیخته است) پیامبر هم چنان (از راه‌های مختلف، آگاه) است.»

شامی عرض کرد: مرا از شیعیان خود قرارده و به من بیاموز! امام صادق علیه السلام فرمود: «هشام! او را تعلیم بده، زیرا که من دوست دارم او شاگرد تو باشد.»

ابن منصور و ابومالک حضرمی می‌گویند: ما آن شامی را پس از درگذشت امام صادق علیه السلام در نزد هشام دیدیم و آن شامی هدایایی از شام برای هشام می‌آورد، در حالی که هشام هدایای مردم عراق را رد

می کرد. علی بن منصور می گوید: آن مرد شامی فردی پاکدل بود.^۱

۴۴. هشام بن سالم

هشام بن سالم می گوید: من در مدینه با مردی از قبیله بنی مخزوم در باره‌ی امامت صحبت کردم، پرسید: امروز امام کیست؟ گفتم: جعفر بن محمد علیه السلام. آن مرد گفت: من هم معتقد به امامت او هستم. من با شنیدن سخن او سخت نگران شدم، که مبادا امام صادق علیه السلام مرا سرزنش کند یا از من بیزاری جوید.

مرد مخزومی به سراغ آن حضرت آمد و وارد شد، ماجرا مطرح شد. او گفت: سخن هشام باعث اعتقاد من شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا تو در باره‌ی سخنان هشام فکر نکردی که ما برای مقام امامت شایسته‌ایم یا نه؟» آن مرد ماند. نمی دانست چه بگوید، حرفی نزد. راوی می گوید: وقتی این گفته امام صادق علیه السلام به هشام رسید، خوشحال شد و غمش بر طرف گشت.^۲

۴۵. یوسف

کشی نقل کرده است که یوسف می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دینی را که بدان وسیله بر آیین الهی هستم برای شما توصیف کنم؟ اگر بر حقم مرا تأیید کنید و اگر بر غیر حقم مرا به راه حق بازگردانید! فرمود: «بگو!». گفتم: گواهی می دهم که سزاوار پرستش نیست جز خدای یگانه بی شریک، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خداست، و علی علیه السلام امام

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۵ - ۲۲۸.

۲. همان، ص ۲۳۸.

من است، حسن علیه السلام امام من است، حسین علیه السلام امام من است، علی بن حسین علیه السلام امام من است، محمد بن علی علیه السلام امام من است و تو، فدایت شوم! بر روش پدرانت هستی.

این جا بود که چندین بار فرمود: «خدا تو را بیامرزد!» سپس فرمود: «همین است آیین خدا و فرشتگان و آیین من و پدران من که جز آن را خداوند از کسی نمی پذیرد».^۱

۴۶. یونس بن ظبیان

هشام بن سالم می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به یونس بن ظبیان پرسیدم، فرمود: «خداوند او را آمرزید و در بهشت برایش خانه ای ساخت، به خدا که او در نقل حدیث امین بود».^۲

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۶۰.

۲. همان، ص ۳۰۹.